

۱۱

پایه شد



فهرست برگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۱۱.۱۴
رده بندی دیوبندی:	۱۳۱۷ ع ۷۲۷ ک ۲۹۷/۲۵ مرجع <input type="checkbox"/>
سرشناسه:	کتب حسینی، محمد بن محمد علی ۱۲۴۶-۱۳۰۶ ق
عنوان قرارداد:	
عنوان:	عقبات النوار فی احوال و مناقب ائمه اطهار
شرح پدیدآور:	
کاتب:	کتاب حسین
تاریخ کتابت:	
محل نشر:	[لکهنو] ناشر: مطبع النوار تاریخ نشر: ۱۳۱۷ ق
صفحه شمار:	۷۴۵ ص <input type="checkbox"/> مصور <input type="checkbox"/> درسی <input type="checkbox"/> گراور یا افست <input type="checkbox"/>
زبان:	فارسی ابعاد: ۲۵×۳۴ نوع خط: نسخ و تعلیق
روش تهیه:	وقفی <input type="checkbox"/> اهدایی <input type="checkbox"/> خریداری <input type="checkbox"/> ارسالی <input type="checkbox"/>
واقف:	محمد علی شوشتری تاریخ ثبت: ۱۳۳۰
یادداشتها:	منسوب به حضرت طالب. عنوان دیگر: حدیث مدینه العلم. مجلدی از مجموعه مناسبات. حدیث مدینه العلم است.
موضوع (ها):	۱. امامت ۲. علی بن ابیطالب (ع) ۱۱ امام اول ۱۲ قبل از حضرت - ج ۱ - نسبت خلافت ۱۳ امامت خاص (حدیث العلم)
شناسه (های) افزوده:	الف حسین و کاتب ب. شوشتری، محمد علی و امست ج. عنوان: (۱) مناسبات: حدیث مدینه العلم
فهرستگذار:	سید تاریخ فهرستگذاری: خرداد ۳۸

۱۱



قال الله تبارك وتعالى ونور اليوسف من ابي يوسف

الحمد لله المتكبر الجبار المنعم الذي أسألتك يا مولاي عيسى بن مريم السلام على من لا ينفعه عليه وأوليائه القدر سيرة محمد وآله الطاهرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مركزنا بفتح الهمزة وضم النون واللام والسين والهمزة

الذبح هو من مشاهد مصطفى بحمد الاسلام كحفلنا في رجب القام الضخم عين الخضراء الفخام الواصل من العلوم الى اذرة تقصر عنها  
القول في اعلام الدلائل من المعارف خطوة لا تفي بوصفها الا لس في اقلام الشاهد بطول باع نظر العلماء الاعلام المعتمدين على كونه  
عصا في الكمال بلا كلام <sup>المتبحر</sup> بسبقه افرد الدهر بالاطباق والاتفاق المدع كمال الكبار في اخبار الشقائق فضلا عن ارباب  
الوفاق الباذل نفسه في مرضاة الاله المجاهد حق وصدق في سبيل الله الحامي عن حقائق الشرع والدين الدائب عن  
حركات الحق واليقين المحصف معاقب المنة البيضاء بكلام الانوار لا زهر المبرقعات الاشارة الى سيرة السلف بها لم يحدث  
اصول النصيب لعل ان بشوارق حجة الباقية طمس اصل عروق الزرع والشنان بوارق براهينه الدامغة هدايا اطام الشبهات  
بتحقيقه الناصعة وطمس اكام الترهات بتدقيقه الدشرة الرائعة المهرج مجيوش الا باطل بلحا  
براقرة الباتكة المشرق جنود الاضاليل بسطعات شواجرة الفاكهة الخسيس جوامع المعاند ين بذوالق  
المسئونة المحللة المدلل شوا من لسان بلدين بد وابله المثقفة المسلحة آية الله في العالمين وحجته على الجاحدين

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المؤمنين

بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقد استسبحون الله المتفضل بالإله الخالد المكار طبعه الرائع المعجب الموقر المنور الصبور ألبصائر النافعة المتصور المزمع التسمية الأزهرا

وَالطَّبْعُ الْمُسْتَعْمِلُ وَالْحَسَنُ السَّابِقُ وَالْأَمْرُ الْعَاقِبُ وَتَمَّتْ لَنَا الْعَالَمُ وَالْأَمْرُ الْعَاقِبُ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل النبى مدينة العلم وعليا بابها ثابان بهدایتها والهمها  
 طريقة الشريعة وصوابها وميزانهم عن العلوم قشورها ولبابها ذليل بهم منها ما  
 وسر بها ونضا بهم عن وجوه حقائق الاسرار نقابها وكشف بايضا حرمه عن مؤذقات  
 الاثار حجابها فمحافظة احكام الدين من كل فتونا بها واولى من اى نعمة الشرع المبير فتمها  
 وراها و صلى الله على محمد المختار المسد من الشعة الغراء اصلها ونضابها و الله الاطهر  
 الحافظين من الملة البيضاء ستمها و كتابها بصلوق محمد الاول والاخرون مالها وما بها و محمد  
 المصلون والتائبون متابها ومثابها وبعد فيقول العبد القاصر حامد حسين  
 العلامة السيد محمد قلى كابر الله له في الدنيا والاخرة واما طمعائه الباطنة و  
 الظاهرة هذا هو المجلد الخامس من المنهج الثامن كتاب عبقات الانوار في امامة  
 الائمة الاطهار انت فيه على كلام عبد الغفرين في الله الدهلي صاحب التحفة في  
 جواب حديث انا مدينة العلم عليا وقد جعله الحديث الخامس من الاحاديث الدالة على  
 امامة علي بن ابي طالب عليه السلام ثم اجاب عنه بما يحيد الافهام ولا يرتضيه احد  
 متن شتم راحة الاسلام والله ولي التوفيق والانعام في المبدء والختام قال  
 الفاضل الخير حديث خشم روايت جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم  
 قال انا مدينة العلم وعلي بابها واين خبره يطعون ست قال يحيى بن معين لا اصل

له وقال البخارى انه منكر وليس له وجه صحيح وقال الترمذى انه منكر غريب وذكره ابن الجوزى  
 في الموضوعات وقال الشيخ تقي الدين برفيق العبد هذا الحديث لم يثبتوه وقال الشيخ محي الدين  
 النواوى والحافظ شمس الدين الذهبي والشيخ شمس الدين الجرجاني انه موضوع پس تمسك باین احاديث  
 موضوعه كه اهل سنت آنرا از دائرة تمسك واحتجاج خارج کرده اند و مقام الزام ایشان دليل ميرحت بر آنستند  
 علمای شيعة و این بدان مانده تخفى معرّفيت الكذب انكر تخفى كه او از نوكرى بر ط كرده و تقصيرات او را دیده  
 خيانت او را معلوم نموده از خانه خود بر آورده منادی در شهر گردانده كه فلان نوكر را بس سر و كاري نيست من بردار او  
 نيستم و عهده معاملات و زيارت اين شخص ساده لوح اينهمه مراتب و استه با آن نوكر معامله دين نمود و زير معامله از شخص  
 در خواست اعانه نهاي اين ساده لوح نزد عقلا در كمال مرتبه سفاقت خواهد بود و عهده مفيد دعاهم نيست بركه اگر تخفى باب  
 مدينة العلم شديلا است كه صاحب اين عام هم باشد بلافصل بعد از پيغمبر غايه يافى الباب كنه يك شرط از شرط امامت درو  
 بوجه تم تحقيق گشت و از وجوه يك شرط وجود شرط لازم نمي آيد باوصف انك ان شرط را با شرط ديگران هم بردا  
 البنت ثابت باشد مثل ما صحت الله شيئا في صدرى الا قد صبيته في صدر ابى بكر و مثل  
 لو كان بعدى نبي لكان عمر الكروايات الهنت را اعتباري ست در هر جا اعتبار بايد كرد والا فضا الزام ایشان  
 نبايد نمود كه بركه وايت الزام بخورند اقوامستعيننا بطعننا في البصير از غراب بوقلمون  
 روزگار و عجائب گوناگون اعصار اميت كه باوصف كنه بياشت صاحب نيز استماع خود و العلوم در رئيس القوم و مندا المحدثين  
 و امام التحقيق وقت خویش اند و عوام و خواص ستينه را با فادات حضرتان كمال نازش و افتخار و رياست ان بر خفرت  
 و در فن بزرگ حديث و غايتي است بغير انقا بانقا و كمال بعد و محابرت از اعتسا و منتهاى حش و لا و ايا واقفا  
 حسن فقا و ان فضايل جليلة مناقب عليه امام البريه عليه السلام و التحيه را كه بسبب نهايت تواتر و شتم معاندين مستصدين  
 هم انكار آن توانستند تا بزعم فاسد خود باطل و انموده و توين نهجين ان بان طلائع زمان بخرا فاعريه و نفوات عجيبة الوده اند  
 نا انكه در بجا با بطل و در حديث انا مدينة العلم عليا باب حرج و قبح بر خود كشاده واد كمال جرات و جسارت  
 جالب خديت و خسارت داده بكمالات شبيه مستهجنه و تفوات بارده ممتنه تشنيع و تفتيح ان اعانه نهايه بقريرات فاسده  
 تزويرات كاسده در انرا تحقيق استدلال المحدثي بخار بآن افاده حالانكه بر ادنى ممارس فن احاديث انرا واضح و اشكار است كه ان  
 حديث شريف از جلال جناب المومنين عليه السلام ميباشد و بسبب نهايت شتم كنه كمالى از كتب مناقب انجاست كه  
 در ان كوريت بسيارى انجدين مختبرين و معتبرين بر وايت اثبات ان شند اند و زگر ديه و جمعي از ناقدين حذاق



حسین و جماعتی از جهاد سباق تصحیح آن گردیده و شطری از اقاخم اعلام از انجم و خرم ذکر نموده و برخی از اعظم  
فخام از شهرت و موصوف فرموده قلوب سائین و جاحین ته و ابواب دل و انحراف و کنول و انصراف جاندین  
مانند بسته اند و قبل از آن که نجف و جوه مفصله اوله مکه صحت دلالت و احتجاج اهل حق باین حدیث معروض بیان ابراهیم و  
بتنذیر و تعییر و تحجیل و تشویر خطاب عظیم التضریر بر گرام تحریر و تجعیر بعض فوائده معجبه العوائد بتثبیت و تبصیر ناظر بر میخایم  
و تبصیر و تسلط آن خست و بصیرت معن خیر بعون الملک القدیری افرایم فائده اولی در ذکر صحابه عظام نزد سنی اعلام  
که اینجاست شریف جناب انت الانام علیه آله آلا و التحیة و السلام را روایت کرده اند پس از آنجمله است خود جناب  
ابراهیم بن علی علیه السلام که این حدیث شریف را از جناب سالک صلی الله علیه و آله سلم روایت فرموده اند و حدیث  
انجناب اسود بن سعید و احمد بن حنبل و عباد بن یعقوب و ترمذی و ابوبکر بخندی و محمد بن المظفر البغدادی و ابن شاذان  
حزلی و ابوعبدالله الحاکم و ابن مردویه و ابوالنجم و ابن بشران و ابن المغازلی و احمد بن محمد عاصمی و محمد بن ابی حنیفه  
و ابن النجار و سبط ابن الجوزی و محمد بن یوسف کجی و محمد بن طبری و شهاب الدین احمد و جلال الدین سیوطی و ابوالدین سیوطی  
و ابن حجر مکی و علی متقی و ابهراسیم و صابلی و شیخ بن عبداللہ العیدروس و احمد مکی و شیخانی قادری و عبدالحق دهلوی و  
ابراهیم کردی و مرزا محمد شبانی و شیخ صبان مصری و عبدالقادر عجبلی و محمد حسین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله  
لکهنوی و حسن علی محدث لکهنوی و نور الدین سلیمانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی ذکر نموده اند و از آنجمله جناب امام  
حسن علیه السلام هستند و حدیث انجناب سلیمان بن ابراهیم بلخی نقل از ابی سعید الخدری آورده و از آنجمله جناب امام  
حسین علیه السلام هستند و حدیث انجناب ابن مردویه و ابن بشران و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن  
ابراهیم بلخی آورده و از آنجمله عبداللہ بن عباس هستند و حدیث شانزدهم بن معین و ابن فہم بغدادی و ابوالعباس اصم و ابن  
قطری و ابن جریر طبری و ابوالقاسم طبرانی و ابوالشیخ اصبه و حاکم نیشابوری و ابن مردویه و ابوبکر بیہقی و خطیب  
بغدادی و ابن عبد البر قرطبی و ابن المغازلی و ابوالعلی بیہقی و عاصمی و خطیب خوارزم و عمر الدین ابن الاثیر الجزری و محمد بن  
یوسف کجی و صدر الدین حموی و ابوالحجاج مزی و جمال الدین زرنجی و صلاح الدین علاء و محمد الدین فیروز آبادی و  
شمس الدین جریر و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهود و علی متقی و ابهراسیم و صابلی و جمال الدین محدث  
نیشابوری و عبدالرؤف مناوی و علی عزیزی و مرزا محمد یزدخواستی و محمد صدر عالم و شاه ولی الله و محمد حسین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی  
و ولی الله لکهنوی و نور الدین سلیمانی و سلیمان بلخی روایت و اثبات آن کرده اند و از آنجمله هستند جابر بن عبداللہ انصاری و حدیث  
شانزدهم از رزاق صنعاء و ابوبکر بزر و ابوالقاسم طبرانی و قتال شاشی و ابن السقا و حاکم نیشابوری و ابوالحسن الطائفی

و خطیب بغدادی و ابومحمد غنجدی و ابن المغازلی و شیرازی بلخی و شحرور و دیلمی و ابن عساکر البغدادی و علی بن ابی حمزہ و  
شمس الدین جریر و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهود و عبدالوہاب بخاری و ابن حجر مکی و علی متقی و عیدروس  
یعنی و جمال الدین محدث نیشابوری و عبدالرؤف مناوی و علی عزیزی و ابراهیم کردی و مرزا محمد یزدخواستی و شاه ولی الله و محمد حسین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی  
صبان مصری و محمد حسین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و حسن علی محدث لکهنوی روایت و اثبات نموده اند و از آنجمله است  
عبداللہ بن مسعود و حدیث شانزدهم علی بن ابراهیم و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل نموده اند و از آنجمله هستند  
حذیفه بن الیمان و حدیث از سلیمان بن ابراهیم بلخی نقل از ابن المغازلی آورده و از آنجمله است عبداللہ بن عمر  
و حدیث ابوالقاسم طبرانی و حاکم نیشابوری و ابن حجر مکی و عیدروس یعنی و مرزا محمد شبانی و فاضل صبان مصری و محمد بن  
لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله لکهنوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی روایت و نقل کرده اند و از آنجمله است  
انس بن مالک و حدیث از سعید بن ابی ہشام و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل کرده اند و از آنجمله است عمرو بن العاص  
که حدیثش را ابوالثویب خطیب خوارزمی اثبات نموده و ابوالغیرہ و ابوالصاحب کجی و ابوالخنفی علی و ابوالکلباء مثنی  
تبع شواهد هذا الباب و چون در عطر صحابه سالک صلی الله علیه و آله اطیاب اختلافی در تحقیق این حدیث  
نیست نبود بلکه جملة ایشان سوائے کما نوا من الموالید و المعاندین برین فضیلت جلیلہ انما غریزہ آثار اطباق و  
اتفاق داشتند بهمین جهت علامہ جمال الدین زرنجی در کتاب نظم در ستمین کما سبوا انشاء الله تعالی عنوان این حدیث  
شریف فرموده فضیلة اخرى اعترف بها الاصحاب و اتبعوها و سلکوا طریق الوفاق و انتہی و شهاب الدین  
احمد در توضیح الدلائل کما استقر بعون الله تعالی فما بعد بقرینة نقل این حدیث شریف بر روایت ابن عباس گفته و اہ  
الزندی و قال هذه فضیلة اعترف بها الاصحاب و اتبعوها و سلکوا طریق الوفاق و انتہی و انتہی  
و اذا کان هذا الحدیث الوثوق بالنصاب لطیب المستطاب مما اعترف به الاصحاب و اتبعوها و اتبعوا  
ولا ارتیاب و سلکوا فیہ طریق الوفاق بلا اختلاف ولا اضطراب و انتہی و فیہ مسلا الاتفاق  
بلا اختلاف ولا اختلاف و کیف یسوغ الطعن فیہ ممن ینسب الیہم کل الالتماس و ینتصب  
للذبت عنهم غایة الانتصاب و هل هذا الاصل من اهل الخندق و الخلاص و و دایم و الزیغ و الانقلا  
والله العاصم عن الوقوع فی مهاوی التبارک و التباب و هو الوافی عن الانخداع و نجد اهل الباطل و الکذبا  
فائده ثانیه در بیان تابعین بالا حسان نزد انحضرات و الاثبات که روایت این حدیث شریف از انس و ابی حمزہ و  
آلاف سلام من الملک المنان نموده اند و اول ایشان جناب امام زین العابدین سید الساجدین علی بن الحسین بن











پس از آنکه است ابو زکریا محیی بن عیسی الترمذی که تصریح می فرماید بصحت این حدیث شریف نموده از آنجمله است ابو جعفر محمد بن جریر الطبری که با اختیار این حدیث را در الحاکم حکم بصحت آن فرموده و از آنجمله است ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن حاکم النیسابوری که با تمام تمام صحبت این حدیث شریف ثابت فرموده و از آنجمله است علامه ابوسلمه محمد بن طلحه القرطبی که این حدیث شریف را از جامع ترمذی و اصفایا که بالصحیح مره بعد از نقل کرده و علاوه بر سند لال و استنباط آن تصریح تمام از آنجمله حدیث صحیح و معتقد شمرده و از آنجمله است علامه ابوالمظفر یوسف بن قزلی المعروف بسبط الجوزی که بطریق این حدیث از فضائل زائده مشهوره و از آنجمله است علامه ابوالکلیلی که در کتاب خود از آنجمله است ابو عبد الله محمد بن یوسف الکلبی که این حدیث شریف را در کفایه الطالبین مذکور و در صدر آن تصریح کرده که این کتاب مشتمل بر احادیث صحیح است از کتب ائمه و حفاظ و از آنجمله است صلاح الدین خلیل بن کیکلی که در کتاب خود تصریح می فرماید که شاهد بصحت این حدیث شریف است او ابن حجر مکی و در معجم کبیر فائده نموده که قول حافظ علای موافقت بصحیح بودن این حدیث شریف دارد و از آنجمله است شمس الدین محمد بن محمد الجزیری که در کتاب المطالب حکم حاکم بصحت این حدیث در مقام باید نقل کرده و در اول کتاب تصریح نموده که حدیث این کتاب از متواترات و صحاح و حسان است و از آنجمله است شمس الدین محمد بن عبد الرحمن اخاوی که در مقاصد حسن بن نقل جان علامه علای که از شاهد بصحت حدیث و ناموده گفته و هذا ضمیمه حدیث و از آنجمله است علامه جلال الدین سیوطی که در جامع الجوامع جزم بصحت این حدیث شریف فرموده و از آنجمله است فضل الدین روزبهان الخنجی الشیرازی که در کتاب الباطل خود تصریح می فرماید بصحت این حدیث نموده و از آنجمله است علی بن حسام الدین الشهید المتقی که در کتاب اللمعه فی شرح حدیث شریف بلار و دیگر نقل نموده و از آنجمله است سید محمد باقر که از آنجمله است محمد بن جریر الطبری که در کتاب خود تصریح می فرماید از آنجمله است حدیث شریف در کتاب الابرار جامع من انوار البیت الطاهر که در آن التزام بر احادیث صحیح و معتبره و در حدیث شریف این حدیث را از آنجمله است حدیث شریف که در معارج العالیات الجوامع سیوطی جزم بصحت این حدیث شریف را در کتاب خود نقل نموده و از آنجمله است علامه محمد بن عیسی ابواللیالی الصنفی که با تمام تمام در روضه ندیه حدیث این حدیث را ثابت ساخته و از آنجمله است ابوالدینانی بنی که در سیف سلول فائده نموده که بکثرت شاهد حکم بصحت این حدیث شریف توان نمود و از آنجمله است ابوالحسن بنان معاصر که حدیث شریف و تصحیح جات ائمه سنی را از میان این واقع فرموده و من اشرف قلبه بنو الیقین و در بطوایح بغیرة الدین و له یفتله فالتلک الغرر و له نعم علیه مشبهات الامور و لا اشرف قلبه حبل الزور و له یزرع الغی فیصد الشوب و له یسی فی طغیة عیما من الوسواس و له یرم بالخط و العلم و الشیاس و له ینتکت علی القتل لم یکتب علی الخ و له یحیی الیالی فی حدیث

لسامه العالی و کونه ثابتا مسلما عند جماعه الصانع من ائمة السنه و الجماعه الحاضرین للفتح المعلن و الرقیب فی الرفعة و المناعة المصیبین خصل السبق و التقدم و البرعة و الله و التوفیق لمن البصر لفتح الحق فاراد اتباعه و هو الموضح سبیل الرشید لم یفادله فاطاعه فائده خاصه در ذکر علمای کبار البهت که از تصحیحات و افادات شان حسن بودن این حدیث شریف مطلقا یا بخصوصیت بعض طرق واضح و سکار است و درین زمره بعضی از حضرات که آنفاده سالفه مذکور شد نیز داخل باشند و سببش یا اینست که ایشان از ائمه یا بجز اینچنین بودند من بعد ایشان صحبت ان نکشف شد کما صرح به السیوطی فی حروفه و یا حکم بحسن ایشان مخفی بعض طرق حدیث است مثل الحافظ الکبکی و کفیا کان پس باید دانست که از آنجمله است ابوالکلیلی محمد بن عیسی الترمذی است که بنا بر تصریح عبد الحق دهلوی در لغات شرح مشکوٰۃ تحسین این حدیث فرموده و از آنجمله است حافظ ابوعبد الله محمد بن یوسف الکلبی الشافعی که در کفایه الطالبین ثبت بحیث ابن عباس گفته هذا حدیث حسن عال و از آنجمله است صلاح الدین خلیل بن کیکلی که در کتاب الی مستثوره قول حافظ علای مصرح بحسن این حدیث نقل کرده و بنا بر افادای در فیض القدر خود در کتب تصریح کرده که این حدیث شریف صحیح و موثوق حسن بان نیز در قول مستحق فائده فرموده که در کتب تحسین فرموده از آنجمله است محمد بن یوسف الفیرازی که در کتاب الفهرست تصریح کرده که این حدیث شریف صحیح و موثوق بر وجه حسن صحیح و از آنجمله است شهاب الدین احمد بن علی العسقلانی المعروف بابن حجر که در فتاوی خود در جواب احادیث مستعقبه راجح قزوینی تصریح بحسن این حدیث شریف نموده و از آنجمله است شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخا که در مقاصد حدیث ابن عباس حسن گفته و از آنجمله است جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی که در تاریخ الخلفاء حکم بحسن بودن این حدیث شریف نموده و در لای مصنوعه و کتاب التعقیبات علی الموضوعات و تلخیص آن سیمی بالنکت البدیعیات کلام علای و ابن حجر متعلق بحسن بودن این حدیث نقل کرده و از آنجمله است ابوالدین علی بن عبد الله السهمی که در مقام اثبات این حدیث شریف تصریح حاکم علای و ابن حجر ذکر نموده پس کم از کم خود هم در قائل بحسن حدیث خواهد بود و از آنجمله است محمد بن یوسف امی در سل الهدی و الشاد حسن بودن این حدیث شریف با صواب نموده و استشهد بقول علای و ابن حجر کرده و از آنجمله است ابوالحسن علی بن محمد بن عراق الکنتانی که در تنزیه شریعه در مقام تعقیب قبح اخراج حاکم و ترمذی این حدیث شریف را ذکر کرده و بعد از آن قول ابن حجر متنبه ذکر تصحیح حاکم و اختیار بودن حدیث از قسم حسن نقل کرده و تحسین علای نیز بعد از آن ذکر نموده پس اقل احوال این حدیث که قائل بحسن این حدیث شریف باشند و از آنجمله است احمد بن محمد البیهقی المکی المعروف بابن حجر که در صواب



در مقام ثبات این حدیث تصویب حسن بودن آن از بعضی محققین نقل کرده و در مخ مکی حسن بودن آن را تحقیق کرده است  
و در تطبیق الحیان نیز از اسباب کثرت طرق حسن و انموده و در فتوای خود نیز از حدیث حسن گفته و از انجمله است  
محمد طایفه فتنی که در تذکره الموضوعات در مقام تحقیق این حدیث علامه ابن حجر از ذکر کرده و از انجمله است ملا علی بن  
سلطان محمد التمار که در قافیه نقل بعضی اقوال متخالفین در مقام سند آن علامه ابن حجر عسقلانی متعلق بحسن بودن  
این حدیث شریف ذکر نموده و از انجمله است عبد الرزاق بن یحیی العافقی المتناوکه در فیض القدير بعد نقل بعضی اقوال متخالفین  
افاده حافظ علامه ذری در شی و ابن حجر و متعلق بحسن بودن این حدیث شریف آورده و از انجمله است محمد حجازی بن محمد بن  
عبد الله الشمرانی که در فتح الموطأ فی شرح الجامع الصغیر قائل بحسن بودن این حدیث شریف شده که گفته اند العوفی السمرج  
و از انجمله است عبد الحق بن سید الدین البخاری الدیلمی که در اسماء الرجال مشکوٰۃ بعد از ذکر آن این حدیث شریف افاده  
این جمله حکم حسن بودن آن ذکر نموده و در معانی شرح مشکوٰۃ گفته که ترمذی این حدیث را تحسین کرده است و نیز در آن کلام  
بطریق محمد بن یحیی زبیدی که مشتمل بر شرح بودن این حدیث حسن محقق به بیانش نقل نموده و از انجمله است علی بن احمد الغزیری  
که در شرح منیر بن یحیی بن ابی عمیر از شیخ خود محمد بن حجازی شریف نقل کرده و از انجمله است علی بن عبد الله الشمرانی که در فیض القدير  
این حدیث را صواب آورده و آنرا مستند بقول علامه ابن حجر کرده و از انجمله است محمد بن عبد الله الزرقانی که در شرح مواهب لدینه  
تصویب حسن بودن این حدیث کرده و آنرا مستند بقول علامه ابن حجر نموده و از انجمله است محمد بن علی الصبان المصری که در  
اسماء الراغبین از بعضی محققین تصویب حسن بودن این حدیث نقل کرده و از انجمله است محمد بن علی الشوکانی  
که در فوائد مجموع حسن بودن این حدیث اختیار کرده و از انجمله است حسن علی محدث لکهنوی که در تفریح الاخلاص حسن بودن  
این حدیث را صواب ظاهر نموده و حسن من الله علیه بصفاء السریة و حسن البصيرة و التمييز بین الحق و الباطل  
و تبیین الحالی من العاطل و تزییل الغت من الثمین و تفریق الواهی عن المتین و لا یتعنع عن  
قبول هذا الحديث المنيف و لا یحجم عن انفراد هذا الخبر الشريف بعد کونه هو القوم الخسین  
و الجنوح الی تشبیهه و ترصینه لان الحديث الحسن یصلح بلا ریب للاحتجاج به بل هو داخل  
فی الصحیح عند جمیع من سألکی هذا المنهاج فائدة سادسه در افراد اسماء  
علمای عالیشان و نهائی رفیع المکان نزد سنی که این حدیث شریف را عبارات مفیده و عنوانات مثبتة  
جزم آورده نهایت ثبوت و تحقیق آن بر ارباب احلام و اصفاف و اعتبار و اوضاع و احوال کرده اند پس از انجمله است ابواللین  
نصر بن محمد السمرقندی ابو محمد احمد بن محمد بن العاصمی البجلي مجرب و ابن ام التناوکه و ابوالجحل یوسف بن محمد البلوکی

الاندلسی و محیی الدین محمد بن علی بن محمد بن عربی الطائفی الاندلسی و ابوالحسن محمد بن طلحة القرشي النضبی الشافعی ابو عبد الله محمد  
بن یوسف الکبخی الشافعی و غیر الدین عبد الغزیز بن عبد السلام السامی الشافعی و محمد بن عبد الله الطبری الشافعی  
و سعید الدین محمد بن احمد الفرغانی و حسین بن محمد المعروف بابی حسینی الغوزی نظام الدین محمد بن محمد بن علی الخلیلی  
بنظام الدین ابوالیاس و جمال الدین محمد بن یوسف الرزندی و علی بن شهاب الدین البهملانی و کمال الدین محمد بن عیسی الدیمیری  
نیر الدین محمد بن محمد بن علی الخوافی و شهاب الدین بن شمس الدین الدولابادی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل  
و نوالدین علی بن محمد بن احمد الموعوف بابی الصباغ المکی المالکی و عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد السطامی شمس الدین محمد بن  
بن علی الجیلانی اللبکی حسین بن الموعوف بابی الوعظ الکاشفی و جلال الدین محمد بن سعد الصدیقی الدولابی و کمال الدین  
حسین بن معین الدین البزازی المیسری و غیاث الدین بن بهام الدین المدنی و خاندان امیر و احمد بن محمد بن علی بن محمد البیهقی المکی  
الشافعی و عطایا فضل الله از الموعوف جمال الدین محمد بن ابوالعصمة محمد بن مصوم السمرقندی و ملا علی بن سلطان محمد التمار و الدیلمی عبد الرحیم  
البخشی و شیخ بن علی بن محمد البخیری و ابراهیم بن الحسن الکوردی الشافعی و اسمعیل بن سلیمان الکوردی البصری و ولی الدین عبد الرحیم  
الدیلمی و شیخ سلیمان بن علی و قمر الدین ابی الاوزنگا بادی و محمد بن حسین بن محمد التلمکسوی و شهاب الدین البانی بنی و جواد بن سلیم  
الساباطی الحنفی و ولی الدین حسین بن ابی التلمکسوی فیهل یستریب بعد ذلك من تمکن من سواد قلبه و شیخه  
که انصاف و الولاء و ما اطلق عنه العصبية و بقی التزم بالحیاء و لا تشعبه مصارف العسف و الجور  
و لا هتفت به هو انفا الحور بعد الکور و هو لعلوا عیته لسیر ایمان و لا فصاحت رهین ادغان  
له یفک من رقبه نزع و لا عدول و لا طوح به عنه نکوص و لا نکول فی ان هذا الحديث من صحیحته  
الاخبار و صداقة الامار له میسه غائلة الوهن و الضعف و لا نظرق الیه شائبة مما یرمی به  
به ذو الجون و السخف و ان للبطل له معاند حاکم و لا کذب لایاه کاشف حاسد و لا راد علیه  
متواتر جلع و الطاهر فیهم تکلیف ضلع فائدة سابعه در افراد اسماء علمای سنی که در حدیث شریف این حدیث شریف را  
اصلاً یا نقلاً عن غیرهم من العلماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بوصف باب نیت العلم و ایمان لایحجاب سائلاً صلی علیه و آله  
و سلم را بدین علم ستوده یا آنکه این حدیث را در اسماء و القاب این دو جناب ذکر فرموده است این حدیث شریف را بل  
و بصیرت و صاحبان توفیق و خیرت واضح نموده اند پس از انجمله است ابوالنعمان احمد بن عبد الله الاصفهانی و احمد بن محمد بن  
علی العاصمی و عبد الرحیم بن محمد بن منصور سمعوا ابوالمؤید یوفی بن احمد بن اسحاق بن محمد بن علی بن محمد بن یوسف الکبخی  
و احمد بن منصور الکازرونی و جمال الدین محمد بن یوسف الرزندی و علی بن شهاب الدین البهملانی و نوالدین جعفر بن ابی العزیز







کظهور التاثر علی العلم و التورک الطلک که بحمد الله حدیث مدینه العلم را نیز ثقات عدد کثیر از جمیع اصحاب  
روایت کرده اند و شرطی از اسامی صحابه عظام و تابعین کرام و علمای اعلام و نهایی فحاش سنی که بر روایت و اثبات  
ایحدیث منفی باشند از حدیث پس بعد ازین نزد ارباب انصاف هرگز قطعیت ایحدیث شریف محل اختلاف و اضطراب بود  
و ارباب نخواهد بود سیر و هم آنکه نیز قاضی عیاض در شفا کما عرفت بحال حدیث الطبر بعد از افاده سابقه افاده  
که چون صحابه احبار محمود اند که این وقایع معجزات آنجا صلی الله علیه و سلم در موطن اجتماع بسیار از ایشان  
که جنگ خندق و غزوه بواط و غزوه حدیبیه و غزوه تبوک و امثال آن از محافل مسلمین مجمع عساکر میباشند و قشده و منقول  
نشده از احدی از ایشان مخالفت اوی در آنچه حکایت آن کرده و نه انکار آنچه که راوی از ایشان ذکر کرده بود که ایشان  
هم دیده اند چنانچه اورایت کرده پس کسیکه از جماعه ایشان ساکت باشد سکوت او مثل نطق ناطق است زیرا که صحابه از سکوت  
بر ارباب و مداینست در کذب منزله اند و هیچ رغبت و همتی نبود که ایشان مانع باشد پس اگر آنچه شنیده بودند از ایشان منکر و  
ناشناخته میبود بر آئینه انکار میکرد بعضی ایشان بر بعضی چنانچه بعضی ایشان بر بعضی انکار کرد و اشیا که روایت آن  
کرده بودند از سنن سیر و حروف و تحطیه و توهم نمود بعضی ایشان بعضی درین امر و تمامی این نوع ملحق معجزات  
قطعیست و بحمد الله تعالی تقریر موزیاده مایه جوب کمال التایید التاثر در اکثر فضائل جناب امیر مومنین علیه السلام بالخصوص و با  
حدیث مدینه العلم جاری میشود انشاء الله تعالی و آیات علمای اعلام سنییه خواستی است که جابر بن عبد الله انکار کرد از اهل صحابه  
است اخبار نموده که جناب رسالت صلی الله علیه و سلم این حدیث شریف را در غزوه حدیبیه بعد گرفتن بازو  
امیر المومنین علیه السلام صد صوت مبارک خود ارشاد فرموده و هرگز منقول نشده که کسی از صحابه بر جابر یا دیگر صحابه  
که روایت ایحدیث شریف نموده اند انکار کرده باشد بلکه بحمد الله تعالی از قول علامه زرند دین و نظم در سطحین در عنوان ایحدیث شریف  
الشیخ اعترف بها الاصحاح و ابتهجوا و سلکوا طریق الوفاق و ابتهجوا که مشتمل لفظ اصحاب که جمع محل  
اللام و مفید عموم است و شهاب الدین احمد نیز در توضیح الدلائل از اینجهان الفاظ نقل کرده ظاهر است که حدیث مدینه العلم  
ست که تمام اصحاب جناب رسالت صلی الله علیه و سلم این معترف و مبتنی در باب آن طریق و فاراسلک متوجه میباشند  
پس بحمد الله بجای آنکه سکوت ساکت از ایشان مثل نطق ناطق فرض کرده آید اینجا اعتراف صحیح و تهاج صریح جمله  
اصحاب حسب تصریح علامه زرندی و الانصاف متحقق است و این هم کمال وضوح ظاهر است که صحابه را هیچ رغبت  
و همتی مانع از انکار ایحدیث شریف نبود بلکه در بسیاری از اصحاب و اعمی کثیره ستر و اخفا و در دوا انکار آن متحقق و  
موجود بود پس با وصف این همه اعترافشان باین فضیلت جلیلیه مع الابهتاج و سلوک مسلک وفاق و احتیاج

۳۱۰۱۱

از اعظم ایت بابر و انچه شواهد زبره حقیقت الجمع و بوار باطل بلایج می باشد و بعد از احاطه بما ذکر گزشت در قطعیت حدیث  
ایحدیث منفی نزد ارباب ادراک باقی نمینماید چهارم و هم آنکه نیز قاضی عیاض در شفا در مقام اثبات قطعیت اخبار  
معاصر جناب رسالت صلی الله علیه و سلم کما سبق فی مجلد حدیث الطبر افاده فرموده که اخباری که بی اصل  
معنی بر باطل است لابد بر و از زمان تداول اس اهل بحث ضعف آن اخبار منکشف و ذکر آن مل میشود چنانچه بعضی در  
بسیاری از اخبار کاذبه و اراجیف طاریت شده میرسد و این معجزات جناب رسالت صلی الله علیه و سلم که نظر  
احاد وارد شده بامروز زمان ظهور آن زائد میشود و با وصف اول فرق و کثرت طعن عدو و حرص او بر توهمین آن و تضعیف  
اصل آن و تهاجم و محاربه بر خاموش کردن آن قوت و قبول آن از دیامد میگیرد و طاعن از ارجحست و شورش قلب حیر  
حاصل نمیشود پس بهمین تقریر قاضی عیاض تحریر میتوان فهمید که چون فضائل جلیله الآثار و مناقب عظیمه المقدار و  
غزیره المثار و منافع مشرقه المناجیب الاثمه الاطهار علیه و علی ائمه و اطهار الالاف الامم من الملک الغفار با و  
حرص موفور جاهدین اغمار و طمع نا محصور معانیدن شمار و جهد غیر مبرور متخیلقین سرایانکار و سعی با کوشش قدیر عظیم الابد  
در اطفای این انوار و انخای این آثار در منتهای شیوع و انتشار و اقصای استفاضه و اشهار میباشند و قلوب ارباب  
زین و عددان و فائده اصحاب بغی و دشمنان بوجه کافی میخراشد لذلک بلا شبهه نزد اهل نقد و اعتبار و اعتبار  
قطع و حتم و یقین و جزم آن ثابت و محقق خواهد بود و شائبه هر یب تردد از مناظر ضامان نشان خواهد زد و با اخص  
حدیث مدینه العلم که با و لغت و تعمق بعض اهل عصیت و لاد و زین و عناد نهایت شایع و مشهور و ابلغ و مشهور و او  
مخبرین و ذاکرین و مستبیین آن جمع وافر و جم شکار خارج از حصر حاضر میباشند لامحاله نزد ناظرین تقریر قاضی عیاض و  
سائرین این آجام و غیاض قطعی حتمی و یقینی و جزمی بودن آن تحقیق خواهد رسید یا نرسد و هم آنکه علماء و جانین کمال  
فریقین از صدر اول تا بحال با ثبات و روایت و تحقیق و درایت ایحدیث شریف اشتغال نموده مسالک و مناہج  
استبراک استعدا پیوده اند و بعد از جمیع عبارات شان هرگز شریک در تحقق قطعیت آن پیر و خا طر اهل انصاف  
نمیرسد و خلاف بعضی از شذاز در باب زین و اعتساف که سر اسر خراف و سفاسفست کما استنبین انشاء الله تعالی  
لائق اعتقاد و قابل اصغانت شایسته و اگر بالفرض خلاف اهل خلاف درین باب شاذ و مضحک می نمود  
و علمای سنییه در اثبات و نفی ایحدیث متناصف هم می بودند باز هم چون اهل حق تماماً بر ثبوت و تحقق ایحدیث  
اتفاق و اطباق و اتفاق و موافق دارند لهذا ایحدیث متفق علیه فریقین میباشند بوجه عدیده خاصه بحجت افاده  
مخاطب در همین باب لایمت تحفه بواب دلیل چهارم از ادله عقلیه کما مقرر شد ذلک بالتفصیل فی مجلد حدیث الطبر











اتاهما علي بن ابي طالب رضي الله عنه من سهم في صا رليه فقال لها يا بنية لا تغتري بقول الناس  
فاطمة بنت محمد وعليك لباس الجبارة غنمة فقطعتها ساعتها وباعتها اليومها واشترت بالثمن رقية  
مومنة فاعتقها فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فسر بعقمتها وبارك عليها اخرجها لما  
علي بن موسى الرضا ونيزوران گفته ذکر آنه رضي الله عنه اول من يفرج باب الجنة بعد النبي صلى الله عليه وسلم  
عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي انك اول من يفرج باب الجنة وخيلها  
بغير حساب بعد اخرجها الامام علي بن موسى الرضا ونيزوران گفته نعمت الله عليها فلهبط جبرئيل على النبي صلى الله  
عليه وسلم وقال يا محمد ان بك يقرئك السلام ويقول لك علي منك بمنزلة هارون من موسى لكن لا نبوة  
بعدك اخرجها الامام علي بن موسى الرضا ونيزوران گفته ذکر اخضا صه بسيادة المسلمين وولاية  
المتقين عن عبد الله بن اسعد بن زرار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اسرى  
انتهيت الى بي عروجل فادعى الله الى اوامرني شك الراوي في ثلثه انه سيد المسلمين وولي المتقين و  
قائد الغر المحجلين اخرجها الامام علي بن موسى الرضا رضي الله عنه من حديث علي بن زراريس  
ونيزوران گفته ذكر وصف ريشه الجنة عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسرى  
بي الى السماء اخذ جبرئيل بيدي واقعدني على درونك من درانيك الجنة واولني سفر جلة فكنت اقبلها اذا انفلقت  
وخرجت منها حوراء لم لا حسن منها فقالت السلام عليك يا محمد فقلت وعليك السلام من انت قالت انا  
الراضية لرضيعة خلقه الجبار من ثلثة صانك اعلاي من عنبر وسطى من كافور وسفلى من مسك عجنه  
بماء الحيوان ثم قال كوني فكنيت خلفتي لاخيك وابي عبدك علي بن ابي طالب اخرجها الامام علي بن موسى الرضا  
ونيزوران گفته وقد روى عن فاطمة انها عقت عنها واعطت القابلة فخذ شاة ودينارا وواحد الخضر  
الامام علي بن موسى الرضا ولعل فاطمة باشرت الاعطاء وكان صاعق به النبي صلى الله عليه وسلم عنهما او  
الى فاطمة لتحمله صلى الله عليه وسلم ذلك عنها ويدل على ذلك ما روتها بنت عيسى قالت عقر رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يوم سابع بكشين ملكين واعطى القابلة الفخذ وحلق راسه و  
تصدق بزينة الشعر ثم طلى راسه ببيك المباركة بالخلوق ثم قال يا اسماء الدم من فعل الجاهلية فلما كان  
بعد حول ولد الحسين فنجوا بنى الله صلى الله عليه وسلم وفعل مثل الاول قالت وجعله في حجره و  
بيك صلى الله عليه وسلم قلت فدالك ابى وافى ما بكاك قال ابني هذا يا اسماء انه تقتله الفتن

الباغية من امتي لا اله الا الله شفاعة يا اسماء لا تخبري فاطمة فانها قريبة عهد بالولادة اخر  
علي بن موسى الرضا ونيزوران گفته وعن اسماء بنت عميس قالت قبلت فاطمة بالحسن فجاء النبي صلى الله  
عليه وسلم وقال يا اسماء هلتي ابني فدفعته اليه في خرقة صفراء فالتقاها لعنه قال لا اله الا الله  
ان لا تلغوا مولودا في خرقة صفراء فلففته في خرقة بيضاء فالتقاها فالتقاها لعنه قال لا اله الا الله  
ثم قال لعلي ما سميت ابني قال ما كنت لا سيقك بذلك فقال ولا انا سابق به رب فبسط جبرئيل  
وقال ان الله يقرئك السلام يا محمد ويقول علي منك بمنزلة هارون من موسى لا نبوة بعدك  
فسميت بك هذا باسم ولد هارون فقال وما كان اسم ولد هارون يا جبرئيل قال شبت قال ان لساني  
عربي فقال سميت الحسن ففعل فلما كان بعد حول ولد الحسين فجاء النبي صلى الله عليه وسلم وذكر  
مثل الاول وسأقت قصة التسمية كالاول وان جبرئيل امره ان يسميه باسم ولد هارون شبت  
فقال له صلى الله عليه وسلم مثل الاول فقال سميت حسينا اخرجها الامام علي بن موسى الرضا ونيزوران  
گفته ذكر انهم على خيل موصوفو الصفا عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
اذ كان يوم القيامة كنت انت وولدك على خيل بلق متوجهة بالدار والياقوت فيامر الله بكم الجنة  
والناس ينظرون اخرجها الامام علي بن موسى الرضا ونيزوران گفته اذكار تضمن فضائل واخبار المختص  
بالحسين بن علي ذكر فضيلة له رضي الله عنه روى الامام علي بن موسى الرضا رضي الله عنه الحسين  
بن علي دخل الخلاء فجعل لقمه ملقاة على الارض فدفعها الى غلامه فقال ليا غلام ذكرني بها اذ اخذت  
فاكلها الغلام فلما ساله عنها قال اكلتها يا مولاي قال ذهبت انت خر لوجه الله ثم قال سمعت جك  
رسول الله يقول من وجد لقمه ملقاة فمسح او غسل ثم اكلها اعتقه الله من النار فلهذا لا يستعبد  
رجلا اعتقه الله من النار وابراهيم بن عبد الله الوصالي اليمني الشافعي نيزا صحيفة الرضا احاديث عديدة آورده  
مثل محب طبري تقيير از ان بسند الرضا كرده چنانچه در كتاب الكافي فضل الاربعه خلفاء وفضائل جناب امير المؤمنين  
بود نقل حديثي از كتاب ثواب النبوة گفته وخرج معناه علي بن موسى الرضا في مسند بزيادة ولفظه يا علي اعطيت  
ثلاثة اجمعين لغيرك مصاهرة وزوجك وولديك ولولاك ما عرف المؤمنون ونيزو كتاب الكافي گفته  
وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسرى بي الى السماء اخذ جبرئيل بيدي  
واقعدني على درونك من درانيك الجنة واولني سفر جلة فكنت اقبلها اذا انفلقت وخرجت منها حوراء











































وحجاج بن محمد وأبوالفضل عمر بن عبد الرحمن الأباروق وأدلاصمعي وحكام بن سلم وعبد الرزاق وعلي بن  
 عياش وعبد الله بن صالح وسوار بن عمارة الرقلي ويحيى بن صالح وعبد الله بن يوسف التميمي وسعيد  
 بن مريم وأبواليمان وعمر بن الربيع والحسن بن واقع بالقان اسمعيل بن عيسى وجبر بن عبد الحميد وعبد  
 بن نعيم وأبوعبد الله الخزاز ومعين بن عيسى واسمعيل بن محالد وعلي بن هاشم وعثمان بن عبد الواسعة وعبد  
 بن عباد ومحمد بن عبد الله الكناني وضائق روى عنه أحمد بن حنبل وزهير بن حرب وأحمد بن يعقوب  
 ابن إبراهيم المدائني ومحمد بن يحيى الذهلي ومحمد بن إسحاق الصائغاني ومحمد بن سعد كاتب لأحمد بن محمد بن  
 هارون وأبو زرعة الرازي والد مشفى وأبو حاتم النجاشي ومسلم وأبو داود وأحمد بن منصور الرمادي  
 أحمد بن الحسن بن عبد الجبار وأحمد بن أبي الجوزي وعباس بن محمد الدوري وعبد الله بن أحمد بن حنبل ويعقوب  
 بن شيبة وأبو يعلى الموصلي وأحمد بن محمد وخلائق لا يحدون وأحمد بن علي أمته وتوثيقه وحفظه وجلالة  
 وقدمه في هذا الشأن باضطراراً لمن قال الخطيب كان إماماً رابياً عالمًا حافظاً ثابته متقناً قال أحمد بن حنبل السماع  
 مع يحيى بن معين شفهوا في الصدور وقال علي بن المديني ما رايت في الناس مثله وقال أحمد بن حنبل يحيى بن  
 رجل خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين وكل حديث لا يعرفه يحيى فليس بحديث وقال عباس  
 رايت أحمد بن حنبل في مجلس روح بعبادة يسأل يحيى بن معين عن شيء يقول له يا أبا زكريا كيف حديث كذا  
 وكذا كيف حديث كذا وكذا يستشبهه في أحاديث سمعوها فكما قال يحيى كتبه أحمد وقال هارون  
 بشير الزيات رايت يحيى بن معين استقبل القبلة فأعابده يقول اللهم إن كنت تكلمت في رجل ليس هو  
 عندك أبا فلا تعفركم وقال يحيى لولم تكتب الحديث من ثلاثين وجها ما عقلناه وروينا عن أحمد بن عتبة  
 قال سمعت يحيى بن معين يقول كتبت بيدي هذه ستائة ألف حديث قال أبعثه وأطعن الحديث في كتاب  
 له ستائة ألف ستائة ألف وقال محمد بن عبد الله خلف يحيى من الكتب مائة فمطر وأربعة عشر قمطر أو أربعة خماس  
 مملوك كتبوا قال علي بن المديني ما علم أحد كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين وخلف والده معين  
 ألف الف درهم وخمسين ألف درهم فأنفقها كلها في الحديث حتى لم يبق له فعل يليبها وذكر ابن أبي حاتم  
 في كتاب الحجج والتعديل بإسناده عن ابن عبيد القاسم بن سلام قال انتهى العلم إلى أربعة أحمد بن حنبل  
 بن معين وهو أكتمهم له وعلي بن المديني وأبي بكر بن أبي شيبة وقال أبو حاتم كتب يحيى بن معين عن موسى بن  
 اسمعيل قريبا من ثلاثين ألف حديث وأحواله وفضائله رضي الله عنه غير منحصرة واتفقوا على أنه توفي بمكة سنة

رسول الله صلى الله عليه وسلم وعسل على السرير الذي غسل عليه رسول الله صلعم وحمل على السرير الذي  
حمل عليه رسول الله صلعم ونودي عليه هناك جنانة يحيى بن معين ذاب الكذب عن رسول الله صلعم  
والناس يبكون واجتمع في جنازته خلائق لا يحصى ودفن بالبقيع قال ابراهيم بن المنذر رأى رجل في  
المنام لمبنى صلعم واصحابه مجتمعين فقال ما لكم مجتمعين فقال صلى الله عليه وسلم جئت لهذا الرجل  
اصلي عليه فانه كان يذب الكذب عن حديثي وقال يشر بن مبشر ايت يحيى بن معين في المنام فقال لا  
رب عز وجل اربع مائة حملوا ذبي الكذب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ورتاها الشعراء واحسنوا  
المراثي وراحمها ما ذكره ابن ابي حاتم قال قال سليمان بن معمر يدري يحيى بن معين رحمه الله وذكر صدر  
المقصد ثم قال فقد عظمت في المسلمين رزية عذاة نعلنا عن يحيى فسمعوا فقالوا يا ناول فناء  
الشرى فكادوا في حصة يتصدع فقلت ولم املك لعين جرة ولا جوازنا الى الله ترجع اكل في سبيل  
عظم رزقي بيعي الى من تستريح وتفرغ ومن الذي يوفى فيسئل بعدة اذ الم يكن الناس العلم مقنع  
لقد كان يحيى في الحديث بقية من السلف الماضين حتى تفشعوا فلما مضى مات الحديث بموت وادرج في القفا  
العلم لرحم وصريح احيار بعد يحيى كانتا رعية راع بثام فتصدعوا وليس بمغفرك دمع سفحة ولكن  
اليه يستريح المنهج لعلمك بالناس في الموت حيلة ولا قضاء الله في الخلق مدفع ولوان مخلوق انما  
مرجأه اذ النجاة منه النبي المشفع تغربه عن كل ميت رزيتة فرز رسول الله اشجى وادرج ولكنما  
ابكى على العلم اذ مضى فمابعد يحيى فيه للناس مفرغ سقى الله قبره بالبقيع مجاورا بنى الهدى غيا يحيى دو  
ويمرغ وفقد ترك الدنيا وقرية الى الله حتى مات هو منع وخارله ربي جوار رزية وذو العرش يعطى من يشاء  
وينع وانى لا رجوا ان يكون محمد له شافعا يوم القيامة تشفع قال البخاري توفي يحيى بن معين بالثلاث  
سنة ثلاث وثلاثين ومائتين وله سبع وستون سنة الا نحو عشرة ايام رحمه الله واحمد بن محمد المعروف بالكلاب  
وروفيات الاعيان كفته ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن المرى البغدادي  
الحافظ المشهور كان اماما عالما حافضا متقنا قيل انه من قرية نحو الانبار تسمى نقياي وكان ابوه كاتباً  
لعبد الله بن مالك وقيل انه كان على خراج الرى فمات فخلع لابنه يحيى المذكور الف درهم وخمسين  
فانفق المال جميعه على الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه وسئل يحيى المذكور كم كتبت من الحديث فقال كتبت  
بيدي هذه ثمانمائة الف حديث وقال راوى هذا الخبر هو احمد بن عتبة وانى اطعن ان المحدثين قد كتبوا بالايديهم



ستمائة الف وستمائة الف وخلف من الكتب مائة فمطر وثلاثين فمطر اربع حباب شرابية مما لم يكتبها  
وهو صاحب المخرج والتعديل وروى عنه الحديث كبار الامم منهم ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري  
وابو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري وابو داود السجستاني وغيرهم من الحفاظ وكان بينه وبين  
الامام احمد بن حنبل رضى الله عنه من الصلابة والافتة والاشترار في الاشتغال بعلوم الحديث ما هو  
مشهور لا حاجة الى الاطالة فيه وروى عنه هو وابو خيثمة وكانا من اقربائه وقال علي بن المديني  
انتهى العلم بالبصرة الى يحيى بن ابي كثير وقناده وعليه الكوفة الى اسحاق والاعشى وانتهى علم الحجاز  
الى ابراهيم بن عيسى بن دينار وصار علمه هو كعلم الستة بالبصرة الى سعيد بن عروب وشعبة ومعه حماد  
بن سلمة وابو عوانة ومن اهل الكوفة اسفيان الثوري وسفيان بن عيينة ومن اهل الحجاز ابي مالك  
بن انس ومن اهل الشام الى الاوزاعي وانتهى علمه هو الى محمد بن اسحاق وهشيم ويحيى بن سعيد  
ابن ابي زائدة وكيع وابن المبارك وهو واسع هو كعلمنا وابن مهدي ويحيى بن آدم وصار علمه هو ك  
جميعه الى يحيى بن معين وقال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس هو بحديث  
كان يقول صاحبنا رجل خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين يحيى بن معين قال ابن ابي عمير  
احد اقط يقول الحق غير ابن معين غير كان يتحامل القوي وقال يحيى بن معين ما رايت على رجل قط خطا الا اشتبه عليه  
احبت ان يبره امره وما استقبلت رجلا وجهه بامر يكره ولكن ابراهم خطا فيما بينه وبينه فاقبل لك القرية  
وكا يقول كبتنا عابكنا ابن وسجنا به التتوي واخرجنا به خبرنا ايضا او كائنا بشدة المال يذهب حله وحرامه طرا ويقتل  
عندنا ما ليس التتوي بمثل لاهم حتى يطيب شرابه وطعامه ويطيّب ما يحوي ويكسب كفه ويكون في حشر الحديث  
كلامه نطق النبي لنا به عن ربه ففعل النبي صلواته وسلامه وذكره الدارقطني فمن روى  
عن الامام الشافعي وقد سبق في ترجمته الشافعي خبره معه وما جرى بينه وبين الامام احمد بن حنبل  
في ذلك وسمع ايضا من عبد الله بن المبارك وسفيان بن عيينة ومثاله وكان يحج فيذهب الى مكة على الثلث  
ويجوع على المدينة فلما كان اخر حجة حجا خرج على المدينة ورجع على المدينة واقام بها ثلثة ايام ثم خرج  
حقا في المنزل مع رفقاءه فباتوا اراى في النوم ها هنا يهتف به يا ابا ذر يا اترع عن جوارى فلما اصبحت قال  
لرفقاءه امضوا فاني اراجع الى المدينة فمضوا ورجع فاقام بها ثلثة ايام ثم مات فجعل على العواد النبي صلى الله  
عليه وسلم وكانت وفاته لسبع ليال بقرين من ذى القعدة سنة ثلث وثلثين ومائتين هكذا قال الخطيب

ان ابن  
كثير

في تاريخ بغداد وهو غلط قطع لما تقدم ذكره وهو انه خرج الى مكة ثم رجع الى المدينة ومات بها  
من يكون قد حج كيف يتصور ان يموت في ذى القعدة من تلك السنة فلذلك انه توفي في ذى الحجة لا يمكن  
كان يحتمل ان يكون هذا غلط من النسخ ولا حتى وجدته في نسختين على هذه الصيغة فيبعد ان يكون من  
الناسخ والله اعلم ثم ذكر بعد ذلك ان الصحيح انه مات قبل ان يحج وعلى هذا يستقيم ما قاله من  
تاريخ الوفاة ثم نظرت في كتاب الاشترار في معرفة علماء الحديث تاليف ابو يعلى الخليل بن عبد الله بن  
احمد بن ابراهيم بن الخليل الخليلي الحافظ ان يحيى بن معين توفي لسبع ليال بقرين من ذى الحجة من السنة  
فعلم هذا يكون قد حج وذكر الخطيب ايضا ان مولد اخر سنة ثمان وخمسين ومائة ثم قال بعد ذكر وفاته انه  
قد بلغ سبعا وسبعين سنة الا عشرة ايام وهذا لا يصح ايضا من جملة الحساب فتامله ورايت في بعض  
التواريخ انه عاش خمسا وسبعين سنة والله اعلم بالصواب وصلى عليه والى المدينة ثم صلى عليه مرارا ودفن  
بالبقيع كما بينت جزارته رجل ينادي هذا الذي كان ينفي الكذب عن حديث رسول الله صلى الله عليه  
وسلم ورواه بعض الحديثين فقال هذيل عليه يعيب كل محدث ويكل مختلف من الاسناد ويكل وهم  
في الحديث ومثكل يعني به علماء كل بلاد رضى الله عنه ومعين بن هاشم الميم وكسر العين المهملة وسكون  
الياء المشددة من تحتها وبعد ها تون وبسطام بكسر الباء الواحدة وسكون السين المهملة وفتح الطاء وبعد الالف  
ميم والباقي معروف فلا حاجة الى ضبطه وليت في بعض المتواريخ انه يحيى بن معين بن عتيق بن زياد بن عوف  
بن بسطام مولى الحنيد بن عبد الرحمن الغطفاني المسمى امير داسان من قبل هشام بن عبد الملك الاموي و  
الاول اشهر واصح اعني النسب ولكن بضم الميم وتشديد الراء هذه النسبة الى مرة غطفان وهو مرة بن عوف  
بن سعد بن ذبيان بن عيص بن بربيع بن غطفان وهي قبيلة كبرى مشهورة في العرب على قبائل تنسب اليها  
يقال لكل واحد منها مرة وامانتي اي فقال ابن السمعاني كتاب الاساناب انها بفتح النون وكسر القاف وفتحها وهذا  
ياء مفتوح تحتها نقطتان وبعد الالف ياء ثانية وهي من قري الا بنار منها يحيى بن معين النقياني قال الخطيب  
ويقول ابن عوف كان من اهل هذه القرية والله اعلم وابو الفدا اسمعيل بن علي الايوبي ومختصر في اخبار البشر وقائع  
ثلث وثلثين ما تيسر وفيها توفي ابو ذر يحيى بن معين بن عوف بن زياد بن بسطام المسمى البغدادي المشهور  
وكان اماما حنظلي اقل انه من قرية نحو الانبار تسمى نقيان وهو صاحب المخرج والتعديل وكان الامام احمد بن  
حنبل مشددا للصحة له وكانا مشتركين في الاشتغال بعلوم الحديث وذكر الدارقطني يحيى بن معين

المهملة

يث











كلام الله وليس بخلاق ولايمان قول وعمل يزيد وينقص وروى عبد الله بن ابي زياد القطواني عن ابي عبد  
قال انتهى الحديث الى اربعة احمد بن حنبل وهو فقههم فيه والي يحيى بن معين وهو اكتبهم له والي علي بن  
المديني وهو اعلمهم به والي ابي بكر بن ابي شيبة وهو احفظهم له وفي رواية عن عبد الله القواريري قال  
يحيى القطان ما قدم علينا البصرة مثل احمد ويحيى بن معين قال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول قال لعلي  
بالرجال يحيى بن معين واحفظنا الابواب سليمان الشاذكوني واحفظنا الطول علي بن عبد الله الحاكم سمعت  
الزبير بن عبد الواحد الحافظ قال انا ابراهيم بن عبد الواحد السكري سمعت جعفر الطيالسي يقول صلى الله  
حنبل ويحيى بن معين في مسجد الرصافة فقام قاص فقال انا احمد بن حنبل ويحيى بن معين قال انا انا  
عبد الرزاق انا معاوية بن قزعة عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله  
خلق الله من كل كلمة منها طير امفارة من ذهب وريشة من مرجان واخذ في قصة نحو عشرين ورقة فجعل  
ينظر الى يحيى ويحيى ينظر اليه وهما يقولان ما سمعنا هذا الى الساعة فنكنا حتى فرغ من قصصه واخذ  
قطعه ثم جعل ينظر بعينيهما فاشار اليه يحيى فجاء متوهما لئلا يجزئه فقال من حدثك بهذا الحديث  
فقال احمد بن معين فقال انا يحيى وهذا امر سمعنا بهذا قط فان كان لابد من الكذب فعلى غيرنا فقال  
انت يحيى بن معين قال نعم قال له ازل اسمع ان يحيى بن معين احق وما علمت الساعة كان ليس الدنيا  
يحيى بن معين واحمد بن حنبل غيرهما كبرت عن سبعة عشر احمد بن حنبل ويحيى بن معين قال فوضع  
احمد كفه على وجهه وقال دعه يقوم فقام كالستهري بهما هذه حكاية عجيبه ورواها البكري لا  
اعرفها فاحيانا ان يكون وضع يده عن احمد بن حنبل قال سمعت يحيى بن معين يقول من لم يكن يحيى في  
الحديث كان كذا ابا قبل كيف يكون سمعنا قال اذا شك في حديث تركه وقال جعفر بن ابي عثمان كذا عند  
بن معين فجاءه رجل يستعجل فقال يا ابا بكر يا احمد اني بشيء اذكرك به فقال يحيى اذكرني انك سئلتني  
ان احدثك فلم افعل الحسين بن فهم سمعت يحيى بن معين يقول كنت بمصر فرايت جارية بيعت با  
دينار ما رايت احسن من ما صلى الله عليها فقلت يا ابا بكر يا مالك يقول هذا قال نعم صلى الله عليها وعلى كل  
مليح هذه الحكاية محمودة على الله عابه من اوزكري او يروى عنه باسناد اخر قال سعيد بن عمر البرزعي سمعت  
الحافظ ابا زرعة الرازي يقول كان احمد بن حنبل لا يرى الكتابة عن ابي نصر التمار ولا عن يحيى بن معين  
ولا احد من اصحابنا فاجاب قلت هذا امر ضيق ولا حرج على من احب ان يكتب له ولا على من اكره على ان يكتب له

اليها

قصة عن ابي عبد الله

عملا بالاية وهذا هو الحق وقد كان يحيى رحمه الله من ائمة السنة فخان مرسطوة الدولة واجاب فتية  
عباس الدور سمعت يحيى بن معين يقول كنت اذا دخلت منزلي بالليل قرأت آية الكرسي على حادى وخمس  
مرات فبينما انا اقراء اذا شئ عيكلمنى كمن قرا هذا كان ليس انسان بحسن قهر غيرك فقلت ارى هذا السؤال والله  
لا زيد لك فصرت اقراها في الليلة خمساً وستين مرة وقال عباس قلت ليحيى ما تقول في الرجل يقوم لرجل  
حديثه يعنى ينزع منه الحسن فقال لا باس به وسمعت يقول لولم تكتب الحديث من ثلثين وجها ما علمنا  
قال ابراهيم بن الحنيد سمعت يحيى بن معين يقول ما الدنيا الا كحلالة والله ما ضر رجلا ابقي الله على ما  
اصبح وامسى لقد حجت وانا ابن اربع وعشرين سنة خرجت راجلا من بغداد الى مكة هذا من خمسين سنة  
كانما كان امس فقلت ليحيى ترى ان ينظر الرجل في راي الشافعي ابحنيفة قال ما اري لاحد ان ينظر في  
راي الشافعي ينظر في راي ابي حنيفة احب الى قلت قد كان ابو زكريا رحمه الله حنفيا في الموضع فلهذا قال  
هذا وفيه لخلاف يسير عن الشافعي قال ابن الحنيد وسمعت يحيى يقول يخرج النسيب صحيح ولكن اقف  
ولا احرمه قد شربه قوم صالحين باحاديث صحاح وحرمة قوم صالحين باحاديث صحاح وسمعت يحيى بن  
سعيد القطان يقول حديث الطلائع حديث عتبة بن فرقد جميعا صحيحا قال عباس الدور سمعت يحيى بن  
قال حضرت نعيم بن حماد بمصر فجعل يقرأ كتابا صنفه فقال انا ابن المبارك عن ابن عون ذكر احاديث فقلت  
ليس في ابن المبارك فغضب وقال رد على قلت اى والله اريد ديتك فاستن ان يرجع فلما رايته لا يرجع  
قلت لا والله ما سمعت هذا من ابن المبارك ولا سمعنا من ابن عون قط فغضب وغضب من كان عنده و  
قام ودخل فاخرج صحائف فجعل يقول وهي بيده ابن الذين يسرعمون ان يحيى بن معين ليس بائنا لمؤ  
في الحديث نعم يا ابا بكر يا غلطت وانا روى هذه الاحاديث غير ابن المبارك من ابن عون قال الحسين بن رجاء  
قال ابن معين دفع الى ابن وهب كتابا عن معاوية بن صالح حسن ما ثبت حديث او اكثر فانقيت منها ما كان  
لي يومئذ معروفا قلت سمعت من احد قال ابن وهب قال لا قلت كذا كل من يكون مبتدئا لا يحسن الاختيار  
فعلنا نحن هذا اوند منا بول قال محمد بن حريز الطبري خرج ابن معين حاديا وكان اكل لا يحدثنى ابوالصبا  
احمد بن شاه الله كان في رفيقه فلما قد موافيه اهدى الى يحيى قالوا ذكرا لم يضيح فقلنا له يا ابا بكر يا لا  
تاكله فاننا نحن عليك فلم يعصا بكلامنا واكله في استقر في معدته حتى تسك وجع بطنه وانهم الى ان وصلنا  
الى المدينة ولا نفوض به فتعاضنا في امرة ولم يكن سبيل الى المقام عليه لاجل الحج ولم ندر ما نفعل حتى وصى

يسوءك







در تمة المختصر في اخبار البشر سنة مذكورة گفته وفيه ما في ذي القعدة توفي ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن  
زيد بن بسطام المزني البغدادي الحافظ صاحب الجرح والتعديل امام حافظ قيل انه من قرية نقيض نخو  
الانبار وكان الامام احمد شديد الصفة له يشتركان في علوم الحديث وذكر الدارقطني يحيى بن معين بن  
الشافعي وولد سنة ثمان وخمسين ومائة وعبدالمنصور بن اسعد يافعي زمره الجناد سنة مذكورة گفته والامام ابو زكريا يحيى بن  
الحافظ احاد اعلام توفي بمدينة النبي صلى الله عليه وسلم متوجها الى الحج وغسل على الاعواد التي غسل  
عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل كم كتبت من الحديث فقال كتبت بيدي هذا ستائة الف نسخة  
روى عنه كبار ائمة الحديث منهم البخاري ومسلم وابو داود وغيرهم وكان بينه وبين الامام احمد صحبة و  
الفه واشترك في الاشتغال بعلوم الحديث وكان ينشد المال يذهب حله وحرامه وطرا ويبقى في  
عذائنا به ليس المتقى بمسك لاهله حتى يطيب شرابه وطعامه ويطيب ما يحيى بيكس كفة ويكون في حسن  
الحديث كلامه في نطق النبي لنا به عن ربه في فعل النبي صلواته وسلامه وقد ذكر الدارقطني فيمن روى  
عن الامام الشافعي وقد سبق في ترجمته الشافعي ما جرى منه في حقه بينه وبين الامام احمد في مشيئة تحت  
ركاب بغلة الشافعي قول الامام احمد له لو لميت البغلة لا تنقعت وقيل انه لما خرج من المدينة سمع في  
النوم هاتفا يقول يا ابا زكريا اترغب عن حواري فرجع واقام بها ثلثة توفى رحمه الله ومحمد بن محمد الشافعي بن شحنة  
الحلي في روض المناظر في علم الاول والاخر سنة مذكورة گفته وفيها توفي ابو زكريا يحيى بن معين حجة  
الاسلام من المحدثين متوجها الى الحج بمدينة النبي صلى الله عليه وسلم وغسل على الاعواد التي غسل  
عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يزل عمر خمس وسبعين سنة ومحمد بن احمد يعني وعمدة القاري بعد ذكر  
حديثي كذا دليل وجوب وتر كروانده گفته فان قلت في اسناد ابو المنيب عبيد الله بن عبد الله وقد تكلم  
فيه البخاري وغيره قلت قال الحاكم وثقه ابن معين وقال ابن ابي حاتم سمعت ابي يقول هو صالح الحديث  
وانكره البخاري ادخاله في الضعفاء فهذا ابن معين امام هذا الشأن وكفى به حجة في وثيقته اياه  
وشيوخ عبد الحق دهلوي در رجال مشكوة گفته يحيى بن معين المروزي البغدادي الحافظ امام المحدثين قال  
الخطيب كان اماما رابعا لما ثبتا حافظا متقنا قال ابن المديني ما نفع لي احدا من لدن آدم كتب من الحديث  
ما كتب يحيى بن معين وقال ابو حاتم رابعا للحديث اربعة اعلمهم بالحلال والحرام احمد واحسنهم  
سياقة للحديث وادركه ابن المديني واحسنهم وضع الكتاب ابن ابي شيبة واعلمهم بصحيح الحديث وسقيم

المؤلف

يحيى بن معين وقال احمد كان اعلمنا بالرجال يحيى وقال ابن المديني ما رايت في الناس مثله وقال ابن سعد  
الناس كلهم عيال علي يحيى قال ابن ابي ربيعة ما رايت احدا قط يقول الحق في المشايخ غير يحيى غيره كان يتامل بالقول وقال  
اسماعيل بن عمار شفه لما في الصدوق قال مرة من اجل خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين يحيى بن معين وقال  
ابو زرعة اذ رايت البغدادي يحيى احمد فاعلم انه صاحب سنة واذا رايت به يغص يحيى بن معين فاعلم انه كذاب وقال  
احمد كل حديث لا يخرجه يحيى فليس هو حديث وقال هرون بن بشرير رايت ابن معين استقبل القبلة واقفا لا يقول  
اللهم انك تكلمت في جمل وليس هو عندك كذابا فلا تعقره وقال محمد بن هارون الفلاس اذ رايت الرجل يقع في  
فاهم انه كذاب وضع الحديث وانما يغصه لما بين امر الكذابين وقال يحيى بن معين كنت بيدك هذا ستائة الف  
حديث وقال مجاهد بن موسى كان يحيى يكتب الحديث نيفا وخمسين مرة ومثله فضائل كثيرة رحمه الله روى عن عباد بن عباد  
هشيم وروى عنه البخاري ومسلم وابو داود والقيرواني والصوفي ولد سنة ثمان وخمسين مائة ومات بالبصرة في ذي القعدة سنة  
ثلث وثلثين وماتت من حمل على اعداء النبي صلى الله عليه وسلم كذا قيل قال صاحب الكاشف ما احتاج اليه صلى الله عليه وسلم  
الى علوم لانه في حجة غسل فيها صلى الله عليه وسلم في الانبار بالاعواد التي غسل عليها شيخ ابو هاشم عيسى بن محمد الجعفي  
وقال لا سانية گفته سلافة من خبره قال الذهبي في التذكرة هو الامام الفخر سيد الحفاظ ابو زكريا يحيى بن  
معين المروزي مولاهم البغدادي مولده سنة ثمان وخمسين ومائة كان ابو هاشم الكاشف خلفه  
الف درهم فيما قيل سمع هشيم وابن المبارك ومعتمر بن سليمان وهذه الطبقة وعنه احمد والبخاري  
ومسلم وابو داود وخلائق قال النسائي ابو زكريا الثقة المأمون احاد الحديث وقال ابن المديني لا نفع لي احدا  
من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين وقال مرة انتهى علم الناس الى يحيى بن  
معين روى عن يحيى انه قال كتبت بيدي الف الحديث ورأيت في النوم ففيل له ما فعل الله بك ففقا  
اعطاني وجاني وزوجني ثلثة ثمانه حور اءتوني بالمدينة سنة ثلاث وثلثين وماتت زادا العام في  
تاريخه متوجها الى الحج وقيل لما خرج من المدينة الى مكة سمع في النوم هاتفا يقول يا ابا زكريا اترغب عن حواري  
فرجع واقام بالمدينة ثلثة ثمانه ومات رحمه الله وغسل على الاعواد التي غسل عليها رسول الله صلى الله عليه  
وسلم وكتب بيدك ستائة الف حديث انتهى ومن نظمه قال عباس بن محمد الدوري انشدني يحيى  
في المال ينفذ حله وحرامه ويوما ويبقى في غدا انامه ليس المتقى بمسك لاهله حتى يطيب شرابه وطعامه  
ويطيب ما يحيى ويكس كفة في حسن الحديث كلامه نطق النبي لنا به عن ربه في فعل النبي صلواته

سماح

يشع

كفه







مقالة في سبيل علمه والملك شهيد فان يك حقا في الحكم غيبة وان يك زورا فالعلم اصيل  
ليكن ارجو اجمال او تفصيله انكره ان طعن جرح ايشان رجال را محض براي عيانيت شريعت و دين است پس گويار  
قبيل قبال كفا و خواج و اهل بدعت و سياست و تزيير اهل مكرست كه بهترين عبادت را غيبت محرمه است از اين  
مشهوره كه مرقوم شد ابو عبد الله بن فروع حميدي صاحب الجمع بين الصحيحين جواب داد و قصيده دراز در انجا در خواجيه ايشان  
سكويده و ان الى ابطال قولك فاصد في من شهادات النصوص جنود: اذا لم يكن خيرا كلام نبينا  
لديك فان الخير منك بعيد: واقبح شئ ان جعلت لما اتى عن الله شيئا واذك مشد يد و بعد از ان در حق  
ابن معين گويده و ما هو الا واحد من جماعة: و كلامه فيما احكامه شهيد: فان صدق عن حكمه الشهادة حامل:  
فان كتاب الله فيه عتيد: و لو لا روة الدين ضاعت: واصبحت: معلله في الاخيرين تبديل: و هم حفظوا  
الاثر من كل شئ به: و غيرهم عباد اقتصروا رقوط: و هم هاجروا في جميعها و تبادروا الى كل اقل و المراد  
كود و قاموا بتعديل الرواة و جرحهم و قيام صحيح لنقل و هو جديدين بتبديلهم صحته شرايع ديننا  
حدود و تحريم احفظها و عهود: و صح لاهل النقل منها احتجاجهم: فلم يبق الا ايجاد و حقوق: و وجههم  
ان الصحابة بلغوا: و عنهم رووا لا يستطاع محو: فمر جاد عن هذا اليقين مما روى: و مر يد لاظهار الشك  
مر يد: و لكن اذ جاء الهدى دليله: فليس لموجود الضلال وجود: و ان رام اعداء الديانة كيدها:  
فكيدهم بالخزيات مكيد: و عبد السلام بن يزيد بن غياث الاشبيلي نيز از اين ابيات و قصيده دراز جواب داده  
و لابن معين في الذي قال اسوة: و راي مصيب للصواب سديد: و اجره يعلل الا له محله: و  
ينزله في الخلد حيث يريد: و يفاضل عن قول النبي و صحبه: و يطرد عرجوا ضنه و يذود و جلة اهل العلم  
قالوا بقوله: و ما هو في شئ انا و مر يد: و لو لم يقيم اهل الحديث بد ينسب: فسن كان يروي عليه و يفيد  
هم و رثوا علم النبي و اخذوا: و ما الفضل ما عنه الا نام رقوط: و هم كصاييح الدجى يقتلهم: و ناههم  
بعد المات جنود: عليك ابن عتاب لروم سبياهم: و فاعلم عند الا له حميد: و نيز احمد بن عمرو بن عصفور جواب  
ستين ابيات ايا قاذعا في العلم زيد عما به: و رويدا بتدبير به و تعيد: جعلت شياطين الحديث مر يده  
الا ان الشيطان الضلال مر يد: و قرعت بالنكديب من كان صادقا: ففوق لك مرد و دوانت عديد:  
ذو العلم في الدنيا يخوم هذا: و اذا غلب بخم لا يجد جديدين: و هم عزيز الله طرا و هم له: و معاقل  
مر اعداءه و جنود: و مولوي صديق حسن خان معاصروا تحاف النبلا گفته ابو بكر يا يحيى بن معين بفتح الميم و كسر

جامل

فكلام

فما روى

و ما لهم

عمانية

و سكن الياء بن عوف بن زياد بن بسطام بكسر الموحدة و سكنون السين المرتى بضم الميم و تشديد الراء  
البعدي ادى الحافظ المشهور امام عالم حافظ متقن بود گویند اصلاش از قرية نقياي است بجانب انبار پدرش كان  
عبد الله بن مالك بود مقرر بر خراج بلده رى چون بزرگي نم گاه هم براي يحيى در ميراث گذاشت و انهيها را كثير را در  
طلب علم حديث اتفاق كرد و سماع دارد از هشتم و ابن المبارك و طبقه او از وي پرسيدند چه قدر از حديث نوشته گفت  
بست خود و كمتره حديث نوشته ام احمد بن عتبة كه راوي اين خبر است گفته گمانم است كه يحيى بن معين هم براي او  
خوشينش نشو بلكه حديث نوشته اند وى صد قمر كرت و چهار جاب شرابه پراز كتاب گذاشته صاحب جرح و  
تقدير است كتابنامه حديث از وي روايت كرده اند منهم البخاري و مسلم و ابو داود و الامام احمد و غيرهم  
ميان او و امام احمد صحبت و الفت و اشتراك در اشتغال بعلوم حديث بود چنانكه مشهور است ابو خيثمه هم از وي روايت  
دارد و كذا في تاريخه من فن بود در نقد احاديث و موفيت احوال رجال و در كثرات معلومات و محفوظات نظير داشت  
على بن المديني گفته علم بصره منتهى شامسوي يحيى بن بكير گفته و قاده و علم كوفه بسوسه اسحاق و دشش علم حجاز بسوي  
ابن شهاب و عمر بن دينار و علم ابن شرسش تن در بصره بسعيد بن ابى عروبه و شعبه و عمر و حماد بن سلمه و ابى عوانه  
در كوفه بسفيان بن و مالك بن انس و اهل شام با و را عي رسيده و علم انهيها با يحيى بن اسحق و هشيم و يحيى بن سعيد و  
ابى زائدة و وكيع و ابن المبارك و ابن مهدي و يحيى بن ادم و منتهى شده و ابن المبارك اوسع ايشان است در علم  
هم اين آئمه در حصص يحيى بن معين آمده احمد گفته هر حديث كه مني شناسد از يحيى حديث نيست و ميگفت اينجا مر است  
كه خدا تعالى او را براي همين كار آفريده كه كذب كذا من ظاهر كند و ابن ازوي گفته است نيستم احدى را بچگاه كه  
در باره شايخ گويد خبر يحيى بن معين و غير او متخامل بالقول است يحيى گويد زياد خطاي بچكس مگر آنكه پوشيدم از او حواسم  
كه كار او از بيت و هم و گاهي بچكي را بمر و بي روبرو نشدم و مواجه نكردم و ليكن خطاي او را ميان خود و ميان او  
مبين ميكنم اگر قبول كرد فيس و الا ترك ميكنم او را ميگفت حديث نوشته ام از كتابين مگر مكرم بدان تنور را و بزرگ  
از انان نخته و اين شعرا بسيار بخانه اشعالمال اين هب حله و حرامه بطرا و يبقى غذا نامه ليس لبقى بمقتولا له حتى  
يطيب شى ايه و طعامه: و يطيب يحيى و تكسب كنه: و يكون في حديث كلامه: و نظو النبي لما كنه عربه:  
فعله النبي صلوة و سلامه: و ارقطن ذكر او در كسانيكه روايت كرده اند از شافعي نموده و در ترجمه شافعي خبر او  
با وى و با امام احمد گذشته در سنه ثلث و ثلاثين و مائتين از بغداد قضا حج نمود اول بدينه منوره رسيد و از زيارت  
فارغ شد قصد خانه كعبه نمود و در اول منزل خواب فته بود كه با او را داد كه اى ابو بكر يا انيسيا كى با كجا ميروى معلوم كرد

بشيم  
وحيه من ارجو مفصلة اثبات  
حديث مدنية العلم را  
السابقة ان  
وحيه من ارجو مفصلة اثبات  
حديث مدنية العلم را  
فما روى  
وحيه من ارجو مفصلة اثبات  
حديث مدنية العلم را  
فما روى



که روح مبارک پیغمبر خداست که او را بان تشریف سرف ساخت رفقا گفت که شمار وید و خود زود برشته بگردانست  
نمود بعد از سه روز وفات یافت و این خرج او بود از سعادت او آنست که او را بر همان تختها غسل دادند که خواب رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم را بر آن غسل داده بودند هفتاد و پنج سال عمر یافت و زیاده و تفاوت است و اما مدینه بروی نماز گذارند  
و بقیع دفن کردند و نماز بروی مکر شدند چند بار مردی روی خبازه او را باز نیند میگفت اینست کسی نفی کذب از حدیث رسول  
خدا صلی الله علیه و سلم میکرد بعضی محدثین در تفسیر این ابیات گفته اند ابیات ذهاب العلم بعیب کل محدث  
و بکسر مختلف من الاستیاده و بکسر و هم فی الحیث و مشکوک یعنی به علماء کل بلاد او را بعد از مرگ کتب  
دیدند و بر سیدند که خدا تعالی با توجه کرد گفت عطایا و موائب سار و او از آنجه انکه صد حور عین بمن تزویج فرمودی او را  
نسبت بولا گویند زیرا که از موالی بنی مره بود و لا تش در سنه ثمان خمسين مائة بوده این خلکان گفته در بعض تواریخ دیدم  
بحی بن معین بن یثابت بن زیاد بن عون بن سبطام بن ابی الجندب بن عبد الرحمن العطفانی المری امیر خراسان از طرف شام بن  
عبد الملک الاموی و اول شخص است واضح و مرئی نسبت بسوی مره عطفانست که قبیله کلان مشهور است و در حدیث قبایل  
منسوب اند بسوی آن و بر یکی را مره گویند و این اسمها در کتاب الانساب گفته نقیبا بفتح نون و کسر قاف یا فتح آن و بعدش بای  
مفتوحه قرین است از قری انبار که از آنجا است بحی بن معین و خطی گفته میگویند که فرعون بهم از اهل بیت مریه بود و منتهی سبحان الله  
این عجایب اتفاقست که چنین کافر چنین مومن از یکجا برخیزند در میان الحیثین در مقام بغوان فائده نوشته که جلال و افهام ما  
اهل حدیث را نمود و بحی بن معین را خصوصاً ساخته اند که ایشان خصوصاً این شخص در خلق الله زبان خود را زد و کسی  
دروغ گو کسی را نسی نامفتری میگوید و این غیبت محرمه را علم میداند و عبادت می انکار و چنانچه بکبر بن حماد شاعر  
درین باب بحی بن معین را بچکرده بلکه علم حدیث را قرض بطعن نموده گفته است فظلم اری الخیر فی الدنیا یقل کثیره  
و ینقص نقصا و الحد یزید فلو کان خیرا کان کالخیر کله و لکن شیطان الحدیث مرید و کلام معین  
فی الرجال مقالة سیسئل عنها و المللیک شهید فان یک حقا فی فی الحکمة عذبة و ان یک زور و الفقصا  
شدید لکن این جا بل و امثال او فیه اند که این طعن و جرح ایشان رجال امض برای صیانت نیست و دین است پس گویا  
از قبیل قتال کفار و خوارج و اهل بدعت و سیاحت و تعزیر اهل منکر باشد که بهترین عبادت از غیبت محرمه نیست و از این ابیات  
که مرقوم شد حمیدی صاحب سبع بن الصبیح بن ابی ادره و قصید در آن گفته در آن بخاطره این شاعر میگوید نظم وانی الابطال  
قولک فاصد ولی مرشدا و ان النصوص جنود و اذالم یکن خیرا کلام بنینا لک فان الخیر منک بعید و اقیح  
نشی ان جعلت لما انی و عر الله شیطانا و ذاک شدید و بعده و حق بحی بن معین گفته نظم ماکو و اهل و احد و جماعه

تزیج

نقیای

و کلام فیما حکاه شهور فان صدع حکم الشهادة حاکم فان کتاب الله فیہ عنید و لو کاد روة الدین  
صاعت و اصبح معاملة فی الاخرین تبید و هم حفظوا الاثار من کل شبهة و غیرهم عما اقتنوه رقوط  
و هم هاجروا و جمع ما تبادروا الی کل افق و المرام کثرت و قاموا بتعدیل الرواة و جرحهم و قیام صحیح  
النقل و وجدید و بتبلیغهم صحت شرايع دیننا حد و تحر و احفظها و هم و صحرا اهل النقل منها احتجوا  
فلم یبق الا عاند و محتود و حسبهم ان الصحابة بلغوا و عنهم رووا لا یتطاع جحد و قد جادع هذا القیاس  
مما رقی و مرید لا ظهار الشکوک مرید و لکن اذ جاء الهک و دلیلته فلیس بل وجود الضلال و جرح و ان  
رام اعدا الدیانة کیدها فکیدهم بالتحزب امکید و عبد السلام بن زید بن عتاب الشیبلی را نیز قصید در است  
در جواب این ابیات نظم و کلام معین فی الذی قال سوئے و رای مصیب للمصلح سدید و واجز یعالی الله  
صالحه و ینزل فی الخلد حیث یرید و یناخذ عن قول ابی و صحبه و یطرح عن حواضه و یزود و وجمله  
اهل العلم قالوا بقوله و ما هو شی اناه فرید و ولولیم یقیم اهل الحد بدیننا فمن کان بر و علمه و یفید  
هم و روایع النقی و احق و اء من الفضل ما عند الا نام رقوط و هم کم صایح الذبحی یهتدی بهم  
و انهم بعد المسات خنق و علیک ابن عتاب لزوم سبیلهم و فی الحکم عند الاله حمید و هم از ان ابیات  
احمد بن محمد بن صفور را جواب است و منها ابیات و ایا قاذعانی اعدا و یروید ایامیدی به و یعدیل و یجمل  
شیاطین الحدیث مرید و الا ان شیطان الضلال مرید و فرحت بالتکذیب من کان صادقا ففوق  
مزود و انت عنید و ذوالعلم فی الدنیا یخو هداية و اذا غاب الخیم لاح بعد جدید و هم عزیر الله طرا  
و هم له معاقل مرید و جرح و انتهی کلام البستان و نیز مولوی صدیق حسن خان عاصم در تاج مکمل گفته بود که  
بحی بن معین بن عون بن زیاد بن سبطام المری البغدادی الحافظ المشهور کان اماما عالما حافظا متفتنا قیل انه من  
قریه نحو که نبارتشی نقیای و کان ابو کاتب العبد الله بر مالک و قیل انه کان علی خراج الک فی الخلف لکینه  
المذکور الفلف و یخین اندر فافق جمیع المال علی الحدیث و سئل بحی که کتبت من الحدیث فقال کتبت بیک  
هذه ستمائة الف حدیث و قال راوی هذا الخبر و هو احمد بر عقبة و ان اظن ان الحدیثین قد کتبوا له  
بایدیم ستمائة الف و ستمائة الف و خلف من الکتب مائة فمطر و اربع حباب شرابیه مملو کتب و هو صا  
المجرح و التعذیل روی عن الحدیث کبار الا منهم ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری و ابو الحسن مسلم  
بن الحجاج القشیری و ابو داود السجستانی و غیرهم من الحفاظ و کان بینه و بین الامام احمد بن حنبل من الصحبة

خاضع

فدام

جدید

فما رقی

یذود

عنه

و عالم

تبدی تعید



والألفه والأشتراك بالاشتغال بعلوم الحديث ما هو مشهور ولا حاجة إلى الإطالة فيه وروى عنه هو  
وابو خيثمة وكان من أقرانه وقال علي بن المديني انتهى العلم بالبصرة يحيى بن أبي كثير وقادة وعلم الكوفة  
إلى إسحق الأعمش انتهى علم الحجاز إلى ابن شهاب وعمر بن دينار وصار علمه هو كعلم الستة بالبصرة  
إلى سعيد بن أبي عروبة وشعبة ومعه حماد بن سلمة وإلى عوانة ومن أهل الكوفة إلى سفيان الثوري  
إلى سفيان بن عيينة ومالك بن انس ومن أهل الشام إلى الأوزاعي وانتهى علمه هو كعلم إلى محمد بن إسحاق وهشيم  
يحيى بن سعيد وابن أبي زائدة ووكيع وابن المبارك وهو واسع علمه كعلمه وأبو مهران ويحيى بن آدم  
وصار علمه هو كعلم جميعا إلى يحيى بن معين وقال أحمد بن حنبل كل محدث لا يعرف يحيى فليس هو بحديث و  
كان يقول ههنا رجل خلقه الله لهذا الشأن ويظهر كذب الكذابين يعني يحيى بن معين وقال  
ابن الرومي ما سمعت أحدا قط يقول الحق في المشايخ غير يحيى بن معين وغيره كان يتعامل بالقول قال  
يحيى ما رأيت على رجل قط خطأ إلا استرته وأحببت أن أزي أمرا وما استقبلت رجلا في وجهه بأمر  
يكبره ولكن أبين له خطأه فيما بيني وبينه فان قبل ذلك وألا تركته وكان يقول كتبنا عن الكذب أبين من  
به التوبة وأخرجناه من أنصبا وكأني بشد كثيرا شجر المال يذهب حله وحرامه وطراويقي فعدا  
ليس التقى بمثل هذه حتى يطيب شرابه وطعامه ويطيب ما يحوى وتكسب كفه ويكون في حسن الحديث  
كلامه بنطق النبي لثأبه عن ربه في فعل النبي صلاحه وسلامه وقد ذكره الدارقطني فيمن روى عن الإمام  
الشافعي رضي الله عنه وقد سبق في ترجمة الشافعي خبره معه وما جرى بينه وبين الإمام أحمد في ذلك مع  
أيضا عن عبد الله بن المبارك وسفيان بن عيينة وكان يحيى يرحل فيذهب إلى مكة ويرجع إلى المدينة فلما كان  
أخر حجة حجها خرج إلى المدينة ورجع إلى المدينة فقام بها ثلاثة أيام ثم خرج حتى أتى المنزل مع رفقاءه  
فباقوا في النوم هاكفا يفتت به يا أبا زكريا اترغب عرجارى فلما أصبح قال لرفقاءه امضوا فاني راجع  
إلى المدينة فمضوا ورجع فقام بها ثلاثة أيام ثم مات فجعل على أعواد النبي صلى الله عليه وسلم وكانت  
وفاته لسبع ليال من ذي القعدة سنة هكذا قاله الخطيب في تاريخ بغداد وهو غلط قطعا لما تقدم ذكره  
وهو أنه خرج إلى مكة للحج ثم رجع إلى المدينة ومات بها ومن يكون قد حج كيف يتصور أن يموت بذي القعدة  
موت تلك السنة فلو ذكر أنه توفي في ذي الحجة لا يمكن أن يحتمل أن يكون هذا غلط من الناسخ قال ابن خلكان  
لكن وجدته في نسخة من علي هذه الصقوة فيبعد أن يكون الناسخ والله أعلم ثم ذكر بعد ذلك أن الصحيح

مات قبل أن يحج وعلى هذا يتقدم ما قاله من تأريخ الوفاة ثم نظرت في كتاب الرشاد في معرفة علماء  
الحديث تأليف أبي يعلى الخليل بن عبد الله بن أحمد بن إبراهيم الخليل الحافظ ابن يحيى بن معين  
المذكور روى في لسبع ليال بقيان من يحيى ثلث من السنة المذكورة فعلى هذا يكون قد حج وذكر الخطيب  
أيضا أن مولده كان آخر سنة ثمان قال بعد ذكره فانه بلغ سبعا وسبعين سنة الأعمش سنة  
وهذا أيضا لا يصح من جهة الحساب فتأملته ورأيت في بعض التواريخ أنه عاش خمسا وسبعين سنة  
والله أعلم وصلى عليه وإلى المدينة ثم صلى عليه من أمراء ودفن بالبقيع وكان بين يدي جنازته رجل ينادي  
هذه الذي كان ينفي الكذب عن حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ورثاه بعض المحذنين فقال  
هذه ذهب العلم بعيب كل محدث وبكل مختلف من الإسناد وبكل وهم في الحديث ومشكل يعني به علماء  
كل بلاد رضي الله عنه ومعين بفتح الميم وكسر العين المفعلة وسكون التحتية وبسط طام بكسر الباء والله  
أعلم وجه ششم انكه ابو محمد سويد بن سعيد البروي الحارثي الانباري كذا في تاريخ مسلم صاحب صحيح وغيره من تاريخ  
ابن ماجه ست اجزائه في تاريخ راروايت نموده چنانچه ابن كثير شامي في تاريخ خود مذكور حديث انا دار الحكمة از صحيح  
گفته قلت رواية سويد بن سعيد عن عيسى بن عيسى عن الصنابحي عن علي بن مرفع أنا محمد بن العلاء وعلي بن باب  
فمن أراد العلم فليأت باب المدينة ويزمير من الاعتدال في الحديث را روى الى احاديث سويد بن سعيد بن سويد  
خود از سويد روايت ان کرده كه استند كفيما بعد انشاء الله تعالى وجلالت مرتبت وعلو منزلت سويد بن سعيد بن سويد  
كتاب الناس سمعنا في تهذيب الكمال مزي و تهذيب التهذيب ذكره الحافظ وعمر بن زبني و تهذيب التهذيب ابن حجر عسقلاني  
وطبقات الحفاظ سيوطي وغيره ان يحيى بن محمد بن فضال حافظهم الخليل سويد بن سعيد بن شيخ مسلم صاحب  
الصحيح الحميد وقد روى هذا الحديث الشريف الحميد القاطع من اعناق ارباب البغى كل ورید فلا يعد  
عنه ولا يحيد بعد روايته هذا الخبر الحميد الامام صاحب الحديث في الفقه المديد بدو ضرب اعتراف في الضلال  
البعيد وجه تهذيب الكمال احمد بن محمد بن حنبل الشيباني كذا في تاريخه اربعة المئنت ست اجزائه في تهذيب تهذيب  
روایت نموده چنانچه علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمة كه محاذيرهم ومناقب بامره جالبش از وافي بالوفيات صلاح الدين  
وبلغة محمد بن نوري زبادي ولسان الميزان ابن حجر عسقلاني و تهذيب الوعاة جمال الدين سيوطي طبقات المفسرين شمس الدين  
ومجلد باقی تهذيب كتاب تنال ابي طالب رموده وقال النبي عليه السلام بالاجماع انما مدينة العلم وعلي بابها فمن  
العلم فليأت الباب رواه احمد من ثمانية طرق وعلا سبط ابن الجوزي و تذكره خواص الامم گفته احمد بن الفضائل



عظم  
شاه ابراهيم بن عبد الله ثنا محمد بن عبد الله الرومي ثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحي عن علي  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم على بابها واول الذين سمعوا مني درجوا بالعقدين  
ذكر اخي ريث شريف گفته رواه الامام احمد في الفضائل عن علي رضي الله عنه وازافاده علامه ستاوي درفيض القدير  
محمود قاد وصرط سوي نيز روايت كردن احمد بن حنبل في شريفه واصلح وطار بهر شود وكماسيا في ابعاد انشاء الله تعالى و  
كمال ظهور است كه روايت نمودن احمد بن حنبل حديثي را حسب تفرجات اكا بر تحقيق و اجلة متقين سنية دليل نتها ثبوت و تحقق  
اعتماد و اعتبار است خطب از من در كتاب مناقب خباب امير المؤمنين عليه السلام گفته ويد لك على ذلك بعد كثرة فضائل  
علي عليه السلام ايضا ما يروي عن الامام الحافظ احمد بن حنبل وهو كمل من اصحاب الحديث في علم الحديث  
قريب اقاربه و امام زمانه و المقتد به في هذا الفن و ابانه و الفارس الذي يكف فوسان الحفظة في ميدان  
فيه رضي الله عنه مقبول و على كاهل التصديق محمولة لما علم ان الامام احمد بن حنبل من اجتهاد علماء  
و سنج على منواله و حطب فجله و انفق الى حقله ما كان الى تفضيل الشيخين رضوان الله عليهم انجاء  
روايته فيه كعصمى الصباح لا يمكن ستره بالراح و محمد بن يوسف بن محمد الكنجي در كفاية الطالب گفته ويد لك  
يعني كثرة فضائل علي عليه السلام ما روي عن امام اهل الحديث احمد بن حنبل هو اعظم اصحاب الحديث و علم الحديث  
قريب اقاربه و امام زمانه و المقتد به في هذا الفن و ابانه و الفارس الذي يكف فوسان الحفظة في ميدان  
روايته مقبول و على كاهل التصديق محمولة و لا يتهم في دينه و لا يشك انه يقول تفضيل الشيخين ابو بكر و عمر  
الله عنهما و ارضاها و اطلنا بطل رضاها انجاء روايته فيه كعصمى الصباح و لا يمكن ستره بالراح و محمد بن حنبل  
در ذكره خواص الامه در ذكر حديث مواضع گفته و نحن نقول الحديث الذي رواه احمد في الفضائل ليس فيه مستر  
ولا الحكمه و احمد مقلد في الباب متى روي حديثا و جلي المصير الى روايته كانه امام زمانه و عالم و آية و المبرز  
في علم النقل على اقاربه و الفارس الذي لا يجاري في ميدانه و هذا هو الجواب عن جميع ما يرد في الباب في  
الحديث الكتاب از من افاده خطب از من و محمد بن يوسف الكنجي و غليت و منوع و ظهور است كه احمد بن حنبل مقتدای قبح  
حديث و رقت خود بوده و روايات او در باب امير المؤمنين عليه السلام مقبول است و بر كاهل تصديق محمول چاره و مثال يقينا  
بفضل شيخين قال و بسبب من يثبت مشرب بال اول مستوفى يعني بصوت غلو بركنا و روايت ساحت شان از من عمارك الشهم  
في الرقة النباه استكار پس روايات او مثل عموم صباح در هذا التصحيح است كه ستران ممكن نيست براح و از افاده سبط ابن الجوزي پيدا  
كه احمد در مينا مقلد و متبع است كه هر گاه حديثي روايت كند رجوع بان لازم و واجب است چاره امام زمان و عالم و ان سابق

در علم نقل بر اقران و شهبسوار کیم ناز در میدان بوده و همیست جواب هر چیز که وارد میشود درین باب و نمیدارند که حدیث کتابی  
بجواب تشکیکات مجادلین و از تیایات مخاصمین محض روایت نمودن احمد بن حنبل قطعی که در حداد روایت او شبهاست که یکبار جاذبین و  
مغالطات خفیه طایرین آب نیست و بر دو انکار آنها احدی بحال آب نیست و مکارم جلیله و محاسن سیه و محارم عظیمه و مدائح  
فخیمه احمد بن حنبل نزد آنم قوم بالاتر از آنست که احاطه آن توان کرد بندی از آن در بعض مجلدات سابقه شنیده و شرطی از آن در بعض  
مجلدات آتیبه انشاء الله خواهد بود و مرتبه بعدی رسیده که اینحضرت و قیام فی الاسلام و اورا بن خلیفه اول تفصیل مینماید  
و قیام در مقام بنیاء علیهم السلام برای اثبات میکند عبدالحق دهلوی در حال شکوّه در ترجمه احمد گفته قال الیه من قال لی ابن  
المنذر البصری بعد المحنة یا مینماید ما قام احسن الاسلام فقام احمد فحجبت مرهنا وابوبکر قد قام فی الردّة قلت بائی  
شیء قال ان ابکبر وجد انصار او ان احمد لم یجد ناصراً و محیی الدین نووی در تهذیب اللسان و اللغات ترجمه احمد گفته  
قلیل لبشر الحافی حین ضرب احمد بن حنبل المحنة لوقت و تکلمت کما تکلم فقال لا اقوی علیه ان احمد قام مقام الانبیاء  
انتهی فی هذا جهم المجل عند الاحبار و مجرهم المتقاص عند التجار الذی لا یباریه مبارک و لا یجاریه یحار  
و لا یشوقه غبار و لا تلحق له آثار و لا یدرک له مطار و لا یرام له مضار الذی اضحی و صار له الیه  
الموجع و علیه المدار فی علم الاحادیث و الاثار و فن الروایات و الاخبار قد ردی هذا الحدیث الموثق  
الانوار الملتح الاسفار الشهد من قدیم الامصار المشهور بین علماء الامصار فلا یخبر عنه  
الامن اغر قصص السبیل حجاره و لا یمتری فیہ الا من مال عن وضوح الطريق فخار و لا یقدح فیہ  
الامر هلك فی بیداء الغی و بار و لا یطعن فیہ الا من موعن الدین المبین و عار و فک متن الشناعة و اشرار  
و امتطی صهوة العیب العار و جمع بین العار و الذار و اقتنی خسر المال و سوء الدار و ترجمه احمد بن حنبل  
یعقوب الرواجبی الاسدی که از شاخ نجاری صاحب صحیح و نیز از شاخ نزمذی و ابن ماجه است این  
حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در مابعد انشاء الله تعالی از عبارت تاریخ خطیب بغدادی  
و کفایة الطالب کبخی خواهی دانست و بخاتمه تعدیل و توثیق عبدالحق تحقیق اکابر فقه و حکماء  
نعمالی در مجلد حدیث طبرستان تفصیل دانستی و لاریب ان روایة عباد بن شعیخ البغاری البارع عندهم  
فی الانتقاد لهذا الحدیث الشائع فی الاعوار و الامحار المصنئ للتلال و الوهاک و  
ناف لطن ارباب العصبیة و العناد و واف لقمع اصحاب الخصومة و اللداد و  
و هاد لذوی الانصاف الی سلوک لقم الحق و الرشاد و داع لاهل الاذعان الی التبحر فی الصیحات



ووجه تسميته انکه ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی این حدیث شریف را در جامع صحیح ترمذی روایت نموده چنانچه  
سبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر حرزی در جامع الاصول گفته علی بن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال  
انا مدينة العلم وعلی بابها اخرجه الترمذی ومحمد بن طلحة شافعی ورسالة السؤل گفته ولم یزل ای  
علیه السلام بملازمة رسول الله صلی الله علیه وسلم یزیده الله تعالی علما حتی قال رسول  
الله صلی الله علیه وسلم فیما نقله الترمذی فی صحیحہ بسند عنه انا مدينة العلم وعلی بابها و  
یزید ورسالة السؤل در بیان ثواب علم وفضل انجا گفته و من ذلک ما رواه الامام الترمذی فی صحیحہ  
بسند وقد تقدم ذكره فی الاستشهاد فی صفة امیر المومنین بالانزع الباطن ان رسول الله صلی  
الله علیه وسلم قال انا مدينة العلم وعلی بابها وبن تیمیة نیز در منهاج السنة اعتراف کرده باینکه حدیث  
انا مدينة العلم وعلی بابها از ترمذی روایت نموده و سید شهاب الدین احمد نیز در توضیح الدلائل عبار جامع الاصول  
که صرح باخراج ترمذی آورده که استخرجها یا ایضا بنحو الله تعالی و شیخ ترمذی و تاریخ الخلفاء و اخرج الترمذی والحاکم عن علی قال قال  
رسول الله صلعم انا مدينة العلم وعلی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب الخ وعلامة علی در  
کتاب نهج الحق وکشف الصدق فرموده روی الترمذی فی صحیحہ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
قال انا مدينة العلم وعلی بابها وفضل بن روزبهان در کتاب الباطل خود جواب آن گفته و اما ما ذکره من  
صحیح الترمذی فصحیح و حسین ابن معین الدین میندی در فوائح گفته و حکم انا مدينة العلم وعلی بابها  
که در جامع ترمذی مسطور است و انا مینان الحکمة وعلی لسانه که در رساله عقلیه امام غزالی مذکور است برطالبان طر  
ایقان وشاربان سریق عرفان و جهت که متوجه باشند الخ و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و ارشاد و ذکر اسمای  
جناب التاب صلی الله علیه وآله وسلم گفته مدينة العلم وعلی الترمذی و غیره مرفوعا انا مدينة العلم وعلی  
بابها و الصواب انه حدیث حسن الترمذی و روایت نمودن ترمذی این حدیث شریف را از افاده ابن حجر مکی در صواعق  
ومیزان احمد و در نوافض وشیخ بن عبد الله العیدروس یمنی در عقد نبوی و محمود شحانی قادری در صراط سوس و شیخ عبد الحق  
دهلوی در اسما و حال مشکوة و نور الدین شبر المصنف فی تیسیر المطالب السنیة و ابراهیم کردی کورانی در نبراس و محمد بن عبد الباقي زرقانی  
در شرح مواهب لدنیة و محمد بن علی الصبان المصري در سحاف الراغبین و عجللی در ذخیرة المال و مولوی عبد العلی العزیز  
بحر العلوم در شرح شتوی مولوی روم و غیر ایشان نیز واضح و ظاهریست که استطلع علیه و فیما بعد انشاء الله تعالی  
و اذ ادیت ان الترمذی روی هذا الحدیث الشریف و ادرجه فی صحیح السامع المنیف فلا یحیی

علی تکتنبه وابطال الاله الما لوس الله عقله سخیف و فیه خفیف و دینه طفیف و صیاقه شقیف  
و اهو سید و العیضه الخب و الجوف و ارفق حده و العیضه المقلو العنیف و دایه التزیید و  
التلفیق و التلیف و دینه التخریب و التزییق و التحریف و الله العاکم عن تجبیطه و التلیف و هو الصا  
عن نفسه فانه الخیر الطیف و فضائل جلیله و مناقب جمیل و درایح سنیه و محامد علیة ترمذی و طول باع و کثرت طالع فرید  
حفظ و اتقان عت ارجاء و علو مرتبت و رفعت شأن کمال تجرد و تمیز و ازو انحراف ثابت و محقق است ابو سعید الکیرم بن محمد  
المرزوری کتابک انساب بنسب یوغی گفته هذه النسبة الی یوغ و هو قریه من ترمذ علی ستة فاسم منها الاما  
ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة بن شداد البقی الترمذی الضرر امام عصره بله ام صاحب التصانیف قاله کان  
من هذه القرية و سكن هذه القرية الی مات و ساد ذكره فی حروف التاء و اذكر شیوخه و مرسعة حفظه انه حکى  
قال کتب طریق الحجاز فاستخرجت من شیخ کان معانی الطرقی لا یتیمها و اولی علی فحملت الحزین الی  
الرحل و نضمتها و اتخذ المومل الشیخ لافرا علیه فقد الشیخ یسیر مضیت الرحل لکن الشیخ من البکرا من حوزین من السلف  
عوض النزع الی الله فاما بعد بین بیک الشیخ لافرا و جعل الشیخ یظهر فی صله قلبت الورقة لافرا من شیخ فاذا  
انا غلظت و ترکلت الخ جزء المکتوب فی الرحل و اخذت الی بیاض فاستجیدت شرعت اخر الخیزین من الحفظ  
واقبل الورقة بعد الورقة حتی انیت علی الكل و ما اتفق انی غلظت فی شیء کان حفظ الخیزین حاله النسخ  
مات بقریة یوغ و سنة خمس سبعین و مائتین و نیز معانی و انساب بنسب ترمذی گفته ابو عیسی محمد بن  
عیسی بن سورة بن شداد الترمذی الضریر احد الائمة الذین یقتدی بهم فی علم الحدیث  
صنف کتابا جامع و تاریخ و لعل تصنیف بل علم متفرک و کان یضرب به المثل فی الحفظ و الضبط تلمذ فی  
محمد بن اسمعیل البخاری یشارک معه فی شیوخه مثل قتیبة بن سعید البغدادی و علی بن حجر المرزوی  
و هناد بن السمر و ابی کریب محمد بن العلاء الکوفی بن محمد بن بشار و محمد بن موسی الزمینی البصری بن عبد الله  
بر عبد الرحمن الدارمی الترمذی و جماعة کثیرة من اهل العراق و الحجاز روی عنه محمد بن  
سهل الغزالی و بکر بن محمد الدهقان و ابو النصر الرشادی و ابو علی بن الحارث الحافظ و حماد بن شاکر السعفی  
و ابو العباس المحبب المزی و الهیثم بن کلیب الشاشی و توفی بقریة یوغ سنة ینف و سبعین و مائتین  
احدی فری ترمذ و محمد الدین ابن الاثیر در جامع الاصول گفته الترمذی هو ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة بن  
موسى بن الضحاک السلمي الترمذی ولد

کتاب جامع الاصول  
در بیان این حدیث



تسع وسبعين ومائتين وهو واحد العلماء الحافظ الاعلام وله في الفقه يد صلاحة اخذ الحديث عن جماعة  
من ائمة الحديث ولقي الصلح الاول من المشايخ مثل قتيبة بن سعيد واسحق بن موسى ومحمود بن غيلان  
وسعيد بن عبد الرحمن ومحمد بن بشار وعلى بن حجر واحمد بن منيع ومحمد بن المشني وسفيان بن  
وكيع ومحمد بن اسماعيل البخاري وغير هؤلاء عن خلق كثير لا يحصى وكثرة واخذ عنه خلق كثير منهم محمد  
احمد بن محبوب المحبب المروزي ومطرب يقه رويانا كتابه الجامع وله تصانيف كثيرة في علم الحديث  
وهذا كتابه الصحيح احسن الكتب واكثرها فائدة واحسنها ترتيبا واقلها تكرارا وفيه ما ليس في غيره من ذكر  
المذاهب وجوه الاستدلال وتبيين انواع الحديث من الصحيح والحسن والغريب وفيه جرح وتقد  
وفي اخره كتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا يخفى قد رها على من وقف عليه ما قال الترمذي رحمه الله  
صنف هذا الكتاب فمعرضه على علماء الحديث وعرضه على علماء الفقه وضوابطه على علماء الاسان وضوابطه  
في بيته هذا الكتاب فكان في بيته بنى يتكلم وقال الترمذي كان جدي مرويا انتقل من مرويا لم الليث  
بن سيار وعزالدين بن الاثير وتاريخ كامل در حوادث سنة تسع وسبعين ومائتين كفته وفيها توفي ابو عيسى محمد بن عيسى  
بن سورة الترمذي السلمي بترمذ في رجب وكان اماما حافظا له تصانيف حسنة منها الجامع الكبير  
في الحديث وهو احسن الكتب كان ضريه اوابن خلكان وروفيات الاعيان كفته ابو عيسى محمد بن عيسى  
بن سورة بن موسى بن البضاك السلمي الضريه البوعلى الترمذي الحافظ احد الائمة الذين يقتدى بهم  
في علم الحديث صنف كتابا لجامع والعلل تصنيف رجل متقن وبه يضرب المثل في الحفظ وهو  
تلميذ ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري وشاكره في بعض شيوخته مثل قتيبة بن سعيد و  
بن حجر وابن بشار وغيرهم وتوفي لثلاث عشرة ليلة خلت من رجب ليلة الاثنين سنة تسع وسبعين  
وما بين ذكره في كتاب الاساب في نسبة البوعلى رحمه الله تعالى وبوغ بضم الباء الموحدة وسكون الواو  
وبعد هاغين معجدة وهي قرينة من قري ترمذ في ستة فاسم منها وقد تقدم الكلام على ترمذ و  
الاختلاف في كسر التاء وضمها وفتحها في ترجمة ابى جعفر محمد بن احمد الفقيه الشافعي والوالف را  
اسماعيل بن على الايوبي ومختصر في اخبار البشر وروايع سنة تسع وسبعين ومائتين كفته وفيها توفي ابو عيسى  
محمد بن عيسى بن سورة الترمذي السلمي بترمذ في رجب وكان اماما حافظا له تصانيف حسنة  
منها الجامع الكبير في الحديث وكان ضريه وهو من ائمة الحديث المشهورين الذين يقتدى

بهم في علم الحديث وهو تلميذ محمد بن اسمعيل البخاري وشاكره في بعض شيوخته مثل قتيبة بن  
سعيد وعلى بن حجر بن موسى وبنى ذكره الحافظ كفته الترمذي الامام الحافظ ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة  
السلمي الترمذي الضريه مصنف الجامع وكتابا لعل الى ان قال سمع قتيبة بن سعيد وابا مصعب  
وابرااهيم بن عبد الله البصري واسمعيل بن موسى السدي وسويد بن نصر وعلى بن حجر ومحمد  
عبد الملك بن ابى الشوارب وعبد الله بن معوية الجعي وطبقتهم وتفقه في الحديث بالبخاري حدث  
عنه مكي بن الفضل ومحمد بن محمد بن عبد بن شاکر وعبد بن محمد النسيون والهيثم  
بن كليب الشاشي واحمد بن على بن حسن بن ابى العباس المحبب وخلق وسواهم قال ابن حبان في كتاب  
الثقات كان ابو عيسى ممن جمع وصنف وحفظ وذاكر وقال ابو عيسى كان ابو عيسى يرضى  
المثل في الحفظ وقال الحاكم سمعت عس بن علف يقول مات البخاري فلم يخلف بخراسان مثل ابن عيسى  
في العلم والحفظ والورع والزهد حتى عني وبقي ضريه اسنين قال الشيخنا ابن قتيبة العيد ورمز بالكر  
هو المستفيض حتى يكون كالمثل ترا وقال موقن الساجي سمعت عبد الله بن محمد الانصاري يقول هو  
بضم التاء وعن ابى على منصور بن عبد الله الخالدي قال قال ابو عيسى صنف هذا الكتاب فمعرضه  
على علماء الحجاز والعراق وخراسان ورضوا به ومن كان في بيته هذا الكتاب يعني الجامع فكانها في بيته  
بنى يتكلم قال ابو نصر عبد الرحيم بن عبد الحق الميرسفي لجامع على اربعة اقسام قسم مقطوع  
بصحته وقسم على شرط ابى داود والنساي كما بينا وقسم اخرجه للصد به وابان عن عجلته وقسم رابع  
ابان فقال ما اخرجت في كتابي هذا الا حديثا قد عمل به بعض الفقهاء وقيل ان بعض الحديثين  
امتنع اباعيسى بان قراءه اربعين حديثا من غرائب حديثه فاعادها من صدره فقال ما رأيت مثلك  
ونقل الا دريسي باسناد له ان اباعيسى قال كنت في طريق مكة فكتبت جزيين من حديث شيخ فوجدت  
مسألة وأنا اظن الجزيين معي فسألته فاجابني فاذا معي خرا بياض نبقى يقرأ على من لفظه فقط وان  
في يدي بياضا فقال اما تستحي مني فاعلمته بامري وقلت احفظه كله قال اقراءه فقرأه عليه فلم يصيد  
وقال استظهرت قبل ان يخبري فقلت حدثني بغيره فحدثني بربعين حديثا قال هات فاعدتها عليه  
ما اخطأت في حروف وقد سمع من ابى عيسى ابو عبد الله البخاري وغيره مات في ثالث عشر رجب سنة تسع و  
وسبعين ومائتين بترمذ بزمي وبنى ربيب التهذيب كفته محمد بن عيسى بن سورة بن موسى البضاك

عليك

فرضوا

للقصد  
وقال

هذا الكتاب  
من التكملة  
بمنهج



وقيل محمد بن عيسى بن يزيد بن سورة بن السكن السلمي ابو عيسى الترمذي الحافظ الضرياح أحد الأئمة  
الأعلام وصاحب الجامع وغيره من التصانيف قيل انه كان أكمه طوب البلاد وسمع خلقا قد سميناكم  
في أماكنهم قلت منهم قتيبة بن سعيد وعبد الله بن معوية الجعفي وابو مصعب الزهري ومحمد بن  
عبد الملك بن أبي الشوارب واسماعيل بن موسى الفراء ومحمد بن أبي معشر السندي وابو كريب هذا  
وابراهيم بن عبد الله الهروي وسويد بن نصر وعلي بن حجر وأخذ علم الرجال والعلل عن ابي عبد الله البخاري  
قال روى عنه محمد بن اسمعيل السمرقندي وابو حامد احمد بن عبد الله بن اود المروزي واحمد بن علي  
بن جعفر بن المقرئ واحمد بن يوسف السبيعي واسد بن حمد بن وهب السبيعي والحسين بن يوسف الضرياح  
وحامد بن شاكر وابو داود البزدي وعبد بن محمد النسفي وعلي بن عمر بن كلثوم السمرقندي والفضل  
بن عمار الصرام وابو العباس محمد بن احمد بن محبوب المروزي ومحمد بن احمد ومحمد بن سفيان بن  
الامين وابو علي محمد بن محمد بن يحيى العراب ومحمد بن محمد بن عمر النسفي وابو محمد بن مكي بن  
نوح وابو محمد بن المنذر شكر الشيخ بن ابي موسى الكاجري ومكي بن ابي مطر النسفي ونصر بن محمد  
بن سيرة الشراكي والهيثم بن كليب الشاشي وآخرون وقد سمع منه ابو عبد الله البخاري شيخه  
قال ابن حبان في الثقات كان ممن جمع وصنف وحفظ وذكر وقال جعفر بن محمد المستغفر في الحافظ  
مات ابو عيسى بترمذ ليلة الاثنين لثلاث عشر مضت من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين  
ونيف مائة في دركاشف گفته محمد بن عيسى الحافظ ابو عيسى الترمذي الضرياح قيل ولد أكمه سمع قتيبة  
وابا مصعب تعلم الفن من البخاري وعنه المحب والهيثم الشاشي وخلق مات في رجب سنة ٢٧٩  
ونيف مائة في دركاشف عن خبر من خبره وقال تسع وسبعين مائتين گفته وفيها الامام ابو عيسى محمد بن عيسى  
بن سورة السلمي الترمذي الحافظ مصنف الجامع في رجب بترمذ سمع قتيبة وابا مصعب طبقتهما  
وكان من ائمة هذا الشأن وكان ضرياح قيل انه ولد أكمه ونيف مائة في رجب سنة تسع وسبعين  
گفته وفيها مات الامام ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة السلمي الترمذي مصنف الجامع في رجب بترمذ وابن  
الوردي ورواه النخعي في رواق تسع مائة گفته وفيها توفي ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي  
الضرياح السلمي بترمذ في رجب حافظ تصانيفه الجامع الكبير في الحديث وهو تلميذ البخاري وشاركه  
في بعض شيوخه مثل قتيبة بن سعيد وعلي بن حجر وولي الدين محمد بن عبد الله الخطيب في اسما رجال كتابه

وقيل

مشكوة گفته محمد بن عيسى الترمذي هو ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذي توفي بمالكيلة الاثنين الثالث عشر من رجب  
سنة تسع وسبعين ومائتين وهو أحد العلماء الحافظ الأعلام وله في الفقه يد صالحة أخذ الحديث  
عن جماعة من ائمة الحديث ولقي العهد الأول من المشايخ مثل قتيبة بن سعيد ومحمد بن عمار بن محمد  
بن بشار واحمد بن منيع ومحمد بن المشني وسفيان بن وكيع ومحمد بن اسمعيل البخاري وغير هؤلاء وأخذ  
الحديث عن خلق كثير لا يحصى كثرة وأخذ عنه خلق كثير منهم محمد بن احمد المحب المروزي وله  
تصانيف كثيرة في علم الحديث وهذا كتابه الصحيح احسن الكتب احسنها ترتيبا واقلها تكرارا وفيه  
ما ليس في غيره من ذكر المذاهب وجوه الاستدلال وتبيين انواع من الصحيح والحسن والغريب  
وفيه جرح وتعديل وفي اخره كتاب العلل وقد جمع فيه فوائد حسنة لا يخفى قدرها على من وقف قال  
الترمذي صنف هذا الكتاب فعرضته على علماء الحج أرضوا به وعرضته على علماء العراق فوافقوا به  
وعرضته على علماء خراسان فراضوا به ومن كان في بيته هذا الكتاب فكان في بيته بيتي كمال الترمذي  
يكسر الماء بالذال المحجمة منسوب الى مدينة مشهورة من وراء جيجون على شاطئ الشتر في عمدة  
بن اسود البياضي ورواه النخعي في رواق تسع وسبعين مائتين گفته وفيها الامام الحافظ مصنف الجامع  
في السنن ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة السلمي الترمذي أحد الأئمة المقتدى بهم في علم الحديث  
وكان يضرب به المثل وهو تلميذ محمد بن اسمعيل البخاري وشاركه في بعض شيوخه وكان ضرياح قيل  
ولد أكمه رحمه الله وابن حجر عسقلاني في تقريب التهذيب گفته محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك  
السلمي الترمذي ابو عيسى صاحب الجامع أحد الأئمة ثقة حافظ من الثانية عشر مائة سنة  
تسع وسبعين وولد الدين عبد الرحمن بن ابي بكر سيوطي وطبقات الحافظ گفته ابو عيسى الترمذي محمد بن  
بن سورة بن الضحاك السلمي صاحب الجامع والعلل للضرياح الحافظ العلامة طاف البلاد وسمع خلقا  
كثيرا من الخراسانيين والعراقيين والحجازيين وغيرهم روى عنه محمد بن المنذر وشكر الهيثم بن كليب  
وابو العباس المحب وخلق ذكر ابن حبان في الثقات وقال كان ممن جمع وصنف وذكر وقال ابو سعيد  
الاوديبي كان أحد الأئمة الذين يقتدى بهم في علم الحديث صنف كتاب الجامع والعلل التواريخ  
تصنيف رجل عالم متقن كان يضرب به المثل في الحفاظ مات بترمذ في رجب سنة تسع وسبعين  
ومائتين وفضل الدين بن زهران النخعي الشيرازي الاصفهاني في شرح كتاب الشامل گفته محمد بن عيسى بن سورة



بن موسى بن الضحاك الساملي الترمذي ابو عيسى صاحب الجامع المشهور للترمذي المنسوب اليه من  
الطبقة الثانية عشر مائة سنة تسع وسبعين بعد المائتين اما ضبط اسم جده فبفتح السين المهملة  
وسكون الواو وفتح الراء المهملة واخر تاء واما جده فقد ذكر الشيخ في التقریب انه الضحاك كما سطر  
واما اسم والد جده فقد ذكرنا ما في التقریب انه موسى وذكر السمعاني في الانساب شدا  
وبعد تحقيق نبت سلمي وترندي گفته اما ولادته فكما بلغنا كانت في مدينة ترمذ واما اوصافه فكثيرة  
شبهه فبينها ما ذكر السمعاني انه احد الائمة الذين يقتدى بهم في علم الحديث صنف كتاب الجامع  
والتواريخ والعلل تصنيف رجل عالم متقن وكان يضرب به المثل في الحفظ والضبط انتهى وقد  
روى انه كان اكنه خالق على العمى لكن ما يات اسد من الاكابر صرح بما اول ذكره الامام الترمذي في  
الكشاف انه يقال له يكنى في هذه الائمة اكنه غير قتادة بن دعامة السدوسي انتهى ولقد ذكرنا  
ترجمة قتادة فيما سبق ولو كان الترمذي اكنه لم يكن الزمخشرى يدعى مثل هذا المحصر مع مكان  
شهرة الترمذي وظهور احواله وايضا كثرة التصانيف المتقدمة له ووقوف الحفظ والاقتان بسبب  
لا يستعدا كونه اكنه والله اعلم والغرض اننا نعلم هذا الحال منه من اخبار شيوخه يعتمد عليه في امثال  
هذه الامور واما مشايخه فكثير منهم من روى عنه في كتاب الشماكل ويعرف بالرواية عنه منهم  
من ذكره الائمة فمن المشايخ الذين روى عنهم في هذا الكتاب الامام ابو عبد الله محمد  
اسماعيل البخاري رحمه الله وشاركه معه في شيوخه مثل قتيبة بن سعيد البغلاني وعلي بن  
حجر المروزي وهناد بن السري وابي كريب محمد بن العلاء الكوفيين ومحمد بن بشار ومحمد بن موسى  
المن البصريين وعبد الله بن عبد الرحمن الدارمي السمرقندي وجماعة كثيرة من اهل العراق  
والبحران واما الذين روى عنه من كبار المشايخ والائمة فخلق كثير نذكر المشاهير عنهم فقد  
روى عنه محمد بن سهل الغزال ويكر بن محمد الدهقان وابو النصر الرشادي وابو علي بن جرير  
الحافظ وحامد بن شاذان النسفي وابو العباس المصنف المروزي وابو العيثم بن كليب الشاشي وغيرهم  
من الاكابر والعلماء وقد تعرض الامام ابو عيسى رحمه الله في جامعه عند ذكر الحديث  
بمن تتيه حسنا وغرابه وصحة وذكر كثير من معاني الحديث مما يستنبط منه كثير من معاني  
الحديث ودقائقه وهذا مما يدل على كمال فطانه وذكائه وقوته واستنباط المسائل الغريبة

بالتزم

التاريخ

من الاصول واختلف في معنى ما روى عنه في اخر احاديث الجامع حيث يقول حديث حسن صحيح فقط  
ابن الصلاح معتكاه حديث روى باسنادين احدهما يقتضي الصحة والاخر يقتضي الحسن لمراد اللغو  
وهو ما يعيل اليه النفس ويستحسنه وعلى هذا فيكون معنى ما يقول حديث حسن غريب ان له  
اسنادين احدهما يقتضي الحسن والاخر الغرابه واما حسن باليفه لكتاب الشماكل ولطف ترصيفه في  
ترتيبه فلعله لا يخفى على من يطالع الشرح الذي وفقنا الله تعالى لتمامه فقد ذكرنا في كل باب جده ربطه بالنسب  
وحسن سياقه ولطف اساق ابوابه بل لو تأمل المتأمل لعلم حسن ترتيب الاحاديث الواردة في كل باب من الابواب  
وحسن التدرج من المبادئ الى المقاصد وقد اشتمل هذا الكتاب مع صغر حجمه على اكثر اقسام السنة النبوية  
من العبادات والعبادات واحواله المتعلقة بالخلق والخلق مع احتوائه على الاحاديث المعتبرة المنقولة  
عاجلة التفات من كبار مشايخ هذا الفن وسيستخرج جميع ما ذكرنا في اوصافه على رباب لقهم الصواب  
من زمره الناطرين والله تعالى هو الموفق والمعين والهادي الى حقائق الحق واليقين انه خير المسئولين اما  
سنة وفاته فذكر الشيخ رحمه الله تعالى في كتاب التقریب ان الامام ابا عيسى رحمه الله توفي سنة  
تسع وسبعين ومائتين من الهجرة وقال السمعاني رحمه الله تعالى في كتاب الانساب انه توفي بقية  
بوغ احد قري ترمذ سنة ثمانين وسبعين ومائتين قرن الله تعالى روحه بروحه ورضوانه وانزل وانزله  
بفضله بمجوعة جنازه ولا حرمنا من بركات عفو رحمة وغفرانه واجب محمد بن محمد بن شرح شماكل در ذكر  
ترمذي گفته كنيته ابو عيسى ست نام محمد كه پسر عیسی كه پسر سوره ست كه ترمذي ست وسوره بفتح سين مهملة ست كه  
بعد او واسكن ست وبعد او واسكن ست ولفظ ترمذيه لفظت كسرة التاء وكسر الميم وضمها وفتح تاء مع  
كسر الميم وياور ترمذي الزبيري نسبت ست وتروند شخريت قديم كه از مدينة الرجال كويند بنكه ترمذي از حفاظ علام ست  
كه اخذ كرد حديث را از جامعتي از ائمه حديث ملاقات كرد مشايخ كبار مثل قتيبة بن سعيد واسحق بن موسى ومحمد بن الشنقيضي  
وكيع ومحمد بن اسمعيل صاحب صحيح بخاري وغيره ايشان اخذ كرد حديث از خلق كثير ويرا تصانيف كثير ست از انجمله  
جامع از دست وهو احسن الكتب واكثرها فائدة واحسنها ترتيبا واولها تكرارا ودر ان كتاب جزيت  
كه غير ان نسبت از ذكر ناهب بوجه استدلال وبيان انواع الحديث الرصيح وحسن غريب وغيره ودر وليت جرح و  
تعديل واه ودر اخر ان كتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا تخفى قد رها على من وقف عليها ومصنف حمزة  
عليه كفت كه كسي كه در خانه او پسر ست صلى الله عليه واله وصحبه وسلم كه تكلم مي كند وتولد يافت

وانزله

لنائه

او نيت



عش  
الله

سنة تسع ومائتين وتوفي بترمذ ليلة الاثنين الثالث عشر من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين وكان  
ضريرا وقيل ولدا بمكة وملا على قارى وجمع الوسائل شرح شمس آل بذكر ترمذى گفته هو احد ائمة عصره و  
حفاظ دهره قيل ولدا بمكة سمع خلقا كثيرا من العلماء الاعلام وحفاظ المشايخ الاسلام مثل قتيبة  
بن سعيد والبخارى والدارمي ونظر ائمتهم وجامعة ذال على تساع حفظه ووفى علمه كانه كان للجهته  
وشان للمقلد ونقل عن الشيخ عبد الله الانصارى انه قال جامع الترمذى عندي نفع من كتابي البخارى  
ومسلم ومن مناقبه ان الامام البخارى روى عنه حديثا واحدا خارج الصحيح واعلمى وقع له في الجامع  
حديث ثلاثي الاسناد وهو قوله صلى الله عليه وسلم ياتي على الناس زمان الصابرون يظهرون كالفقار على  
الجمر وشيخ عبد الحق بلوى در رجال مشكوة گفته الترمذى هو ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الفتح  
السلمي الترمذى الضريرو قيل ولدا بمكة ولد في سنة تسع ومائتين وتوفي بترمذ ليلة الاثنين الثالث عشر  
من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين وهو احد العلماء الحفاظ الاعلام وله في الفقه يد صلحنا اخذ  
الحديث عجايزة من ائمة الحديث ولقى الصدرا الاول من المشايخ مثل قتيبة بن سعيد واسحق بن  
موسى بن محبوب بن غيلان وسعيد بن عبد الرحمن ومحمد بن بشار وعلى بن حجر ومحمد بن منيع ومحمد بن  
وسفیان بن وكيع ومحمد بن اسمعيل البخارى وغير هؤلاء واخذ عن خلق كثير لا يحصى كثرة واخذ عنه  
خلق كثير مثل محمد بن احمد بن محبوب المحبى المروزي والهيثم بن كليب يقال ان في اسانيد ايض حديث  
واحد ثلاثي وهو هذا الحديث ياتي على الناس زمان الصابرون يظهرون كالفقار على الجمر ليس مسلم ولا  
لا بد ان حديث ثلاثي وله تصانيف كثيرة في علم الحديث ومنه شمس آل النبي صلى الله عليه وسلم فيه  
ميامن وبركات كثيرة وقوله كفاية المهمات مجرب وكتابه الجامع احسن الكتب اجمعها واكثرها فائدة و  
احسنها ترتيبا واولها تكرارا وفيه ما ليس في غيره من كتب الحديث من ذكر المذاهب ووجوه الاستدلال وتبيين  
انواع الحديث من الصحيح والحسن والغريب وفيه جرح وتعديل وفي اخره كتاب العلل قد جمع فيه فوائد  
حسنة لا يخفى قد رها على من وقف عليها وقال الترمذى صنف هذا الكتاب فخره على علماء الحجاز  
وعلماء العراق وعلماء خراسان فوضا به وقال العلماء في شان كتابه هو كان للجهته ومغرب المقلد في  
مكة سنة تسع ومائتين وتوفي في سنة تسع وسبعين ومائتين ونيز شيخ عبد الحق بلوى در شرح مشكوة گفته ترمذى  
محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن صفاك سلمى ترمذى يكي از علماء اعلام و حفاظ حديث سيد امام عليه الصلوة والسلام

احمد

وارنقات مجمع عليه بوده مراد حديث وفقه يه صالحه است وكتاب جامع وى دلالت دارد بر عظيم قدر و استيعاد حفظ و كثرة  
الطالع وغايت تجرود دين من مثل ان كتاب درين باب موفقت شده و در ذكر علل حديث و تصحيح و تحسين و تضعيف ان اميان  
مذاهب علماء اسلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان در شان كتاب جامع و گفته اند هو كان للجهته ومغنى  
للمقلد روايت کرده حديث را از صدر اول ائمتنا من مثل قتيبة بن سعيد ومحمد بن غيلان ومحمد بن بشار واحمد بن منيع ومحمد بن  
بن وكيع ومحمد بن اسمعيل وغير ايشان و روايت حديث دارند از وى خلايق بسيار مانند محمد بن احمد محبوب بن وكيع بن كليب  
و گفته اند كه در اسانيد وى ثلاثي هست ويحيى بن وكيع و ابن اوين حال دارد و آن اين حديث است كه ياتي على الناس زمان  
الصابرون منهم على يده كالفقار على الجمر مسلم و ابو داود وثلاثي ندارند و چون تضعيف كرد جامع خود و عرض كرد از ارباب علماء  
حجاز و عراق و خراسان پسنديدند آنرا و مرضى فدا ايشان را و شمس آل النبي تضعيف درست و آن از حسن كتبى است كه دين  
باب تصنيف يافته و ميامن وبركات بسيار و شيما دارد و خواندن آن براى مهمات مجرب اكابر و ولادت ترمذى در سال  
دويست و نود و وفات او در سال دويست و نه و نفاذ و نه بود و الله اعلم و علامه ابو مهيدي عيسى بن محمد الغلابى در كتاب كفاية المبتدئين  
گفته كتاب الجامع الكبير لابي عيسى الترمذى الى ان قال بعد ذكر سنده اليه هاديتهم و غايدية موزن في طرف من  
تغير هذا الامام الضخم المناقب رضي الله تعالى عنه هو الامام الحجة الضابط الثابت ابو عيسى محمد بن عيسى  
بن سورة بن موسى بن الضحاك السلمى الضريرو البوعنى بضم الموحدة و بعد الى و غين مججمة نسبة الى و غ  
قرية من قرى ترمذ على ستة فراسخ منها الترمذى نسبة الى ترمذ مدينة على طرف نهر بلخ الذي يقال له  
جيحون قال السمعاني والثالث مختلفون فوضبط هذه النسبة فبعضهم يفتح التاء والميم وبعضهم يضمها  
وبعضهم يكسرهما والمتداول على لسان اهل تلك المدينة فتح التاء وكسر الميم والذي كنا نعرفه قديما شرهما  
احد الحفاظ المشهورين والاعلام المذكورين اخذ عن البخارى و به تخرج وعن مسلم وابو داود وعريش بن خنيم  
بالصغر والكوفة و واسط والترمذى و خراسان والبخارى وله تصانيف كثيرة في علم الحديث قال ابو السعادات  
ابن الفير وكتابه هذا احسن الكتب واكثرها فائدة واحسنها ترتيبا واولها تكرارا وفيه ما ليس في غيره من كتب  
المذاهب ووجوه الاستدلال وتبيين انواع الحديث من الصحيح والحسن والغريب وقال الذهبي في التكملة  
قال ابن حبان في كتاب النقات كان ابو عيسى من جمع وصنف وحفظ وذاكره قال ابو سعيد زياد الادريسي كان  
ابو عيسى يضرب به المثل في الحفظ ونقل الحكم ان البخارى مات ولم يخلف مثل ابى عيسى في العلم والحفظ  
والورع والنزاهة كى حتى عسى بقرى خريز اسندين ونقل الادريسي ان ابا عيسى قال كنت في طريق مكة فكتبت



جزین من حدیث شیخی فوجدته فسالته وانا اظن انجزین مع فسالته فاجابنی فاذا معی جزان بیاض  
فسمی یقرا علی من لفظه فظرفای فی یدی وراقبا ضافا لاما تستحی می فاعلمته بامری قلت  
احفظه کله قال افرافقانه علیه فله یصدقنی وقال استظرت قبل ان یخفی فقلت حدیثی بغيره فخذنی  
باربعین حدیثا وقال هات فاعلمته ما علیه ما اخطات فی حرف وقیل کان بعض المحدثین امتحان المحدث  
بان قرأ له اربعین حدیثا من غرائب حدیثه فاعادها من صدره فقال ما رأیت مثلك انتهی قال  
الترمذی صنف هذا الكتاب عرضته على علماء الحجاز فرفضوا وعرضته على علماء العراق فرفضوا وعرضته على علماء خراسان فرفضوا  
ومن كان في بيته هذا الكتاب فكانا في بيته بنى بيته كماله واما الخرجت فيه حديثا الا وقد عمل ببعض  
الفقهاء وبعض الاصليين فيه فقصي كتاب الترمذی ریاض علمه حکمت آثاره زهر النجوم به الاثار  
واضحة ابنته بالفاظ اقيمت كالسوم فاعلاها الصحاح وقد انارت بنجوم اللصوص والعموم  
حسن يلها او غريب وقد بان الصحيح من السقيم فعلة ابو عیسیٰ مبینا معالمة لارباب العلوم  
وطرزه بانار صحاح بتحیرها اولوا النظر السليم من العلماء والفقهاء قدما واهل الفضل والنهج القوي  
فجاء كتابه علقا نفيسا تقن فيه ارباب العلوم ويقبسون منه نفيس علمه يفيد نفوسهم اسنى السقم  
كتبا رهوينا له زوى من التسنيع في دار النعيم وغاص الفكر في بحر المعاني فادرك كل معنى مستقيم  
جزى الرحمن خيرا بعد خير ابا عیسیٰ علی الفعل الكريم وتوفى بترمذ ليلة الاثنين لثلاث عشرة ليلة  
بقیت من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين وخود شاه صاحب درستان الحثین فرموده جامع کبیر ترمذی  
یعنی ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ضریری بونی بضم باء موحده وسكون واو بعد از ان عین محبه  
نسبت به بوع که دیسی است از دیهات ترمذ بسافیشش فرسنگ از ان و ترمذ نام شهری قدیم بر کنار آب مویه که آنرا  
جیحون و نه ریح نیز گویند و در لفظ ما و اول النهر ما و بهمین شهر باشد و در لفظ ترمذ اختلاف یارست بعضی تا ویم را مقروح  
سازند و بعضی هر دو را مضمو و متداول بر زبان مردم و دیگر خلافت کسر هر دو است و جماعه لفتح او کسریم حکم کنند  
و ترمذی شاگرد رشید بخاری است روش او را موخته و از مسلم و ابی داود و شیوخ ایشان نیز روایت دارد و بعضی  
و کوفه و واسط و ری و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده و تصانیف بسیار درین فن شریف از وی  
یا و کارست و این جامع بهترین آن کتب است بلکه بعضی وجوه و حیثیات از جمیع کتب حدیثی خیرتر واقع شده اول اجتهاد  
ترتیب و عدم تکرار و دوم ذکر مذایب فقها و وجوه استدلال بر یک از اهل مذایب سوم بیان انواع حدیث از صحیح و حسن

شیخ

قال

الصحیح من ترمذی ثلاث  
عشر و ثلث من حجب  
ولا تفضل انک

وضیف و غیر بعلل جسام بیان اسمای رواة و القاب کنیه های آنها و دیگر فوائد متعلقه بعلوم رجال و ترمذی  
را و حفظ مثل زند و او را خلیفه بخاری گفته اند و تنوع و زبرد و خوف بحدی داشت که فوق آن متصور نیست بخاری  
سا لها گریه و زاری کرد و نابینا شد و از حکایات صحیح او در حفظ آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و  
از ان شیخ دو خبر و حدیث نوشته گرفته و فرصت عرض قرأت نیافته در بوقت از شیخ استماعی سماع نمود شیخ  
قبول کرد و گفت که اجزای مرقومه بیا و در دست دار تا من بخوانم و آنرا مقابل کن اتفاقا آن دو خبر گم کرده بود ترمذی  
بسبب کمال شوق سماع ان احادیث دو خبر دیگر سفید آورده بحدیث شیخ بدستور تلاوته نشست شیخ آغاز قرأت نمود  
تا گاه شیخ نظر کرده دید که در دست او اجزاء سفیدانه بسیار غصیناک شده فرمود که گویا با من استماع میکنی ترمذی گفت  
شیخ من اجزاء مکتوبه یا گم کردم لیکن احادیث را محفوظ دارم بهتر از تلاوته شیخ گفت که بخوان ترمذی همان احادیث را یا  
بخواند تعجب شیخ نماند و از راه استبعاد گفت که مرا باور نمی آید که بخورد شنیدن یکبار یا دو گرفته باشی از سابق یا دو شسته باشی  
ترمذی گفت استخوان باید فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد دیگری نبود خوانده رفت ترمذی آن احادیث را  
مع سانیان فی الفوارعاده نموده و در هیچ جا خطا نیفتاد و این قسم امتحانات در باب حفظ او را بارها واقع شده ترمذی گفته است  
که من هر گاه از تصنیف این جامع فارغ شدم اول آنرا بعلماء حجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد از ان پیش  
علماء عراق بردم ایشان نیز متفق الکلمه آنرا مخرج کردند بعد از ان بر علماء خراسان عرض کردم ایشان نیز رضامند شدند  
بعد از ان از ترویج و تشهیر نمودم و نیز گفته و روانه بر که این کتاب باشد پس گویا در خانه او پیغمبر است که حکم کنی بعضی علماء  
از سن رید این کتاب نظمی دارند که مرقوم میشود کتاب الترمذی ریاض علمه حکمت آثاره زهر النجوم به  
به الاثار واضحه ابنته بالفاظ اقيمت كالسوم فاعلاها الصحاح وقد انارت بنجوم اللصوص والعموم  
واللعموم ومن حسن يلها او غريب وقد بان الصحيح من السقيم فعلة ابو عیسیٰ مبینا معالمة لارباب العلوم  
وطرزه بانار صحاح بتحیرها اولوا النظر السليم من العلماء والفقهاء قدما واهل الفضل والنهج القوي  
فجاء كتابه علقا نفيسا تقن فيه ارباب العلوم ويقبسون منه نفيس علمه يفيد نفوسهم اسنى السقم  
كتبا رهوينا له زوى من التسنيع في دار النعيم وغاص الفكر في بحر المعاني فادرك كل معنى مستقيم  
جزى الرحمن خيرا بعد خير ابا عیسیٰ علی الفعل الكريم وتوفى بترمذ ليلة الاثنين لثلاث عشرة ليلة  
بقیت من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين وخود شاه صاحب درستان الحثین فرموده جامع کبیر ترمذی  
یعنی ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ضریری بونی بضم باء موحده وسكون واو بعد از ان عین محبه  
نسبت به بوع که دیسی است از دیهات ترمذ بسافیشش فرسنگ از ان و ترمذ نام شهری قدیم بر کنار آب مویه که آنرا  
جیحون و نه ریح نیز گویند و در لفظ ما و اول النهر ما و بهمین شهر باشد و در لفظ ترمذ اختلاف یارست بعضی تا ویم را مقروح  
سازند و بعضی هر دو را مضمو و متداول بر زبان مردم و دیگر خلافت کسر هر دو است و جماعه لفتح او کسریم حکم کنند  
و ترمذی شاگرد رشید بخاری است روش او را موخته و از مسلم و ابی داود و شیوخ ایشان نیز روایت دارد و بعضی  
و کوفه و واسط و ری و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده و تصانیف بسیار درین فن شریف از وی  
یا و کارست و این جامع بهترین آن کتب است بلکه بعضی وجوه و حیثیات از جمیع کتب حدیثی خیرتر واقع شده اول اجتهاد  
ترتیب و عدم تکرار و دوم ذکر مذایب فقها و وجوه استدلال بر یک از اهل مذایب سوم بیان انواع حدیث از صحیح و حسن

الصحاح



المشهور یکی از آنست که در علم حدیث متقدم بود و از کتاب الجامع والعلل الیه است و در اتفاق بوی مثل نزد  
شاگرد محمد بن اسمعیل بخاری و مشارک بعضی شیوخ است مثل قتیبه بن سعید و علی بن حجر و ابن شبر و غیره او را خلیفه بخاری  
گویند تواریخ و زهد و خوف بحدیث است که فوق آن متصور نیست بخوف آتیه سالها گریه و زاری کرد و باینسان در بیان حدیث  
گفته از حکایات صحیح و در حفظ آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق از آن شیخ دو جزو حدیث نوشته گرفت  
و فرصت عرض قرائت نیافته در وقت از شیخ استدعا جماع نمود شیخ قبول کرد و گفت اجزاء مرقوم بیاور و در دست و آدامن  
بخوان تا از مقابله کن اتفاقا آن دو جزو گم کرده بود بسبب کمال ثوق بدستور تلامذه بنحیست و شیخ آغاز قرائت نمود ناگاه شیخ  
نظر کرد و دید که در دست او اجزای سفیدند بسیار غضبناک شده فرمود بامین استعزا میکنی گفت من اجزای مکتوبه گم کرده ام  
لیکن اجازت را محفوظ دارم بهتر از نوشته گفتم بخوان همه را از یاد بخواند تعجب شیخ زائد شد و گفت مرا باور نمی آید که بخورد  
شنیدن یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد داری ترمذی گفت امتحان بایر کرد شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد  
دیگری نبود خواندی آن همه را با سببش فی الخور اعاده کرده و هیچ جا خطا نیفتاد این اسم امتحان او در بار حفظ بارها  
واقع شده بعد صاحبستان بطور فائده ذکر کر است کثرت ابی عبسی او مصنف ابن ابی شیبہ و سنن ابو داود و غیره ذکر کرد  
که ضرورت نقلش در اینجا نیست وفات ترمذی روز دوشنبه شب سیزدهم ربیع الثانی در ترمذ اتفاق  
افتاده و معانی گفته وفاتش در قریه بوع در سنه خمس و سبعین مائتین بوده بن خلکان گفته بوع بنضم بای موحده و سکون  
قریبه است از قری ترمذ بر شش فرسخ از آن انتی در بستان زیاده کرده که ترمذ شهری قدیمست بر کنار آب ثویه که از جیحون  
و خضر بلخ نیز گویند و در لفظ ما و اللفظ مراد همین شهر میباشد و ترمذی شاگرد بخاری است روش او آموخته و در بصره و کوفه و  
مدی و خراسان و حجاز سالها و طلب علم حدیث بسر برده تصانیف بسیار درین فن شریف از وی یادگار است انتی علی قادی گفته  
وی از محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن حنبل و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و غیر هم گرفته و از وی خلعتی کثیر اخذ نموده  
و در اشعه الامم نوشته ترمذی یکی از علماء اعلام و حفاظ حدیث سید انام و از ثقات مجمع علیه بود مراد حدیث  
و فقه و مصالح است و ولادت او در سال و دو بیست و نه بود انتی گویم کلام بر نسبت ترمذی و اختلاف در آن در ترجمه ابو جعفر  
محمد بن احمد فقیه شافعی گذشته فلیراجع الیه و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکرر گفته ابو عبسی محمد بن عبسی بن  
سوده بن موسی بن الفضل السلسلی المصیری البوعی الترمذی الحافظ المشهور احد الثمّة الذین یقتدی به  
بهم فی علم الحدیث صنف کتاب الجامع والعلل تصنیف رجل متقن و به کان یضرب المثل و هو تلمیذ  
ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری و شارکه فی بعض شیوخ مثل قتیبه بن سعید و علی بن حجر و ابن شبار

و غیر هم و قوی ثلثات عشره لیلۃ خلت من وجب لیلۃ الاثنین سکنه بترمذی و قال السمعانی توفی  
بقریه بوع بن فہم و ذکره فی کتاب الانساب فی نسبة البوعی و بوع قریه من قری ترمذ علی ستمه فواسم منها  
و قد تقدّر الکامل الترمذی و الاختلاف فی کمال التاء و ضمها و فتحها فی ترجمه ابی جعفر محمد بن احمد النقیه  
رحمہ اللہ تعالی و وجه دوم آنکه ابو علی الحسین بن محمد بن عبد الرحمن بن فہم البغدادی اینچیز است شریف را به و توفی  
روایت نموده چنانچه ابو عبد الله الحاکم در مستدرک علی الصحیحین بعد ذکر مقالة یحیی بن معین در اثبات اینچیز است شریف گفته  
حدیثنا بعهده ما ذکره الامام ابو کریم یحیی بن معین ابو الحسین محمد بن احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسین  
بن فہم ثنا محمد بن یحیی بن الضریس ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معویۃ عن الاعشش عن مجاهد عن  
ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما ینزل العلم و علی یاہما فمن اراد المدة  
فلیات الباب قال الحسین بن فہم حدیثنا ابو الصلت الهمدانی عن ابو معویۃ قال الحاکم ليعلم المستفید  
بهذا العلم ان الحسین بن فہم بن عبد الرحمن ثقة مأمون حافظ و در اثبات وثوق و اعتماد و اعتبار و جلالت  
فخار حسین بن فہم همین عبارت حاکم که در آخر آن تصریح نموده که وثقة مأمون حافظ است کافی و بسند است و زبده  
عبر فی خبر من غیر در و قال سنه تسع و ثمانین و مائتین گفته و فیہما الحسین بن محمد بن فہم بن علی البغدادی الحافظ  
احد ائمة الحدیث اخذ عن یحیی بن معین و روی الطبقات عن ابن سعد انتهى **فہم** الحسین بن  
فہم: حافظم البارع الشہم: قد روی هذا الحدیث المورث من الرشاء و افلیح السهم: المخرج علی فضل  
کل شہمة و وہم: فلا یجھله الا العاجز الوکل الجھم: ولا یحید عنه الا من مرق عن الحق الواضح  
کالسهم: ولا یرتاب فیہ من اوتی حظا من العقل والفہم: ولا یخجل عنہ الا من جلد عنہ الکواذب بالغول و  
الدهم: و وجه یازدهم آنکه ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری المعروف بالبکر اینچیز است شریف را وایت نموده  
چنانچه ابیریم بن حسن کردی در برابر گفته و اما انہ باب مدینہ تعلمہ ففی قوله صلی اللہ علیہ وسلم انما  
مدینہ العلم و علی یاہما رواه البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاکم  
عن علی و روایت کردن بزر اینچیز است شریف را از تفسیر ابن حجر کی در صواعق و شیخ ابن عبد الله العیدروس و عقد  
و مر از محمد بن خنیسی دزیزل لابرار و نقاح النجا و مولوی محمد حسین در وسیلہ النجا و ثناء اللہ پانی بتی و سیف سلول بایض و  
ظاهر است که ما شنع فیما بعد انشاء اللہ تعالی و مخفی نماند که ابوبکر بزر از محدثین عالی فخار و ساطعین کبار و شایخ  
مشہورین الامصار و جہانہ معروفین الاقطار و زنیست و جلالت شان و سمو مکان و رفعت منزلت او در رعایت

و فی بعض اصحاب بخاری  
در اصحاب الاثنین



وضوح و اشتباه است ابو نعیم در تاریخ اصحابان که نسخه معتقده آن در کتب حرم مدینه منوره بنظر قاصر رسیده گفته احمد بن  
عمر بن عبد الخالق البصری ابوبکر البزار الحافظ قدیم اصحابان عتیدین و شمس الدین ذهبی در ردول الاسلام در وقایع  
سنة اثنتین و تسعين مائین گفته و فیها کلمات حافظ و قته ابوبکر احمد بن عمر البصری البزار صاحب المسند  
الکبیر بالرملة و جمال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر کمال الدین سیوطی در طبقات الحافظ گفته البزار الحافظ العلامة  
الشهید ابوبکر محمد بن هرون بن عبد الخالق البصری صاحب المسند الکبیر المجلد حل باخر عمره الی اصحابان الشافعی  
و نشر علمه مات بالرملة سنة و محمد بن محمد امیر ازهری در رساله سانیه خود گفته سنن البزار الحافظ ابوبکر احمد بن  
عمر بن عبد الخالق البزار العتقی بفتح العین و التاء الخففة البصری المثنی سبعة بالرملة قال ابن ابی خيثمة  
هو رکن من اركان الاسلام و كان يشبهه ابن حنبل في زهده و ورعه له المسند الکبیر و حل فی اخر عمره الی  
الشام و اصحابان و نشر علمه و مات بالرملة من الشام الخ و خود مخاطب صدر همین باب امامت ابوبکر بزار را  
بلقبه عمده محدثین اهل سنت که لقبی است بس عظیم نوخته و بروایت او و فی خلافت از مروانیه و عباسیه دست افت  
چنانچه گفته شده است شهاب ابن فرقة أنت که معاویه و من بعده من المروانیه و العباسیه خود را خلیفه میگفتند و از مردم دیگر  
هم میگویند بنابر مشابیهت صوری که با خلافت پیغمبر و شهادت از رسم جیاد و فتح بلدان و تنجیر عساکر و جیوش و تقسیم  
غنائم و صفای و حفظ و اسلام و شرف کفار و علماء و اهل سنت نیز این لقب بنابر همین مشابیهت صوری و بجبت آنکه القاب اسماء  
بر فرقه موافق اصطلاح آنهامی باشد دیگر از اجزای ضرورت است که درین امور پر خاش نمایند اطلاق میکردند چنانچه حال هر که  
در کلامی و فقهی از ملامت و انکار کتاب شرع را گذرانیده ای اینزد این فرقه مجتهد نامیده شود و علی بن القیاس در این  
لفظ خلیفه ابتداء پیدا کرده بود این گروه نمیدانند که چون خلیفه ملاف امام است اهل سنت اینجاست خلیفه و امام یکی نیستند  
اینهمه غلط فمیهایی خود است و الا محققین اینست از اطلاق لفظ خلیفه هم تخاش میگردند چنانچه در حدیث صحیح  
الخلا بعدی ثلثون سنة ترمذی از سعید بن جهمان که راوی این حدیث است نقل کرده که چون او گفتند که مروانیه  
نیز خود را خلیفه میگویند گفت کذب بنو الزهراء انما هم ملوک من شمل الملوک و ابوبکر بزار که عمره محدثین است  
ست بسند حسن از ابوعبیده بن الجراح روایت کرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اولادکم  
بدء نبوة و رحمة ثم یكون خلافة و رحمة ثم یكون ملک و جبریه الی اخر الحدیث و نیز مخاطب در باب  
و هم همین کتاب تحفه در جواب طعن هشتم از مطاعن صحابه و محتاج بروایت بزار نموده چنانچه گفته و طریقی در اوسط است  
روایت میکند که عبد الله بن عمر را چون خبر توجیه امام حسین رضی الله عنه رسید که دیده بر سیره سه شب با او بود

عمر بن عبد الله بن عمر

و گفت این تردید فقال الحسن بن علی العراق فاذا معا و کتب طوایف فقال هذه کتبهم و بیعهم فقال  
لا تنظر الی کتبهم و لا تأتم فقال ابن عمر انی سمعت ابا جریث یقول ان النبی صلی الله علیه وسلم  
فیخرج بین الدنیا و الآخرة فاختر الاخرة و انک بغضه من رسول الله لا یلیها احد منکم فالی ان یرجع فاعتقه  
ابن عمر فیکو اجهش فی البكاء و قال استغفر الله من ذنوبی و ذنوبکم و انی ارجو ان یرجع فاعتقه  
در حاشیه کید و دود و دوزخ باب دوم همین کتاب تحفه برای اثبات اشجعت موسوی ابوبکر متک بروایت بزار نموده چنانچه گفته و بزار  
البزار فی مسنده عن علی بن عبد السلام انه قال من اشجع الناس قالوا النبی صلی الله علیه وسلم و لا یأثم الا ما یأثم و لا یرجع الا ما یرجع و لا یستغفر الا ما یستغفر و لا یسأل الا ما یسأل و لا یجوز الا ما یجوز  
الناس قالوا لا یستغفر من قال ابوبکر انه لما کان یوم بدر رجلا من رسول الله صلی الله علیه وسلم عریضه اقلنا  
من بکر عند رسول الله صلی الله علیه وسلم الی اخر الحدیث و انما ثبت هذا الحدیث الغری المثار و بروایت  
الحافظ البزار الذي جعله الخاطب البعلی الفخار و عمده الحدیث الکبار و حاجت بروایه و الاخبار و مظهر  
للاعتقاد و الاعتبار فتکذیبه منه الا صریح و باطل الله بالاجتهاد ابداء و اظهار له نهایة الاجتهاد و الا  
و تسجیل علی نفسه العظيمة الاخر انما بالغناد الفاضل المزموم عند اول الیدی الاجبار و لغیر الجبار  
لیروم هم رکن من اركان الاسلام و یعمد بغض لمشبهه من كان قائما مقام الانبياء الکرام و علیهم السلام  
القيمة و السلام فیالیته استیقظ و هب من الاستغراق ف هذا المنام المبدی لاضغاث الاحلام و دور  
ما یخرج من راسه بلاندر و افام و کج عناده عن الحری و مضار تقلید الکمال المتیر هذا القتام و الحری کمال عدل  
و ملامه الذي اتار النصب لروحه و لا تعباده الطغام و اشیاعه الاثام المصنعین لفقواته الفاضلة و الا  
بلحق یوم القیام و وجه دوازدهم آنکه ابوجعفر محمد بن جریر الطبری حدیث مدینه العلم را به و طریقی روایت نموده و  
باختیار اتحاد این حدیث بحدیث انادار الحکمة حکم یحیی ان فرموده چنانچه سیوطی در جمع الجوامع بعد نقل حدیث انادار الحکمة  
و علی باجاء ترمذی و ابن جریر و ابونعیم و ذکر عبارت ترمذی متعلق بان گفته و قال ابن جریر هذا خبر صحیح سندی  
و قد یجب ان یكون هذا علی مذهب الاخرین سقیم غیر صحیح لعلین احادها ان خبره یعرف له مخرج عن علی  
ع النبی صلی الله علیه وسلم الامر هذا الوجه الاخر ان سلمة بن کھیل عندهم ممن لا یثبت بنقله حجة و قد  
وافق علیا فی روایة هذا الخبر عن النبی صلی الله علیه وسلم غیر شایع بن ابراهیم الفراء ی شاعیر السلاک و صالح  
الفرزدق و ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابرعاس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مدینه  
العلم و علی باها من اباد المدینه فلیاتها من باها کنا ابراهیم بن موسی الرازی و لیس بالفراء ثنا ابو معاویه با  
سناد



مثله هذا الشيخ لا اعرفه ولا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير وفضائل عاليه وناشر ساهيه  
ومحاسن لطيفه ومناقب منيفه ومفاخر سنينه ومجاهد سنيه ومدائح رفيعة ومعالي منيعه طبرى حسب افادات اكابر قوم شيش  
ازانت كه استيعاب آن توان كرد سابقا وبعده حديث ولايت نيزى از ان از مختار مختص تاريخ بغداد يحيى بن عيسى بن  
خزله بغدادى وكتاب الانساب عبد الكريم بن محمد حافى ومعجم الادبا داود بن عبد الله الحموى وتحرير الاسما يحيى بن يحيى بن  
النودى ومنه ارجح ان تميمه حرالى وتذكره الحفاظ وعبرنى خبر من غير شمس الدين بن سبي وتممه المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردى و  
مرآة الجنان عبد الله بن اسعد اذنى وطبقا الشافعية عبد الوهاب بن على اسكنى وروض المناظر ابو الوليد محمد بن محمد بن شاذلى  
طبقات الشافعية لقي الدين ابى بكر الاسدى وطبقات الحفاظ وكتاب التنبية ومنتهى العقول جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر السيو  
وطبقات المفسرين محمد بن على بن احمد الداودى تلميذ سبطى وكتاب الاعلام باعلام بلدنا الحرام تصنيف قطب الدين محمد بن احمد  
المكلى وفضل القدير عبد الرؤف بن باج العارفين البناوى وسيم الرياض شهاب الدين ابى محمد الحفاجى وشرح مواريد محمد بن عبد الله  
الزرقانى وخبه فى الاموه الحسنه باليهف مولوى صديق حسن خان معاصر شيندى ودرينجا نيز بعض عبارات مذكوره شود  
ابن خلكان وكتاب وفيات الاعيان كفته ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبرى وقيل يزيد بن كثير بن غيا  
صاحب التفسير الكبير والتاريخ الشهير كان اماما فى فنون كثيرة منها التفسير والحديث والفقه والتاريخ وغير  
ذلك وله مصنفات مليحة فى فنون عديده تدل على سعة علمه وغزارة فضله وكان من الائمة المجتهدين  
يقول احدوا وكان ابو الفرج المعافى بن كزيب النهروانى المعروف بابن طبرستان على مذهب سيبان ذكره انشاء الله تعالى  
كاثفة ونقله وتاريخه اصح المتأرخين واثبت ما ذكره الشيخ ابواسحق الشيرازى فى طبقات الفقهاء من جملة  
المجتهدين ورايت فى بعض المجاميع هذه الابيات منسوبة اليه وهى اذا اعربت لم يعلم شقيقه يستغنى  
فستغنى صديقى بحياى حافظ الى ماء وجهى وورفى ومطالبتى رقيقى ولوان سمحت ببذل وجهى  
لكننى الى الغنى سهل الطربى وكانت ولادته سنة اربع وعشرين ومائتين بامل طبرستان وتوفى يوم السبت  
اخرا الهارود فى يوم الاحد فى داره فى السادس والعشرين من شوال سنة ثمانمائة وثلثمائة ببغداد رحمه الله  
وابوالفدا اسمعيل بن على الايوبى وكتاب المختصر فى اخبار البشر كفته ثم دخلت سنة ثمانمائة وثلثمائة فى هذه السنة  
توفى ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى ببغداد ومولده سنة اربع وعشرين ومائتين بامل طبرستان وكان حافظا  
لكتاب الله عارفا بالقرآن بصيرا بالمعاني وكان من المجتهدين لم يقلد احدا وكان فقيها عالما عارفا باقوال  
الصحاب والتابعين من بعدهم وله التاريخ المشهور ابتداءه من اول الزمان الى اخر سنة اثنين وثلثمائة

وكتاب التفسير يفسر مثله وله فى اصول الفقه وفروع كتيبة ولامات تصبغت عليه العامة ورموه بالرفض ما كان  
سببا لانه عنف كذا لا يخلو الفقهاء لم يذكر فيه احمد بن حنبل فقل له فى ذلك فقال له يكن احمد بن حنبل فقيها وانما  
كان محدثا فاشتهر ذلك على الخبايلة وكانوا لا يحسنون كثرة ببغداد فشنعوا عليه بما ارادوه ومحمد بن محمد بن طبرستان  
القرائفة محمد بن جرير بن يزيد الامام ابو جعفر الطبرى كماله البغدادى احدا لا علم وصاحب التفسير والتاريخ و  
الثقاة ولد بامل طبرستان سنة اربع وعشرين ومائتين ورجل لطلب العلم وله عشرة وسنة الى ان قال وسبح  
الحديث من احمد بن منيع وهذا وادى كريب وخلق وروى عنه ابو شعيب الحرانى مع تقدمه والطبرانى والجمعا  
وجامعة وتفقه عليه خلق كثير قال الخطيب كان احدا ثمة العالم يحكم بقوله ويرجع الى رايه لمعرفته وفضله  
وكان قد جمع من العلوم ما لم يشركه فيه احد من اهل عصره فكان حافظا لكتاب الله عارفا بالقرآن بصيرا  
بالمعاني فقيها فى احكام القرآن عالما بالسنن وطرفا صحيحها وسقيمها ناسخها ومنسوخها عارفا باقوال  
الصحاب والتابعين عارفا بايام الناس واخبارهم وله كتاب قد يب الاثار له امثله فى معناه لكن لم  
يتمه وله فى اصول الفقه وفروع كتيبة واختيار من اقاويل الفقهاء وتفرغ بمسائل حفظت عنه و  
قال ابو محمد عبد الله بن احمد الفراء صاحب جريان قوما من بلاد ما بين النهرين ابلغ الحام الى ان مات فتموا على  
تلك المدة اوراق مصنفاته فصار لكل يوم اربع عشرة ورقة وقال ابو حاتم الاسفرائينى امام الشافعية لوسافر  
رجل الى لصدين حتى يحصل تفسير ابن جرير لم يكن كثيرا قال الذى فى فيه بديهة وقد جرى ذكره مع محمد بن  
جرير امام اهل زمانه وكل جاهل علم عارفا بمكانه وكتبه قد ابانت عن علمه وبياحه عفا الله عنهم  
ولادته فى احدى ثمانية وثلاثين سنة ثمانمائة والحمد لله الذى وفى فى قبره يوم الاحد فى شهر ربيع  
شوال رحمه الله تعالى وفاضل الزمى در مدنية العام كفته ومن التواريخ الطبرى وهو ابو جعفر محمد  
جرير الطبرى وقيل يزيد بن كثير بن غالب صاحب التفسير الكبير والتاريخ الشهير كان اماما فى فنون كثيرة  
منها التفسير والحديث والفقه والتاريخ وغير ذلك وله مصنفات مليحة فى فنون عديده تدل على  
سعة علمه وغزارة فضله وكان من الائمة المجتهدين لم يقلد احدا وكان ابو الفرج المعافى بن كزيب  
النهرى ان على مذهبه وكان ثقة فى نقله وتاريخه اصح المتأرخين واثبت ما ذكره الشيخ ابواسحق الشيرازى  
فى طبقات الفقهاء من جملة المجتهدين ولد سنة اربع وعشرين ومائتين بامل طبرستان وتوفى فى  
السادس العشر من شوال سنة ثمانمائة وثلثمائة ببغداد ومحمد بن محمد بن جرير الطبرى وروى عنه

حامل



تفسير ابن جرير وسائر مؤلفاته من طريق صاحب المنح من طريق أبي علي السائي عن أبي الحزا عن أبي القاسم عبد  
بن محمد بن أبي يزيد المصفي عن أبي محمد عبد الله بن أحمد الفرائدي عن أبي جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير  
بن طائيل الطبري المتولد سنة ثمان وستمائة من مائة الدنا علماء ودينا له تأليف كثيرة قال أبو حامد  
الأسفاري لورجل رجل إلى الصين في تحصيل تفسير لم يكن كثيرا وقال ابن خزيمة ما علمه على يد الأرض  
أعلمه كتب كتب كثيرة ومكث أربعين سنة يكتب كل يوم أربعين ورقة فقد حسبوا له منذ بلغ الحلم إلى  
أن مات ثم قسم على تلك المدة أوراق مصنفاته فوجد لكل يوم أربعة عشر ورقة قال أصحابه يوما تنشط  
لتفسير القرآن قالوا له يكون قدره قال ثلاثين ألف ورقة قالوا هذا يغني الأعمار قبل تمامه فاختصه وثلاثة  
ألاف ثم قال هل تنشط لتأريخ العالم من آدم إلى وقتنا هذا قالوا له قدرة فقال نحو التفسير فاجابني  
كالاول فقال ان الله مات للمهم فاختصه بالتفسير الطبري منسوق إلى طبرية مائة بالشم وهي من بلاد  
وهي في أسفل جبل على بحيرة يخرج منها ماء بارد في مدينة طبرية مياه حارة تفور في الصف والشيا  
ولا تنقطع فتدخل المياه الحارة الحمامات فلا يجتمع لوقود ومولوي صديق حسن خان معاصره تأليفه  
أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبري وقيل يزيد بن كثير بن غالب صاحب التفسير الكبير والتاريخ  
الشهير وفنون كثيرة مثل تفسير وحديث وفقه وتاريخ وغير ذلك امام بودا ورمصفا لميزر فنون عريده ست كرويات  
ميكند برست علم وغزرات فضل ذي كبري از اسم مجتهد بن ست كرويات صدي نكره و ابو الفرج معاني بن زكريا بن محمد بن  
معروف بابن طرار بن زهير ابو دود ونقل معتبره تاريخ اوضح توارخ تحت شيخ ابو اسحق شيرازي ذكرش وطبقات  
منجم مجتهد بن كرده وبعض مجاميع من ابيات ابوي نسبت كرده انه نظم اذا اعست لم يعلم شقيقه واستغنى  
فيستغنى صدق حياء حافظ ماعجبي وورفع في مطالبي رقيقه ولواني سميت بذي وكنيت في الغنى سهل الطير  
ولادش در اصل طبرستان در شهرين بائين بوده ووفات نورشبه از شهر سادس شهرين شوال عشرين ثمانمائة ودر بغداد ودر  
خود مدو كشته ترجمه مولوي صديق حسن خان معاصره ابي جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبري و  
قيل يزيد بن كثير بن غالب صاحب التاريخ الشهير والتفسير الكبير كان اماما في فنون كثيرة منها الحديث والفقه  
والتاريخ والتفسير وغير ذلك وله مصنفات مليحة في فنون عديدة نذكرها علمه وغزارة فضله وكان  
ملازمة المجتهدين لم يقلد احدا وكان ابو الفرج المعاني بن زكريا النهراني المعروف بابن طرار على مذهبه و  
كان ثقة ونقله وتاريخه اصح التواريخ وابتهما وذكره الشيخ ابواسحاق الشيرازي في طبقات الفقهاء في جملة

غالب

وقد

تأ

حياتي

المجتهدين ولد سنة ثمان مائة بامل طبرستان وتوفي في شوال سنة ثمان مائة ببغداد رحمه الله كذا في ابن خلكان و  
نيز مولوي صديق حسن خان معاصره تاريخ سكال گفته ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبري صاحب التفسير الكبير والتاريخ  
الشهير كان اماما في فنون كثيرة منها التفسير والحديث والفقه والتاريخ وغير ذلك وله مصنفات مليحة في فنون  
عديدة تدل على سعة علمه وغزارة فضله وكان من الجماعة المجتهدين لم يقلد احدا وكان ابو الفرج المعاني بن زكريا  
النهراني المعروف بابن طرار على مذهبه وكان ثقة ونقله وتاريخه اصح التواريخ وابتهما وذكره الشيخ ابو اسحق  
الشيرازي في طبقات الفقهاء في جملة المجتهدين ذكره سليم الخوري في الآثار وقال ومريضا ينفه كتابه في  
اختلاف العلماء لم يذكره احمد بن حنبل وقال لم يكن احمد فقيها واما كان محدثا ولذلك رموه بعد موته  
بالرفض وله التاريخ المشهور قال ابن الجوزي بسط فيه الكلام على لوقائع بسطا وجعله مجلدات والشهور  
المتداول مختصر من الاصل والله هو العدة في هذا الفن والطبري كتاب التفسير ذكره السيوطي في الاتقان فقال  
انه اجل التفاسير واعظمها فانه يتعرض لتوجيه الاحوال وترجيح بعضها على بعض والاعراب والاستنباط  
فهو يوفقك في تلك تفاسير الا مدين انتهى وقال النووي اجعت الامة على انه لم يصنف مثل تفسير  
الطبري وقال ابو حامد الاسفاري لوسافر رجل إلى الصين حتى يحصل له تفسير ابن جرير لم يكن ذلك كثيرا و  
ذكره ابن السبكي في طبقاته انتهى ولد سنة ثمان مائة بامل طبرستان وتوفي سنة ثمان مائة ببغداد فاذنبت بافاده الطبري  
الحامل لواء الصناعة في الموضوع المذكور بالحدق والبراعة المقتدى المتبوع لاساطين اهل السنن والجماعة  
صحة هذا الحديث القاطع دابر ارباب الخسر الفظاعة فينا يرومه بالطعن والابطال ولا يرميه بالوضع  
والافتعال الامن تجاسر على التعميس الادغال واثرا الايضاع والايغال في بوادي الزرع والاصدال  
ومعاوي الخدع والازلال والظبا لافضالك في ترويح الزائف وتنفيق المحال والله اعلمهم بشره وهو  
شد يد المحال وجيز من وجوه اثبات من مفسلي العلم وفتح طبعه من زمان  
روایت من مفسلي العلم وفتح طبعه من زمان  
المظفر بن موسى بن عيسى المحافظ البغدادي نا الباعث محمد بن محمد بن سليمان نا محمد بن مصفانا  
حفص بن عمر نا علي بن عمر نا جابر عن جابر عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نبي الله  
وعلي بابها ولا تقوى البيوت الا من ابوابها وجلالت مرتبة وعلو منزلته في مفسلي العلم وفتح طبعه من زمان  
وعبر وول الاسلام فمهي طبقات الحفاظ سيوطي واضح والاشجرت فلا يجتري على تكذيب الحديث الشريف بعد ادرا

تأريخ



ودولية الباعثى الى الباعثى الرائع: الطاغى الرائع الذى ران الغرور على قلبه: واستحوذ الشقاء على  
 لبه: فهو في حيفه العنيد سائر: وفي عسفه الشديد جائر: وفي ضلاله البعيد حائر: وفي غيته المديد  
 وجه جهار وهم انه محمد بن يعقوب بن يوسف النيسابورى المعروف بالاصم اخيه شريف راوايت كرده چنانچه  
 ابو عبد الله الحاکم درست کرد فرموده حدثنا ابو العباس محمد بن يعقوب ثنا محمد بن عبد الرحيم الهرمي قال  
 ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم على ابها فمن اراد المدينة فليات الباب هذا حديث  
 صحيح الاسناد ولم يخرج جاكاه واو الصلت ثقة مأمون فاني سمعت ابا العباس محمد بن يعقوب  
 في التاريخ يقول سمعت العباس بن محمد الدوري يقول سألت يحيى بن معين عن ابي الصلت الهرمي فقال  
 ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابي معوية عن الاعمش انا مدينة العلم فقال حدث به محمد  
 جعفر الفيلكى وهو ثقة مأمون وابن المغازلي در كتاب المناقب گفته اخبرنا ابو القاسم الفضل بن محمد بن عبد الله  
 الاصفهاني قدّم علينا واسطأ املنا في جامعنا في شهر رمضان من سنة اربع وثلاثين واربعمائة انا ابو سعيد  
 محمد بن موسى بن القصر بن شاذان الصيرفي نيسابور انا ابو العباس محمد بن يعقوب الاصم نا محمد بن عبد الله  
 الهرمي نا عبد السلام بن صالح نا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى ابها فمن اراد العلم فليات الباب ومضى فاما محمد بن يعقوب الاصم ازاكابر مشاهير  
 واجله شايخ معروفين في الافاق سنييه بوده درج باوخذ ومعا في تمامه او برتت كتب اعلام انحضرت واضمح وطا بر عبد  
 بن محمد سمعا وكتاب الانساب گفته الاقم بفتح الالف والصاد المهملة وتشديد الميم في اخر الكلمة هذه صفه لمن  
 كان لا يسمع من الاصم والمشهور به في الشرق والمغرب ابو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن يعقوب بن  
 سنان بن عبد الله الاموي مولاهم المعروف بالاصم اما ظاهر به الصمم بعد انظر من الرحلة فاستحكمة فيه حتى انه  
 كان لا يسمع هقيق الحمار وكان ابو العباس حدث عصره بلا مداغعة فانه حدث في الاسلام سنة وسبعين سنة  
 وسننا ذكره بالتفصيل ولم يختلف قط في صدقه وصحة سماعه وضبط ابيه يعقوب الوراق لها وكان مع ذلك  
 يرجع الى حسن المذهب والتمدين يصلي خمس صلوات في الجماعة وبلغني انه اذن سبعين سنة في مسجد وكان  
 حسن الخلق متحي النفس لا يخلل بكلمة لا يقدّر عليه وربما كان في قديم الايام يحتاج الى الشيء لمعاشه فيورق  
 ياكل مكسبه وهذا الذي كان يعاب به انه ياخذ على التعديت انما يعيبه من لا يعرفه فانه كان يكره ذلك اشد

الكرامية ولا يما قش احد افيده انما كان راقه وابنه ابو سعد يطلبا بالناس بذلك وقد كان يعلم به فيكرهه ثم لا  
يقدر على ان يفتهم سمع منه الاباء والابناء والاولاد واخادهم كل من الحسين بن الحسين بن منصور سمع منه كتاب الرسالة  
فسمع منه ابو الحسن بن الحسن في ذلك الكتاب سمع ابو نصر بن الحسن في ذلك الكتاب ثم سمع منه عمر بن الحسن في ذلك  
الكتاب ومثل هذا كثيرا وكما شرفا ان يحدث تلك السنين فلا يجد احد من الناس فيه من جهة فالحكمة ابو عبد الله في  
ما راينا الرواية في بلاد الاسلام اكثر منها اليه يعني بالعباس الاحم فقد ايت جماعة من اهل الرواس الفرس  
وبلاد المغرب على ابيه وكذلك ايت جماعة من اهل طبرستان واسفنجيا واهل الشرق على ابيه وكذلك ايت في عرض الدنيا من  
اهل المنصورة ومولتان وبلاد بستان وسجستان على ابيه وكذلك ايت جماعة من اهل فارس شيراز وسجستان  
على ابيه فناهيك بهذا شرفا واشتهار اوعلى في الدين قبول في بلاد المسلمين بطول الدنيا وعرضها ما سمعنا  
العباس محمد بن يقطين فيقول لقد سئلت سبع واربعين مائتين راي محمد بن يحيى المذاهل ولم يسمع منه شيء  
عن احمد بن يوسف السلمي في الانهر احمد بن الانهر العبدى وقد سماعه عند منصور في مصر ثم رحل به اية سنة خمس  
وستين على طريق اصبهان فسمع هرون بن سليمان واسيد بن عاصم ولم يسمع بالا هو رولا البصرة حرقا  
واحدا ثم ان اياه حج به في تلك السنة وسمع بمكة من احمد بن شيبان الرملي فقط اخرج الى مصر فسمع محمد بن  
عبد الله بن عبد الحكيم بن يحيى بن فضل الخولاني والربيع بن سليمان المرادي وبكار بن قتيبة القفا واما بمصر على سماع الاقربا  
وكتاب المبسوط للشافعي الى ابنته سماعة ثم دخل الشام فسمع بعسقلان من احمد بن الفضل وبسيرة من  
العباس بن الوليد بن يزيد اقام عليه حتى سمع منه مسائل الازاعي ثم دخل دمشق فسمع من محمد بن هشام بن  
التميمي احاديث مروان بن معاوية وسمع من يزيد بن عبد الصمد وغيره ثم دخل دمياط فسمع من بكر بن سهل  
وغيره واما بطبرستان سمع الكثير من ابي ميثم وذهب بعض سماعاته عنه ثم اتحد الى حص فسمع من محمد بن  
الطائي الكثير وذهب بعض سماعاته منه ثم دخل الجزيرة فكتب بالروقة من محمد بن علي بن ميمون وهو ادا  
اما الجزيرة فدخل من الموصل على طريق الجزيرة الى الكوفة فسمع من الحسن بن علي بن علفان العاصي واهل عتب  
الطاردي واحمد بن عبد الحميد الحارثي ثم دخل بغداد سنة ثمان وستين بعد وفاة سعدان بن نصر في  
بسعيد بن غالب فسمع المسند من العباس بن محمد الدوري والمبسوط من محمد بن اسحاق الصاغاني والتاريخ من الدوري  
وسمع من محمد بن سنان الفراء والعلل من عبد الله بن احمد بن حنبل وعلل علي بن المديني من حنبل بن اسحق ثم انصرف الى خراسان  
وهو ابن ثلثين سنة وهو محدث كبير ثم ذكر الحاكم في وفاته خرج علينا ابو العباس محمد بن يعقوب رحمه الله

يَطَالِبَانِ



يخفى في سجدة وقد امتلأ السكة من اولها الى آخرها من الناس وهو عشية يوم الاثنين الثالث من شهر  
ربيع الاول من سنة اربع واربعين وثلاثمائة وكان يمل عشية كل اثنين من اصوله مما ليس في الفوائد  
فلما نظر الى كثرة الناس الغراء من كل فج عميق وقد قاموا يطرقون له ويحملون على عوانقهم من باب داره  
الى المسجد فلما بلغ المسجد جلس على جدار المسجد فيكي طويلا ثم نظر الى المستعمل فقال كتب سمعت محمد بن  
اسحاق الصنعائي يقول سمعت ابا سعيد الاشجعي يقول سمعت عبد الله بن دريس يقول اني يوم ابا الاعشى  
بعد موته قد ققت لبايا فقتل من هذا فقال ابن دريس فاجابته امرة يقال لها هاهنا يا عبد الله بن دريس فافعل  
جملهم العر التي كانت في هذا الباب ثم يكي الكثير ثم قال كان في هذه السكة ولا يدخلها احد منكم فاني لا اسمع  
وقد ضعفت لبصر و جان الرحيل وانقضت الاجل فما كان الا بعد شهر او اقل منه حتى كفت بصره وانقطعت الرحلة  
وانقض الغراء الى اوطانهم ورجع امر ابا العباس الى ان كان قاضيا فاذا اخذ بي يده علم انهم يطلبون الرواية فيقول حدثني الزبير  
بن سليمان و قيس بن الاحاديث التي كان يحفظها وهي اربعة عشر حديثا وسبع حكايات وصار يأسق حال المشهر  
ربيع الآخر سنة ست واربعين فتوفي ابا العباس ليلة الاثنين في عشية الاثنين الثالث والعشرين من شهر ربيع الآخر سنة  
ست واربعين وثلاثمائة فقتله ابو عمر بن مطر وشهدت جنازته بشاهدين فقدم ابو عمر بن مطر للصلاة عليه  
ودفن في مقبرة شاهدين ورؤي في المنام فقيل الماذا انت هي حالك ايها الشيخ فقال انا مع يعقوب بن ابي  
واربيع بن سليمان في جوار ابي عبد الله الشافعي فحضر كل يوم ضيافته قال الحاكم وحضرت ابا العباس يوما  
في مسجد فخرج ليودن لصلى العصر فوق موضع الميزنة ثم قال بصوت عال انا الربيع بن سليمان انا  
الشافعي ثم ضحك وضحك الناس ثم اذن وذهب وتركة الخطا ففقه الاصل امام الثقة محدث المشرق  
ابو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن معقل بن سنان الاموي مولاهم المعقل بن يسابوري وكان يكره ان  
يقال له الاصم قال الحاكم انما ظهر به الضم بعد مجيئه من الرحلة ثم استعمل حتى كان لا يسمع خفي الحمار  
قال كان محدث عصره بلا مدافعة سمعته يقول ولدت سنة سبع واربعين ومائتين وسمع من ابي عبد  
بن يوسف واحمد بن لاهر وبعد ذلك رحل به ابو الحسن بن يعقوب بن عوف في سنة خمس وستين فسمع باصمها  
من هرون بن سليمان واسيد بن عاصم وبمكة ثم لجأ الى بستان الرملة بمصر من ابن عبد الحكم والربيع بن بشر  
وابراهيم بن منقذ وبكار بن قتيبة وبغداد من احمد بن الفضل الصائغ وبسيرة من العباس بن الوليد و  
بدمشق من ابن ملاس يزيد بن عبد الصمد بن جهم من ابي عتبة الحجازي ومحمد بن عوف الطائي وبطرسوس

من ابي امية وبالرقعة من محمد بن علي بن يمون وبالكوفة من الحسن بن علي بن علقان وسعيد بن محمد الحجازي  
صاحب ابن عيينة واحمد بن عبد الجبار الطاطري وبغداد من كرايم بن يحيى المروزي وابي جعفر بن  
المنادي والداري والضاغاني وعدة وقد بناه ابو عبد الله بن الاحمر وابو بكر الصديقي ويحيى بن العباس  
وابو الوليد بن حسان بن محمد وابو علي الحافظ وحدث عنه جماعة ما ادرى كتم ابو عمر الحدي ومومل بن الحسن  
ابو علي الثقفي قلت حدث عنه الحاكم وابن مندة فاكثروا ابو عبد الرحمن المسلم ويحيى بن ابراهيم المزكي و  
ابو بكر الحيري وابو سعيد الصيرفي ومحمد بن ابراهيم الجرجاني وابو صادق محمد بن احمد بن ابي الفوارس وابو بكر  
بن محمد بن الربيع بن عبد الرحمن بن محمد بن ابي الويثم بن النجاد وابو زيد عبد الرحمن بن محمد القاسمي ومحمد بن محمد بن يارويه و  
ابو سعيد مسعود بن محمد الجرجاني والحسين بن عبدان التاجر واحمد بن محمد البرقي واسحاق بن محمد السوسي  
علي بن محمد بن محمد الطائري وابو بكر محمد بن علي بن جبير بن احمد بن محمد بن الحسين السليطي والحسين بن احمد المعادي  
ومصوب بن الحسين المتوفي مع الطائري سنة اثنتين وعشرين واربع مائة فمما خاتمة اصحابه من رجال  
المشقة في الدنيا باجازته وهو ابو عبد الله الحافظ قال الحاكم حدث في الاسلام ستا وسبعين سنة ولم يختلف  
في صدقه وصحة سماعه وهو بضبط والى اذن سبعين سنة في مسجد وكان حسن الخلق سخي النفس رتبيا  
كان يحتاج فيوزق وياكل وكان يكره الاخذ على التحدث وكان وراثة وابنه ابو سعيد يطالب الناس  
فيكره ذلك ولا يقدم على مخالفتهم سمع منه الحسن بن الحسين بن منصور كتاب الرسالة ثم سمعها منه ولده عمر  
ما ريت الرحالة في بلاد كثر منهم اليه وسمعته يقول حدثت بكتاب معاني القرآن سنة ثمان وسبعين  
مائتين قال الحاكم وسمعت محمد بن جهم يقول سمعت ابا حامد الاعمش يقول كتبنا عن ابي العباس  
يعقوب بن الوراق سنة خمس وسبعين ومائتين في مجلس محمد بن عبد الوهاب الفراء قال وسمعت محمد بن  
الفضل بن خزيمة قال سمعت ابا حمزة وسئل عن كتاب الميسر للشافعي فقال سمعته من ابي العباس الاصم فانه ثقة قد رايت له يسمع  
بمصر وسمعت ابا احمد الحافظ يقول سمعت عبد الرحمن بن ابي حاتم يقول ما بقي الكتاب الميسر طرا في روافد العباد  
الوراق وبلغنا انه ثقة صدوق قال الحاكم وقرأت بخط ابي علي الحافظ في كتاب الاصم على الرجوع عن احاديث  
ادخلوها عليه فوقع الاصم كل من روى عنه ذلك فهو كاذب ليس هو في كتابي قال الحاكم وقرأت  
خط ابي عمر احمد بن المبارك المستملي حدثني محمد بن يعقوب بن يوسف بن الوراق نا الربيع بن ناشر بن بكر فذكرنا  
قلت هذا المستملي كثير روى عن قتيبة وشيوخه ومات سنة اربع وثمانين ومائتين قال الحاكم حدثنا

ادركته منهم

ما

عنى



یوما خرج لیوزن للعصر فاستقبل وقال بصوت عال انا الربیع بن سلیمان انا الشافعی ثم ضحك  
ضحك الناس ثم اذن وقد خرج علينا في سنة اربع واربعين فلما نظر الى كثرة الناس والغبراء قدامه  
السكاة بهم وهم يطرقون له ويحملونه فجلس على جدار المسجد وبكى ثم نظر الى المستحل وقال اكتب  
انا الصاغاني سمعت ابا سميع الاشم يقول سمعت ابن ادریس يقول انيت بابل لا عيش بعد موته  
قد قتت بابه فلما بصر اياه هاهنا تتركها قالت يا ابا عبد الله ما فعل جهايم العرب التي كانت تأتي هذا الباب  
ثم بكى الكثير وقال كان بهذه السكاة لا يدخلها احد منكم فاني لا اسمع وقد صنعت البصر حار الرحيل  
وانقضى الاجل فما كان بعد شهر اقل حتى كلف بصره وانقطعت لرحلته ورجع امره الى ان كان ينال  
فلما فاذا اخذ بيداه علم انهم يظنون ان الية فيقول انا الربيع ويسرد احاديث يحفظها وهي اربعة  
عشر حديثا ويتبع بحكايات وسار بأسوأ حال وتوفي في ربيع الآخر سنة ست واربعين وثلاثمائة رحمه الله  
في ربيع الثاني سنة ثمانين وثلاثمائة وفيها محدث خراسان مسند العصر ابو العباس الاصم محمد بن يعقوب بن يوسف  
مقل بستان الاموي مولاهم النيسابوري العقل الموقر ابو اسحاق ربيع الاول وله مائة الف حديث في الاسلاف ثمانية وسبعين سنة  
سبعين سنة بمسجده وكان حسن الاخلاق كريما ينسخ بالاجرة وعمره اربع واربعين سنة الى خلق كثير  
قال الحاكم ما رايت الرحالة في بلد اكثر منهم اليه رايت جماعة من اندلس ومن اهل فارس على باب  
قلت سمع من جماعة من اصحاب سفيان بن عيينة وابن وهب وكانت رحلته مع والده في سنة خمس وستين  
وما تين فغاب عن بلدة خمس سنين وسمع باصم بكان والعراق ومصر والشام والحيرة ونيز ونيسور  
دول الاسلام وروايت سنة زكوة كفته وفيها مات محدث خراسان ابو العباس الاصم محمد بن يعقوب بن  
يوسف النيسابوري في ربيع الآخر له مائة سنة وقد حمل عن اصحاب سفيان بن عيينة وابن وهب سيوطي در  
طبقات الحفاظ كفته الاصم الامام المفيد الثقة محدث المشرق ابو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن عقل  
بن سنان الاموي مولاهم العقيلي النيسابوري محدث عصره بلا مدافعة ولد سنة وحدث سنان  
سبعين سنة محدث عنه الحاكم وخلق وتفرغ في الدنيا لاجازته ابو نعيم الحافظ مات في ربيع الاخير سنة  
ست واربعين وثلاثمائة انتهى في هذا ابو بكر الاصم حافظ المشهور العلم وركبهم الباطل الاشم  
قد روى هذا الحديث الهادي بنورة الى النجف الهم في وازدك النجف الموصل جهده الى الفضل الاشم  
فلا يعرف عنه الا من في اذنه صمم ولا يمتري فيه الا من في عينه ظلم ولا يطعن فيه الا من في

يطلبون

العقل

دينه واضطلم ولا يقدح فيه الا من اعتد على نفسه وظلمه ووجه باري و هم انك ابو الحسن محمد بن احمد بن تميم  
الحياط القنطري البغدادي اخو شريف راروايت بنوده خياجة سابقا از عبارات مستررك حاكم كه در وجه و هم ذكر  
شده است و در ما بعد انشاء الله نيز خواهي انت و قنطري از محبين مشايير و اثبات بخاري سفيته مي باشد عبد الكريم بن  
محمد سمعنا در النسب نسبت قنطري كفته و ابو الحسن محمد بن احمد بن تميم الحياط القنطري من اهل بغداد  
كان فيه بلس هكذا قال محمد بن ابى الفوارس حدث عن احمد بن عبد الرشيد والي قلاية الرقاشي محمد  
بن سعد العقلي و ابى اسمعيل الترمذي ومحمد بن يونس الكندي روى عنه ابو الحسن محمد بن احمد بن  
رزق و ابو الحسن علي بن احمد بن عمر المقر و ابو الحسن علي بن الحسين بن داود النعماني والحاكم ابو عبد الله  
الحافظ وتوفي في شعبان سنة ثمان واربعين وثلاثمائة انتهى في هذا القنطري جهم الباطل و علمهم  
الفارح قد روى هذا الحديث الناجي للحري السامري بنضار تمبال و رض الخضر المارح في طوطي المن قبل  
عليه اقبال الخاضع الفارح والويل لمن اعرض عنه اعراض المدبر المسارع والله اوفى بلفظه عن سوا المصالح  
وهو الوفاق للغبلة على كل منازل ومقارح ووجه شاز و هم انك ابو بكر محمد بن محمد بن تميم التميمي البغدادي  
العزوف بابن الجعفي اخو شريف طريق روايت كرده بينا خيجه علام بن شهر شوب عليه حجة كذا ما تب آل البيا  
فرموده وقال النبي علي السلام بالاجماع انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليطلب اليك رواه احمد  
من ثمانية طرق و ابراهيم الثقفي من سبعين طرق و ابي طاهر القاسمي من ستين طرق و ابي اسحاق الحارثي من اربعين طرق و ابي اسحاق  
واجله ثقتين في عام سنين ي باشد علامه جلال الدين سيوطي در طبقات الحفاظ كفته ان الجعفي الحارثي البارع فريد زمانه  
فاضي الموصل ابى بكر محمد بن عمر بن محمد بن مسلم التميمي البغدادي روى في صفة سنة ثمانين و عشرين  
الاوياب الشيوخ روى عنه الدارقطني والحاكم و ابو نعيم وهو مائة اعماله قال ابو علي ما رايت في المشايخ  
احفظ من ابن الجعفي و سمعت من يقول انه يحفظه النبي صلى الله عليه وسلم و يجيب في مثل ما لا يراه كان يفضله الجعفي  
بانه يسوق المتن بالفاظها و اكثر الحافظ يسمي في ذلك وكان له في مشايخه ثقات الرجال و اعيانهم  
مات ببغداد في رجب سنة ثمان و عشرين و علامه سخاوي در استجداب ارتقاء الغرف و نو الدين سهرودي در جواهر العقدين و رقي  
طرق حديث ثقلين تسكيت و ابى الحسن الجعفي بنوده اندروايت و راديين ضمن مثل روت و غيره حفاظ اثبات من خبيش  
وارد بنوده كما استحسن في مجلد حديث الثقلين انشاء الله تعالى في هذا الجعفي البارع عندهم في الحفاظ والافقا  
المتقدم في النقد والامعان السابق على اقرانه في هذا الميدان المستبد من بينهم بالخطر في هذا الزمان

عبد الله

روایت نمودن محمد بن یعقوب بن  
حدیث مدینه اهل علم را

روایت نمودن محمد بن یعقوب بن  
حدیث مدینه اهل علم را















في الشافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والنجف وسار ذكره في البلاد  
واخذ الفقه عن ابن شريح وله مصنفات كثيرة وهو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله كتاب  
في اصول الفقه وله شرح الرسالة وعنه انتشر مذهب الشافعي في بلاد وروى عن محمد بن جرير الطبري  
واقربه وروى عنه الحاكم ابو عبد الله ابو عبد الله بن مندة وابو عبد الله بن جرير الطبري  
صاحب كتاب التقريب الذي ينقل عنه في النهاية والوسيط والوسيط وقد ذكره الغزالي في الباب الثاني من كتاب  
الرهن لكنه قال ابو القاسم وهو غلط وصوابه القسم قال العجلي في شرح مشكلات الوجيز والوسيط  
في الباب الثالث من كتاب التمسك ان صاحب التقريب هو ابو بكر القفال وقيل ان ابنه القسم قال  
فلهذا يقال صاحب التقريب على الامام قلت ثم رايت في شوال من سنة خمس وستين وستائة وخمسة  
الكتاب لدراسة العادلية بدمشق الحسنة كتاب التقريب في ست مجلدات وهي من جساب عشر مجلدات  
وكتب عليه انه تصنيف ابو القاسم بن ابي بكر القفال الشافعي وقد كانت النسخة المذكورة المشتملة  
مسعود النيسابوري الا في ذكره انشاء الله تعالى وعليه خطه بانه وقفها وهذا التقريب غير التقريب  
الذي لسليم الرازي فاني رايت خلقا كثيرا من الفقهاء يعتقدونه هو فلهذا انبهت عليه لتقريب الذي  
لا بن القفال قليل الوجود والذي لسليم موجود يابى الناس وهذا التقريب هو الذي تخرج به الفقهاء  
بخراسان وقد وقع الاختلاف في وفاة القفال المذكور فقال الشيخ ابو اسحق الشيرازي في طبقات الفقهاء  
توفي سنة ست وثلثين وثلاثمائة وقال الحاكم ابو عبد الله المعروف بابن البيع النيسابوري انه توفي في الشافعي  
في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلاثمائة وكتب عنه ووافقه على هذا ابن السمعاني في كتاب الاسباب  
فلهذا يقال كانت ولايته سنة احدى وتسعين ومائتين وكذا قاله في كتاب الاسباب ايضا في ترجمة الشافعي والقول الاول  
ستين وثلاثمائة رحمه الله تعالى والله اعلم بالصواب وكذا قاله في كتاب الاسباب ايضا في ترجمة الشافعي والقول الاول  
قال في ترجمة القفال والشافعي نسبة الشافعيين بمجتمعتين بينهما الف هي مدينة وراء فخر سيجي في  
ارض الترك خرج منها جماعة من العلماء وهذا القفال غير القفال المذكور في سبق ذكر ذلك في العبادلة وهو متا  
عن هذا ابو القفال اسمعيل بن علي تاريخ مختصره وقال في سنة خمس وستين وثلاثمائة كفته فيها وقيل بل في سنة ست  
ستين وثلاثمائة وقيل في سنة ست وثلثين وثلاثمائة توفي ابو بكر واسمه محمد بن علي بن اسمعيل القفال الشافعي  
الفقيه الشافعي امام عصره لم يكن بما وراء النهر فمؤنه مثله رحل الى العراق والشام والحجاز واخذ الفقه عن ابن شريح

سراج

و

ابن الحسن

وروى عن محمد بن جرير الطبري واقربه وروى عنه الحاكم بن مندة وجماعة كثيرة وابو بكر القفال المذكور  
هو والد القسم صاحب كتاب التقريب الذي ينقل عنه في النهاية والوسيط والوسيط وذكره الغزالي في الباب الثاني  
من كتاب الرهن لكنه قال ابو القاسم وهو غلط وصوابه القسم وهذا التقريب غير التقريب الذي لسليم الرازي  
فان التقريب الذي للقاسم بن القفال الشافعي قليل الوجود بخلاف تقريب سليم الرازي والشافعي منسوب  
الشافعي وهو مدينة وراء فخر سيجي في ارض الترك ابو بكر محمد الشافعي المذكور غير ابي بكر محمد الشافعي صاحب العبد  
والكتاب المستظهر الذي سنذكره انشاء الله تعالى في سنة سبع وخمسة المتأخر عن الشافعي القفال المذكور  
وزمري در عبرتي خبر من غير وقائع سنة كوكفتة وفيها الشافعي القفال الكبير ابو بكر محمد بن علي بن اسمعيل الفقيه الشافعي  
صاحب المصنفات رحل الى العراق والشام وخراسان قال الحاكم كان علم اهل ما وراء النهر بالاصول واكثرهم  
رحلة في الحديث سمع ابن جرير الطبري وابن خزيمة وطبقتهما قلت هو صاحب وجه في المذهب قال الجليلي كان  
شيخنا القفال اعلم بفتنة من علماء عصره وابن الوردى ورتبة المحقق وقال في سنة كوكفتة وفيها او تلوها ابو بكر  
بن علي بن اسمعيل القفال الشافعي لم يكن في ذلك النهر في عصره مثله رحل الى العراق والشام والحجاز واخذ الفقه عن  
ابن شريح وروى عن الطبري وروى عنه الحاكم وابن مندة وكثيرا والتقريب الذي ينقل عنه في النهاية والوسيط والوسيط وذكره  
الغزالي في الباب الثاني من كتاب الرهن هو تصنيف القاسم بن القفال المذكور لكن قال الغزالي ابو القاسم وهو هو وهذا  
غير تقريب سليم الرازي والشافعي نسبة الى مدينة شافعي وراء فخر سيجي والقفال غير ابي بكر الشافعي المذكور  
صاحب الحجة والمستظهر وايضا في روضة الجنان بر وقائع سنة كوكفتة وفيها عند الحاكم ابو عبد الله وقفت  
وستين عند السمعاني وفي ست وثلثين عند الشيخ ابي اسحق الشيرازي توفي الامام النجاشي الفاضل الشهير  
المعروف بالقفال الكبير بالقفال الشافعي الفقيه الشافعي امام عصره بلا منازع وفريد دهر بلا منازع  
صاحب المصنفات المفيدة والطريقة الحسنة كان فقيها محدثا اصوليا لغويا شاعرا لم يكن بما وراء النهر  
لشافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والنجف واخذ الفقه عن ابن  
شريح وهو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله كتاب في اصول الفقه وله شرح الرسالة و  
انتشر مذهب الشافعي في بلاد وروى عن اكايل العلماء منهم الامامان الكبيران محمد بن جرير الطبري وامام  
الائمة محمد بن خزيمة واقربه وروى عنه جماعة من الكبار منهم الحاكم ابو عبد الله وابن مندة وابو عبد الله  
السلبي وغيرهم قلت هذا القفال الشافعي المذكور قد يشبه على بعض الناس بقفال وشافعي اخرين ههنا

يشبه



ذا اوضح ذلك ايضا كما اوضحت ذلك في نظيرة في الثلاثة النسخين المسميين بالاختصاص اعلم  
انهم ثلثة قفال شاشي هو هذا وقد ذكرنا عن اخذ ومن اخذ عنه وهو القاسم صاحب كتاب التقريب و  
قيل انه صاحب كتاب التقريب لا ولده ولا شك في ذلك يقال صاحب التقريب وابو حامد الغزالي قال في كتابه  
لما ذكر صاحب التقريب قال ابو القاسم فغلطوا في ذلك وقالوا صوابه القاسم والتقريب المذكور قليل الوجود  
في ايدي الناس وهناك تقريب اخري كثيرة وجوده في ايدي الناس هو لسليمان بن عيسى فخرج فقهاء خراسان الشاشي  
بشنيين بمجتمعين بينهما الف نسبة الى الشاش مدينته وراعه سمي خرج منها جماعة من العلماء واما  
ان هذا هو القفال الشاشي اعلم ان هناك قفالا اخرين شاشيا غير قفال ثلثتهم مكنون بالبر وبنسبة لثلاثتهم اسماء وروى  
ابيهما واثان في اسم ابيهما دون اسمهما القفال غير الشاشي لقفال المروزي وهو عبد الله بن احمد بن حماد  
اخذا لقاضيه حسين والشيخ ابو محمد الجويني ولدا امام الحرمين وسياق ذكره انشاء الله تعالى في سنة سبع  
واربع مائة التي توفي فيها والشاشي غير القفال هو فخر الاسلام محمد بن احمد مصنف المستظهر في شفاء النافعية  
في زمانه تفقه على محمد بن السيان الكازوني ثم لزم الشيخ ابا اسحاق وابو الصباغ بغداد وصنف وافق روى  
تدريس النظامية ودفن عند الشيخ ابي اسحق وسياق ذكره انشاء الله تعالى في سنة سبع وخمسة مائة التي توفي  
فيها فهذا الكلام فيهم قد اوضح جد احق وجد البيان تعدى القفال الشاشي المذكور في سنة خمس مائة  
وثلاثة المذکور صاحب جده المذهب من نبيه على الخلاف في ان كتاب التقريب له اولولة الامام العجلي في  
شرح مشكلات الوجيز الوسيط ذكر ذلك في كتاب التيمم قلت وانما بسطت الكلام في هذا وخرجت الى الاسهاب  
الخارج عن مقصود الكتاب فقال ان يقف عليه من يحتاج اليه من الفقهاء وسال الله تعالى التوفيق وسأله  
طريق الصواب وكل الحليمي كان شيخنا القفال اعلم لقيته من علماء عصره وفي وفاته اختلاف وراج الدين  
بن عبد الوهاب سبكي در طبقات شافعية محمد بن علي بن اسمعيل القفال الكبير الشاشي الامام الجليل احد ائمة الهدى  
ذو الباع الواسع في العلوم والبدل الباسطة والجلالة التامة والعظمة الوافرة كان اماما في التفسير اماما في التحد  
امام في الكلام اماما في الاصول اماما في الفروع اماما في الورع والزهد اماما في اللغة والشعر والعلوم محققا  
ما يورده حسن النفس فيما عذر فرده من افراد الرضا قال فيه ابو عاصم العبادي هو افضلهم الاصل  
قلما واشتهر في دقائق العلوم قد ما واصرهم بياننا واشتهر جنانا واعلاهم اسنادا وارفعهم عمادا وارفعهم عمادا  
وقال الحليمي كان شيخنا القفال اعلم لقيته من علماء عصره وقال في كتابه شعاع الايمان في الشيعة

سئل

اوضحه المتوفى

الشيخ

السادسة والعشرين في الجهاد امامنا الذي هو مراد علم من لقينا من علماء عصرنا صاحب الاصول  
والجدول وحافظ الفروع والعلل ناصر الدين بالسيف والقلم والمروءة بالفضل العلم على كل علم ابو بكر محمد  
الشاشي وقال الحاكم ابو عبد الله هو الفقيه الاديب ما عصى عماور الدهر الشافعيين واعلمهم  
بالاصول واكثرهم رحمة في طلب الحديث وقال الشيخ ابو اسحق الشيرازي كان اماما وله مصنفات  
كثيرة ليس احد مثلها وهو اول مصنف الجدل الحسن من الفقهاء وله كتاب في اصول الفقه وله  
شرح الرسالة وعنده انتشار فقه الشافعي بماوراء النهر وقال ابو الصلاح القفال الكبير علم من اعلام المذ  
مرفوع ومجمع علوم هو ما علم لها مجموع قلت القفال الكبير من ابن خزيمة وابن جبر وعبد الله المدائني ومحمد بن محمد  
الباغندي وابو القاسم البغوي وابو عروبة الحراني وطبقته هم روى عنه ابو عبد الله الحاكم وقال ورد  
بن اسود مرة على ابن خزيمة في ثانيا عند منصوره من العراق ثم ورد على ابي بكر السنن وكتبنا عنه غير  
مرة عن ابن خزيمة في اجتماعنا بخار غير مرة فكتب عنه وكتب عن بخطه وروى ايضا عنه ابو  
عبد الرحمن السلمي ابو عبد الله الحليمي ابن مندة وابو نصر عمير بن قتادة وغيرهم وذكر الشيخ ابو اسحق  
انه درس على ابن سريج قال ابن الصلاح والاظهر عندنا انه لم يدركه الى ان قال السبكي قال الشيخ ابو اسحق  
ما للقفال سنة ست وثلاثين وستائة قال ابن الصلاح وهو وهم قطعنا قلت ارجح الحاكم ابن  
وفاته في اخر سنة خمس وستين وثلاثمائة بالشاشي هو الصواب مولانا في ذكر ابن السمعاني سنة  
احدى وتسعين ومائتين فيكون عمره حين توفي ابن سريج سبع سنين ويكون قد جاوز العشرين  
موت الاشعرية على الخلاف في وفاة الاشعرية وعبد الرحيم بن حسن بن سري طبعنا في نسخة ابو بكر محمد بن علي بن اسمعيل القفال  
الكبير الشاشي احد ائمة الاسلام قال العبادي في الطبقات هو افضلهم الاصل قلما وامكنهم في دقائق  
العلوم قد ما واصرهم بياننا واشتهر جنانا واعلاهم اسنادا وارفعهم عمادا وارفعهم عمادا  
لقية من علماء عصره وقال فيه الحاكم هو الفقيه الاديب امام عصره بماوراء النهر واعلمهم بالاصول  
واكثرهم رحمة في طلب الحديث وقال الشيخ ابو اسحاق ان مذهب الشافعي في ماوراء النهر انتشر  
عنه وصنف مصنفات كثيرة ليس لاحد مثلها وقال ابن عساكر في تاريخه بلغني انه كان ماثلا عن  
الاعتدال قال في اول امره بالاعتدال ثم رجع الى مذهب الاشعرية قال السمعاني وابن الشاشي وهي  
مدينة وراء النهر سنة احد وتسعين ومائتين وتوفي بها في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلاثمائة

بالاعتدال



كذا ذكره في كتابه في ترجمة القفال وقال فيه في ترجمة الشافعي في كتابه الذي له في سنة ست و  
ستين وقال الشيخ ابواسحق انه اخذ عن ابن سريج وقال ابن الصلاح ان ما قاله الشيخ من بقاء ابن سريج قال  
عندنا خلافه وان ما قاله في وفاته وهم قطعاً قال وقد صرح المطوعي بأنه لم يدرك ابن سريج وذكرنا  
انه توفي في ذي الحجة سنة خمس وستين انتهى نقل عن الرازي في مواضع محصورة منها في باب الحقيقة واخر  
الباب الثاني من كتابه في اربعة موضوعين من اول النكاح ونقل عنه في الروضة ايضا في اخر صلق المسافر ومن  
تصانيفه كتاب اداء القضاء ومنها بحاسن الشريعة موضوع لعامة مناسبات لطيفة ومشقة على مسائل غريبة  
وهي قليلة الوجود وعندنا بكل منها نسخة وابو بكر سري في طبقات شافعية نقل عن ابن سميعيل ابو بكر الشافعي القفال  
الكبير لحد علم المذهب وأئمة المسلمين مولد سنة احدى وتسعين ومائتين وسبع من ابى بكر خزيمة  
ومحمد بن جرير وابو القاسم البغوي وغيرهم قال الشيخ ابواسحق درس على ابن سريج وجعل عليه الرازي في التذنيب  
قال ابن الصلاح اظهر عندنا لم يدرك ابن سريج وهو الذي ذكره المطوعي في كتابه وانما اخذ عن ابى الليث  
السالوسي عن ابن خزيمة قال الشيخ ابواسحق وكان اماماً وله مصنفات كثيرة ليس لاحد منها اول من  
صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله كتاب حسن في اصول الفقه وله شرح الرسالة وعنه انتشار في  
فيما وراء النهر قال الحاكم كان علم اهل ما وراء النهر يعني في اصول الفقه وادب الفقه وادب الحديث كان شيخ القفال عليه  
القبلة من علماء عصره قال النووي في تهذيبه اذا ذكر القفال في كتابه هذا واذا ذكر القفال في كتابه هذا فلو لم يذكر  
الشافعي ذكره في التفسير والحديث والاصول والكل والمرويات وذكره في الفقهيات ومن تصانيف الشافعي  
دلائل النبوة وبحاسن الشريعة وادب القضاء وغيره وتفسير كبير ما في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلاثمائة  
وذكره الشيخ ابواسحق انعمت سنة ست وثلاثين وهو هم نقل عن الرازي في مواضع محصورة منها في باب  
الحقيقة واخر الباب الثاني من كتابه في اربعة موضوعين من اول النكاح ونقل عنه في الروضة لخر صلق المسافر  
وفاضل تزيقي ودرر نية العلوم كفته واعلم ان اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء ابو بكر محمد بن علي بن اسماعيل  
القفال الشافعي الشافعي امام عصره بلامدافعة كان فقيهاً محدثاً اصولياً لغوياً شاعراً شافعيّاً لم يكن باوراء النهر  
من شافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والنجف وسار ذكره  
في البلاد واخذ الفقه عن ابن سريج وله مصنفات كثيرة في الجدل واصول الفقه وعنه انتشار مذهب  
الشافعي في بلاد روى عن محمد بن جرير الطبري واقراؤه وروى عنه الحاكم ابو عبد الله وابو عبد الرحمن

ابن سريج في كتابه في تاريخ طعن اهل

السلي جاعة كثيرة وتوفي سنة ست وثلاثين وثلاثمائة وقيل توفي في شاش في ذي الحجة سنة خمس وستين  
وثلاثمائة وشاش مدينة في ما وراء النهر سيجي في ارض الترك ومولوي صديق حسن خان معاصر داتا غني كفته  
ابو بكر محمد بن علي بن اسماعيل القفال الشافعي الشافعي امام عصره بلامدافعة كان فقيهاً محدثاً اصولياً لغوياً شاعراً شافعيّاً لم يكن باوراء النهر  
در ما وراء النهر مثل اورد وقت ابراهيم شافعيه كسي بود بسوي خراسان عراق وحجاز وشام والنجف رحلت كرده و ذكر اورد بلاد  
ووردست رفته فقه از ابن سريج گرفته مصنفات بسيار دارد وى اول كسى است كه در جلد حسن از فقهاء تصنيف كرده كتاب  
دار در اصول فقهي و تزيين شافعي در بلاد اواز وى منتشر گردیده روایت دار و محمد بن جرير طبري واز وى حاكم نيسابوري ابن  
وابو عبد الرحمن سلمي جاعة كثيرة راوى است در دقاتش اختلاف است سمعته كفته توفي سنة ست وستين وثلاثمائة وشاش  
شهر ليت وراى نه سيجي كه از وى جماعتى از علماء بارنده و اين قفال غير قفال موزيت كه ذكرش در عباد الله كشته و وى  
متاخرين قفال است و نیز مولوي صديق حسن خان در بحال العلوم كفته ابو بكر محمد بن علي القفال بن اسماعيل الشافعي  
الفقيه الشافعي اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء كان امام عصره بلامدافعة فقيهاً محدثاً اصولياً لغوياً شاعراً شافعيّاً لم يكن باوراء النهر  
لغوياً شاعراً لم يكن باوراء النهر الشافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والنجف  
وسار ذكره في البلاد واخذ الفقه عن ابن سريج وله مصنفات كثيرة في الجدل وكتاب في اصول الفقه وعنه  
انتشار مذهب الشافعي في بلاد روى عن محمد بن جرير الطبري واقراؤه وروى عنه الحاكم ابن مندة وجماحة  
كثيرة توفي سنة ست وقيل توفي في شاش سنة خمس وستين وثلاثمائة وشاش مدينة في ارض الترك سيجي في ارض  
الترك خرج منها جماعة من العلماء وهذا القفال غير القفال المروزي وهو متأخر عن هذا كذا قال ابن خلكان  
في تاريخه وفاته اعيان وغيره فاضل معمر و تاج محل كفته ابو بكر محمد بن علي بن اسماعيل القفال الشافعي الفقيه  
الشافعي امام عصره بلامدافعة كان فقيهاً محدثاً اصولياً لغوياً شاعراً لم يكن باوراء النهر الشافعيين مثله  
في وقته رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والنجف وسار ذكره في البلاد روى عن محمد بن جرير  
الطبري وروى عنه الحاكم ابو عبد الله وابو عبد الرحمن سلمي وجماعة كثيرة وقع الاختلاف في  
وفاته فقيل في سنة ست وثلاثين وثلاثمائة وقيل خمس وستين وثلاثمائة وشاش مدينة في ارض الترك سيجي في ارض  
منها جماعة من العلماء وهذا القفال غير القفال المروزي وهو متأخر عن هذا كذا قال ابو بكر الشافعي  
القفال محدث لم يحال في مسندهم الرجال في فقيههم المقول في قد روى هذا الحديث الفاضل  
للقفال في التزيين للشكل في المنير للبال في المبيط للعضال في المنشط من العقال في التيقن عن المضال في



















ان تقدیر تحریر و هو جبرهم المفید و حافظهم الحمید و هذا الخبر الشريف المجید و ذلك الحديث  
الکریم الحمید و معنی انک کل مکابر عنید و حاد ببناء صیته کل معاند مرید و مؤسس بناء  
الحق السامق المستند و مشید عماد الصدق الشاهق الاطید و الله ولی التوفیق و التکید و هو  
الموفق بلفظه المحفوظ بالتأکید و التشدید و جبرست و انهم انکه ابو عبد الله عیبه الدین محمد بن  
محمد بن محمد بن بطة العکبری البطلی ابن حدیث شریف را بشش طریق روایت نموده القاشندی که ابن  
شیمر شوب علیه الرحمه در مناقب آل ابی طالب فرموده و قال النبی علیه السلام بالاجماع ان امدینه العلم  
و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب رواه احمد من ثمانية طرق و ابراهیم الثقفی من سبعة طرق و  
ابن بطة من ستة طرق و ابن بطة از اجله حدیثین حذاق و اما فی مسندین باقی سنیه است و محاسن باعه  
و محمد ناصر و برناط کتاب السناب عبد الکریم بن محمد السعفی و طبقات محمد بن عبد الله الشافعی الشیخ بن ناصر الدین  
و تراجم الخطاط مرزا محمد حبشی و اوضح و طاهر است و از اول و اخری بر این کتاب اعتماد و اعتبار ابن بطة علی فخر آنست که بر تنبیه  
باب انهم تشدد و تضل و تغت و تفوت من هاج بروایات و متک و متثبت شده که در حدیث فی مجلد حدیث الطیر  
و کافی است برای اثبات جلالت و نبالت ابن بطة که از شیوخ ان مشایخ سبوت شاه ولی الله و المخطاط میباشند که  
حضرش بر اتصال سند خود با ایشان حمد الهی فرموده و ایشان را از مشایخ اجله کرام و ائمه قاده اعلام و از جمله مشهورین  
من بن الحرمین المحرمین و مجمع علی فضله من النخافین و انموده که استعرف انشاء الله تعالی فی مجلد حدیث التنبیه بالتفصیل  
فمن ابن بطة حافظهم الحوال و باریعهم الرجال و المشد و دالیه الرجال و المضروب الیه اباط  
الابال و قد روی هذا الحديث المنیر للبال و المنیر للبلبال و بطرق ستة فتعالی رب اصحاب  
المکر و الادغال و ورد عا لریع اصحاب الحنع و الاحتیال و فالتعرض له بالطعن و الاحمال و بالتقصیل  
له بالقدح و الاعلال و فی فی العسف و الضلال و موغل فی موامی الحیف و الا یغال  
و جبرست ام که مشتمله بر وجه عیدیه است انکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الموروف بالجامع حدیث مذکر العلم را  
بطرق متعده روایت نموده و بایست تمام تصحیح ان فرموده چنانچه در کتاب المستدرک علی الصحیحین که نسخ  
عیدیه آن از نظر تحریف گذشته و دو نسخه آن وقت تحریر یافتن فی حاضر است یعنی حدیث ابو العباس محمد  
بن یعقوب ثنا محمد بن عبد الله محمد بن عبد الله محمد بن عبد الله الموروف بالجامع حدیث مذکر العلم را  
علا عن محمد بن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امدینه العلم

و علی بابها فمن اراد المدينه فلیات الباب هذا حديث صحيح الإسناد و له من جراه و ابو الصلت ثقة  
مأمون فانی سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب بن الناری یقول سمعت العباس بن محمد الدوري یقول  
سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت الهروی فقال ثقة فقلت لیس قد حدث بن ابی معویه عن الحسن  
ان امدینه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقة مأمون سمعت ابا نصر احمد  
بن سهل الفقیه القبانی امام عصره بخارا یقول سمعت صالح بن محمد بن جریب الحافظ یقول و سئل  
ابی الصلت الهروی فقال دخل یحیی بن معین و نحن معه علی ابی الصلت فسلم علیه فلیا خرج  
فقلت له ما تقول رحمك الله فی ابی الصلت فقال هو صدوق فقلت له یروی حدیث الاعمش  
عن مجاهد عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم ان امدینه العلم و علی بابها  
فمن اراد العلم فلیا قما من بابها فقال قد روی هذا اذ انک الفیدی عن ابی معویه عن الحسن  
که رواه ابو الصلت حدیثا یصحه ما ذکره الامام ابو زکریا یحیی بن معین ابو الحسن محمد بن احمد  
بن تمیم القنطری ثنا الحسن بن فہم ثنا محمد بن یحیی بن النضر بن ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابی جعفر  
عن الحسن بن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امدینه العلم  
مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدينه فلیات الباب قال الحسن بن فہم حدیثا کہ ابو الصلت  
الحدیث عن ابی معویه قال الحاکم لیس فی هذا العلم ارا الحسن بن فہم بر عبد الرحمن ثقة  
مأمون حافظ و هذا الحديث شاهد من حدیث سفین الثوری باسناد صحیح حدیثی ابو بکر محمد  
علی الفقیه الامام الشافعی القفال بخارا و اناسالته حدیثی النعمان بن حرون البلیدی ببلید من اصل  
کتابه ثنا احمد بن محمد بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفین الثوری عن عبد الله بن عثمان بن شیم  
عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی قال سمعت جابر بن عبد الله یقول سمعت رسول الله صلى الله عليه  
وسلم یقول ان امدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب ازین عبارت مرسله شارت واضح  
مورخ است که حاکم در اثبات و تصحیح حدیث شریف و ارغام و تبکیب جابر عنیف مسامی جمیل فرموده و بوجه متعده  
زنگ شہادت ارباب عتق از قلوب اهل انصار زوده اول انکه یحیی بن شریف را بسند متصل خود از ابن عباس  
روایت کرده دوم انکه تصریح میرسد بودن ان صحیح الاسناد نموده سوم انکه بابها علم خراج شیمین از حدیث شریف را  
راه استوارک بر ایشان پیوده چهارم انکه بنص واضح ابو الصلت هروی را که روی حدیث از ابو جریب است















فردوسی گفته اند بیت سکه کاغذ سخن فردوسی طوسی نشاند که کافر هم گریه چسب از جمله فردوسی نشاند اول از بالای  
کری بر زمین آمد سخن داد و گشتش گرفت و بر سر کرسی نشاند و عزیزی دیگر راست بیت در شعر سر تن پیمبر اند  
هر چند که لایبی بعدی به اوصاف مقصیده و غزل به فردوسی و انوری و سعدی به انصاف نیست که مثل مقصاید انوری  
مقاصد خاقانی را توان گرفت باندگی کم و زیاده و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه  
اتما مثل اوصاف و سخن گذاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد و میتوان بود که شخصی این سخن را مسلم ندارد  
و گوید شیخ نظامی را در نیابید بیضا است و درین سخن مضائقه نیست و شیخ نظامی بزرگ بوده و سخن او بلند و متین  
بر معانیست اما از راه انصاف مایل در هر دو شیوه نکو کن و نمیرد به حکم برستی گو باریا اسم فردوسی حسن بن اسحق  
بن شاه مست و در بعضی سخن این شاه تخلص میکند و از دقایقین طوس بوده و گویند از قریه رزان است  
من اعمال طوس و بعضی گویند سوری بن مخرکه او را عمید خراسانی می گفته اند و در روستاق طوس کاریزی و  
چهار باغی داشته فردوسی نام پدر فردوسی باغبان آن فرزند بوده و وجه تخلص فردوسی آنست و العبد  
علی الراوی ابتدای حال فردوسی آنست که عامل طوس بدو جور و بیاد میگرد و شکایت عامل از طوس بفرزین رفته  
و مدتی در گاه سلطان محمود تردد میکرد و مهم او تمشتی نیست و بخرج الیوم در ماند آخرش شاعری پیشه ساخت  
قطعه و مقاصد بیگفت از عام و خاص وجه معاش بدو میرسد و در سر او آردی صحبت استاد عمری میبوی و از غایت  
جایه عمری او را این آرزو میسر نشد تا روزی بحیایه خود را در مجلس عمری گنجاند و در آن مجلس سجده و فرخی که در  
شاگرد عمری اند حاضر بودند استاد عمری فردوسی را چون در وای شکل دید از روی طرافت گفت ای برادر در  
مجلس شعر شاعری میگویند فردوسی گفت بنده را درین فن اندک مایه شرمی هست استاد عمری گفت چون  
عارض تو ماه نباشد روشن شعری گفت مانند گل بود گلشن به فرخی گفت مفرکانت همی کند گداز از جوشن  
فردوسی گفت مانند سان گویو در جنگ پیش به همگان از حسن کلام او تعجب کردند و استاد عمری فردوسی گفت  
زین باگفتی مگر ترا در تاریخ سلاطین قونی هست گفت بل تاریخ ملوک و پادشاهان عمری او را در ابیات و اشعار  
مشکله امتحان کرد فردوسی را در شیوه شاعری و سخنوری قادیان گفت ای برادر معذرت دارد که فصل شعر را  
و او را صاحب خود ساخت سلطان عمری را فرموده بود که تاریخ ملوک بحکم البقیه نظم در آورد و عمری از  
کثرت اشتغال به باخا میگرد و میتوان بود که طبعش بر نظم شاهنامه قادر نبوده باشد و چسبک را در آن روز کار نیافته  
که اهل این کار بوده باشد القصه فردوسی پرسید که توانی نظم شاهنامه گفت فردوسی گفت بل انشاء الله

عمری از بعضی خرم شد و فی الحال بعضی سانسید که جوانی خراسانی آمده بسیار خوش طبع و بر سخنوری قادر  
گسان بنده آنست که از عهد نظم تاریخ عجم بیرون تو اندام سلطان گفت او را گو که در مدح من چند بیت  
بگوید عمری فردوسی را بحد سلطان اشارت کرد فردوسی چند بیت در مدح سلطان گفت بیهوده و بیست  
از انجمله است چه چو کوک لب از شیر مادر بست به زنگواره محمود گوید بخت به سلطان بغایت ازین بیت  
خوش آمد و فردوسی را فرمود تا بر نظم شاهنامه قیام نماید گویند که او را در سر بوستان خاص فرمود تا حجره کن  
دادند و شاه به وجه معاش مقرر کردند و مدت چهار سال در خط غزنین بنظم شاهنامه مشغول بود و بعد از آن  
حاصل کرد که بطن بود و بنظم شاهنامه مشغول باشد مدت چهار سال دیگر بطوس ساکن و باز بفرزین رجوع کرد چهار  
شاهنامه را بنظم آورده بود و بعضی سلطان سانسید و مقبول نظر کمیایا خاصیت سلطانی شد و باز بر طبق اول بکار  
مشغول شد و سلطان گاه گاه او را نوازش و تفقدی فرمودی و مرئی او شمس الکفاهه خواجه احمد بن حسن  
بود و مدح او گفتی و التفات بایا که جمله خاصان سلطان بود و نمیکرد بایا ازین معنی تافه شد و از روی سعادت  
در مجلس خاص بعضی رسانید که فردوسی را فاضلی است و سلطان محمود درین مذہب بغایت صلب بوده در  
نظم هیچ طائفه دشمن ترا از رفته نبوده اند خاطر سلطان ازین سبب بر فردوسی متغیر شد روزی او را طلب نمود  
و از روی عتاب گفت که تو قمری بودی بفرایم تا ازیر پائی فیلان هلاک کنند تا جمیع قمری را عبرت باشد فردوسی  
فی الحال در پائی سلطان افتاد که من قمری نیستم بلکه از اهل سنت و جماعتم و بر من افتاد که ده اند سلطان  
فرمود که مجتهدان بزرگ شیعه از طوس بده اند اما من ترنجشیم بشرط آنکه ازینا بهر رجوع نمائی بعد از آن از سلطان  
بر اسان شد و در حق او نیز بندگان کشت بهر کیفیت که بود کتاب نظم شاهنامه با تمام رسانید و او را طمع آن بود  
که سلطان در حق او همان بزرگ بجای آورد مثل ندیمی مجلس خاص و اقطاع چون خاطر سلطان بدو گران شده  
بود صلیک کتاب شاهنامه شصت هزار درم نقره انعام فرمود که بتی را درم نقره باشد و فردوسی بغایت این انعام  
را در حق خود حقیر دانست اما بستد و باز ارشد و بحکام در آمد و بیت هزار درم بر جامی او و بیت هزار درم نقاعی  
خرید و بیت هزار درم مستحقان قسمت نمود خود را در شعر غزنین مخفی ساخت و بعد از آن بحکله کتاب شاهنامه  
را از کتابدار سلطان بدست آورد و چند بیت در مذمت سلطان بدارج الحاق کرد و بیت چندی سال بر دم نشینا  
سجده که شاه بخشد و راج و گنج به اگر شاه را شاه بودی پدر به بر بنهادی مرا تلج زری چو اندر تبارش بزرگی  
نبود به نیارست نام بزرگان شود و باقی این ابیات شعر قی عظیم دارد و نوشتن تمام احتیاج نبود و فردوسی

فردوسی

از مدح



مرت چهار ماه در غزنین متواری بود و بعد از آن مخفی بخراسان آمد و در خانه ابوالعالی صحاب چنگ گاه بسر برد و گاه بیرون  
بمقتضای دوسی میسریدند و در شهر نامندی میکردند فردوسی خود را بمشقت تمام بطوس رسانید و در آنجا نیز بخت  
بودن اهل عیال و اقربا را وداع کرد و عازم رستم رانده و بخین اسپهبد جرجانی از قبل منوچهر بن قابوس حاکم رستم ران  
بدیناه آورد و سپهبد او را مرعائی کرد و از فردوسی ابیات جو سلطان ابیک صد شصت مثقال طلا بخرید که از  
شاهنامه محو سازد و او اجابت کرده دیگر بار بطوس رجوع نمود و پسری بروستولی شده بود و در وطن مالوف متواری بود  
وقتی سلطان در سفر سهند نامه ملک ملی بنوشت و رواج احمد بن حسن محمدی کرد که اگر جواب نبرد و فتنه مراد ما بدیر  
چیت خواجه این بیت از شاهنامه خوانده اگر جرجام من آید جواب من و گزیدیدان افراسیاب سلطان را  
رقعی پیدا شد گفت در حق فردوسی جفا و کم عنایتی کردم ای احوال او چیست خواجه محل تقریب یافت بعضی رسانید  
که فردوسی پیر و عاخر و ستمند شده و در طوس متواری بوده سلطان از غایت عنایت و شفقت فرمود تا دوازده  
نیل بار کرده کرده جهت انعام فردوس و بطوس فرستاد و در میان شتران نیل بدر و از راه رود بار طوس همان بود و بیرون فتن  
جنازه فردوسی بدر و از راه رزان همان بعد از آن جهات تسلیم خواهرش کردند قبول نکرد و از غایت زهد گفت ع  
مراجعال سلاطین چو احتیاجی نیست و وفات فردوسی در شهر سمرقند احدی عشر و اربعه بوده و قبر او در شهر  
طوس است بحسب مزار عباسیه و الیوم مرتبه شریف او مستقیم است و زوار را بدان التجاست چنین گویند که شیخ ابوالقاسم  
کرکائی علیه السلام میفرمود فردوسی نماز نکرد که او مدح محوس گفته آن شب خواب دید که فردوسی را در بهشت عدن در جات  
عالیست از و سوال کرد که این درجه بچه یافتی گفت بدان یک بیت که در توحید گفتم اینست بیت جهان را بلند و پستی تو  
ندام چه هر چه هستی توئی انتهی کلام السمرقندی ثبت و الحیدر الله و د و د و ان الخطاب الحیدر المیود و  
فی نقرضه لهذا الحدیث بالانکار و الحیدر و تلقیه بالاعراض و الصد و د و قد ادبی علی سلطان اصحاب  
الزیغ و الم و د و د و علی صندید ذوی البغی و الحیدر و د و بلغ فی السماء العصبیه الی اقصى الغی و العنود  
و حصل فی غلواء الحیة علی خیب المحر و الکفر و وجه سی و چهارم آنکه طراز الحدیث ابو بکر احمد بن موسی  
بن مردویه الاصبهانی حدیث مدینه العلم را از جناب التمام صلی الله علیه و اله وسلم بواسطه جناب امیر المؤمنین  
علیه السلام و ابن عباس و ابی بنی اسود بن جناد و غیره نقل نموده است و خود آورده عن علی رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم انما مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و منینه  
علی ما نقل عنه بسند خود آورده عن ابن عباس قال قال رسول الله علیه و سلم انما مدینه العلم و علی بابها

فمن اراد العلم فلیات الباب و روایت کردن این مرد و حدیث شریف را بر روایت ابن عباس از افاده  
علامه شوکانی نیز ظاهر است که استغفر فیما بعد انشاء الله تعالی و ابن مردویه از اجله حفاظ مشهورین و اما فی القاط  
معروفین سنی می باشد جلالت شان و علو مکان او بر ناظر کتاب الانساب سمعانی و معجم البلدان یا قوت حمی  
و کتاب المناقب اخطب خوارزم و تذکره الحفاظ و غیره و ابن القیم حنبلی و تاریخ ابن کثیر شامی طبقات شافیه  
سبکی و حصین شمس الدین جزیری و طبقات الحفاظ سیوطی و شرح مواهب لدینه زرقانی و کشف الظنون  
مصطفی بن عبد الله قسطنطینی و رساله اصول حدیث خود مخاطب نیز ان واضح و الا حست و اکثر عبارات این کتب  
انشاء الله تعالی و جمله ای مذکور میشود فی هذا ابن مردویه طراز حدیث مدینه العلم و د و علم حفاظ هم  
الفخام و قد روی هذا الحدیث لمبهر النظام و و اثر هذا الخبر المحصف العصام و بطریقین عن سید  
الانام و علیه و اله الا ان الحیة و السلام و فلا یطعن بینه بعد وایه ابن مردویه الا المارد الذی  
من الدان خصام و و لا یفقد فیه غیب علیا الا مریانه فی بید الغوایه و هام و وجه سی و چهارم آنکه  
تاج الحدیث ابو نعیم بن عبد الله الاصبهانی حدیث مدینه العلم را در کتاب معرفه الصحابه اخراج نموده عبد الرحمن بن ابی بکر  
سیوطی در جمع الجوامع گفته انما مدینه العلم و علی بابها ابو نعیم فی المعرفه عن علی و نیز سیوطی و سایر قول جلی  
فضائل علی گفته الحدیث السادس عشر عنه ای عن علی کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله  
علیه و سلم قال انما مدینه العلم و علی بابها اخبر ابو نعیم فی المعرفه و روایت کردن ابو نعیم حدیث شریف را  
در کتاب المعرفه از افاده ابو نعیم و کتاب الکفا و مزاج و در نزول الابرار و مفاتیح النجا و تحفه المسبحین نیز  
واضح و ظاهر میشود و نوادر الدین سلیمانی نیز از اردو ریتیم نقل کرده که استوف فیما بعد انشاء الله تعالی و وجه سی و پنجم  
آنکه ابو نعیم خباب امیر المؤمنین علیه السلام را بقب باب مدینه العلم و العلوم مدح نموده که مال ثبوت و حتمیت این حدیث  
شریف بر اصحاب الباب واضح و ظاهر فرموده چنانچه در حلیه الاولیاء ترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته سید الفوق  
محبوب المعجوبات مدینه العلم و العلوم و اس مخاطبات و مستنبط الاشارات رایه المصنفین و نور  
المطیعین و ولی المتقین و امام العادلین اقدمهم اجابزه و ایمان و اقومهم قضیه و ایقان و اعظمهم حلالا  
و اوفرهم علما علی بن ابیطالب علیه السلام قد فی المتقین و زینه العارفين المبنی عن حقائق التوحید  
المشیر الی الوامع علی التقرید صاحب لقلب العقول و الاسالستول و الاذن الواعی و العبره الوافی فقاً  
عبد القن و وفی من فنون الحق فذم الناکثین و وضع القاسطین و دمع المارقین الا خیر فی دین الله







ابراهيم الثقفي من سبعة طرق وابن بطه من ستة طرق والقاضي الجعاني من ستة طرق وابن  
شاهين من اربعة طرق والخطيب التارنجي من ثلاثة طرق ويحيى بن معين من طريقين وقد رواه  
السمعي والقاضي الماوردي والموصل السكوني والباقر بن محمد بن ابي الحسن باوردي از اعظم فقهاء مشايير وانا فخر  
نباي نهارير سنيه لوده عبد الكريم بن محمد سمعاني وكتاب الانساب گفته الماوردي بفتح الميم والواو  
سكون الراء وفي اخرها الدال المهملة هذه النسبة الى بيع الماوردي وعمله واشتهر بجماعة العلماء بصفه  
النسبة لان بعض احباده كان يعمل ويبيعه منهم اقضى القضاة ابو الحسن علي بن محمد بن جيب  
البصري المعروف بالماوردي من اهل البصرة سكن بغداد وكان من وجوه الفقهاء الشافعيين وله  
تصانيف عدة في اصول الفقه وفروعه وغير ذلك وجعل الميه ولاية القضاء ببلدان كثيرة وسكن  
بغداد في درب الزعفران وحدث عن الحسن بن علي بن محمد الجعفي صاحب خليفة وعن محمد بن عبد بن زحر  
المنقري ومحمد بن المعلى الازدي وجعفر بن محمد بن الفضل البغدادي وسمع منه ابو بكر احمد  
بن ثابت الخطيب الحافظ وجماعة اخرهم ابو العزاحم بن عبيد الله بن كادس العكري قال  
الخطيب كُتبت عنه وكان ثقة ومات في شهر ربيع الاول من سنة خمسين واربعمائة  
ودفن من الغد في مقبرة باب حرب وكان قد بلغ ستا وثمانين سنة وعمر الدين بن الاثير في تاريخ كامل  
سنة خمسين واربعمائة گفته وفي سلخه يعني ربيع الاول في قاضي القضاة ابو الحسين علي بن محمد بن جيب الماوردي في القضاة  
وكان اماما وله تصانيف كثيرة منها الحاوي وغيره في علوم كثيرة وكان عمه ستا وثمانين سنة وكان من رويات الاعيان  
ابو الحسن علي بن محمد بن جيب البصري المعروف بالماوردي الفقيه الشافعي كان من وجوه الفقهاء الشافعية وكبارهم اخذ  
الفقه عن ابي القاسم الصيمري بالبصرة ثم عن الشيخ ابي حامد الاسفرائيني ببغداد وكان حافظ للذهب وله فيه  
كتاب الحاوي الذي لم يزل يطلعه احد الاوشم له بالتبصر والمقر التامة بالذهب فوض اليه القضاء ببلدان كثيرة  
واستوطن بغداد في درب الزعفران روى عنه الخطيب ابوبكر صاحب تاريخ بغداد وقال كان ثقة وله من التصانيف  
غير الحاوي تفسير القرآن الكريم والفتاوى وادب الدين والدينا والاحكام السلطا وقانون الوزارة وسياسة  
والاقتناع في المذهب وهو مختصر وغير ذلك وصنف في اصول الفقه والادب منفع الناس به وقيل انه  
لم يظهر من تصانيفه في حياته شيئا وانما جمعها كلها موضع فلما دُفِنَ قال لشخص ثوبه الكتب  
التي في المساريف كلها تصانيفه وانما لم يظهرها الا في الجندية خالصة لله تعالى يشبهها كدر فاذا اعانت الم

ووقعت في الزرع فاجعل يدك في يدي فان قبضت عليها وعصرتما فاعلم انه لم يقبل مني  
شي مني فاعمد الى الكتب والقها في دجلة ليلا وان بسطت يدي ولم اقبض على يدك فاعلم اني  
قبلت واني قد ظفرت بما كنت ارجوه من النية الخاصة قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت  
يد في يده فبسطها ولم يقبض على يدي فعلت انها علامة القبول فظهرت كتبه بعدة وذكر  
الخطيب في اول تاريخ بغداد عن الماوردي المذكور قال كتب اخي الى من البصرة وانا ببغداد  
طيب الهواء ببغداد يشوقني قد ما اليها وان عاقت مقادير فكيف صبري عنها الان اذ  
جمعت طيب الهوايين ممدد ومقصود قال ابو العزاحم بن عبيد الله بن كادس انشدني ابو الحسن  
الماوردي قال انشدنا ابو الخير الكاتب الواسطي بالبصرة لنفسه هجرى قلم القضاء بما يكون  
فسيان التحرك والسكون في حين منك ان تسعى لرزق في يرزق في غشاوته الجحش ويقال  
ان ابا الحسن الماوردي لما خرج من بغداد ارجعا الى البصرة كان ينشد ابيات العباس بن الاحنف  
المقدم ذكره وهي اقمنا كارهين لها فلما كاد الفناها خرجنا مكرهينا وما حيا بلبلنا ولكن  
امر العيش فرقة من هونيها خرجت اقمنا كانت لعينيه وخلفت الفدادينها رهينا وانما قال  
ذلك لانه من اهل البصرة وما كان يوش مفارقتها فدخل بغداد اذ كادها لها طابت له بعد  
ذلك ونسب البصرة واهلها فشق عليه فراقها وقد قيل ان هذه الابيات لابى محمد المنزلي  
بما وراء النهر قاله السمعي والله اعلم وتوفي يوم الثلاثاء سلخ شهر ربيع الاول سنة خمسين  
واربعمائة ودفن من الغد في مقبرة باب حرب ببغداد وبعده ست وثمانون سنة رحمه الله تعالى  
والماوردي نسبة الى بيع الماوردي هكذا قاله السمعي ومحمد بن احمد ذهبي وروى في خبر من غير درو  
خمسين واربعمائة گفته والماوردي اقضى القضاة ابو الحسن علي بن محمد بن جيب البصري الشافعي  
مصنف الحاوي والاقتناع وادب الدنيا والدين وغير ذلك وكان اماما في الفقه والاصول في  
بصير العربية ولفظا بكثرة ثم سكن بغداد وعاشر ستا وثمانين سنة ثقة على القسم الصيمري بالبصرة وعلم  
ابو حامد ببغداد وحدث عن الحسن بن علي بن محمد الجعفي صاحب خليفة الجعفي وروى عنه ابو العزاحم بن كادس في خبر من غير درو  
سنة كورة گفته واقضى القضاة ابو الحسن علي بن محمد بن جيب البصري الشافعي صاحب التصانيف وعبد بن سعيد في رواية الجعفي وقال في  
گفته وفيها الامام النعمان بن الحسين البصري البصري الشافعي مصنف الحاوي الكبير النفيس











الذی هو کالجمل الحیان و البارد للظمان فلا یصل عنده الا العامة السکران و لا یجحد عنه الا العامة  
الملک العدوان و الله العاصم عیوب مجاهد الحیة و الخزان و هو الکواکب قطع مہامہ الا خفاق و الحما  
و وجه جمل و وجه دوم و وجه سوم از وجه اول  
چنانچه در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا الحسین بن علی الصمیم قال حدثنا احمد بن علی الصمیم قال ثنا  
ابراہیم بن احمد بن احمید قال حدثنا محمد بن عبد الله ابو جعفر الحنفی قال حدثنا جعفر بن محمد البغدادي  
قال حدثنا ابو معوية عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يقول ان امينة العلم على بابها فمن اراد العلم فليأت الباب و نیز در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا احمد بن  
محمد العیسی قال ثنا عبد الله بن محمد الشاهد قال ثنا ابو بكر احمد بن قاده الطحان قال ثنا ابو عبد الله احمد  
بن محمد بن يزيد بن سليم قال حدثني رجاء بن سلمة قال حدثنا ابو معوية عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امينة العلم على بابها فمن اراد العلم فليأت الباب و نیز در تاریخ  
تاریخ بغداد و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا احمد بن محمد بن الخطيب قال ثنا احمد بن محمد بن سابط قال حدثنا  
عمر بن اسمعيل بن محمد قال ثنا ابو معوية الضري عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم ان امينة العلم على بابها فمن اراد العلم فليأت الباب و نیز در تاریخ بغداد  
علی ما نقل عنہ گفته حدیثنا محمد بن احمد بن رزق قال اخبرنا ابو بكر مكرم القاضي قال حدثنا القاسم  
بن عبد الرحمن الانباري قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سليمان بن ميسرة الهروي قال  
حدثنا ابو معوية عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان امينة العلم على بابها و وجه جمل و دوم آنکه خطیب این حدیث شریف از حدیث جابر نیز روایت کرده  
چنانچه در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بكر بن  
قال ثنا ابو الطيب محمد بن عبد الصمد قال قال ثنا احمد بن عبد الله ابو جعفر المكتبي قال اخبرنا عبد الرزاق  
قال ثنا سفيان بن عيينة عن عثمان بن عيسى عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية وهو خذ بيك هذا امير البرة وقال الفجرة منصور  
و فخذ من خذله عبد الله عليه السلام و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بكر بن  
شريف از حدیث جابر نیز روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا عبد الله بن محمد

مجاهد

بن عبد الله حدثنا محمد بن الخطيب عن ابي جعفر الحسين بن جعفر الخثعمي عن ابي عبد الله بن يعقوب حدثنا يحيى بن  
بشير الكندي عن اسمعيل بن ابراهيم الحمدي عن ابي اسحاق علي الجارضي عن علي بن عامر بن ضمرة عن ابي قال قال رسول  
صلى الله عليه وسلم ان امينة العلم على بابها و وجه جمل و وجه دوم آنکه خطیب این حدیث شریف از حدیث جابر نیز روایت کرده  
چنانچه در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا احمد بن محمد بن عبد الله ابو جعفر الحنفی قال حدثنا جعفر بن محمد البغدادي  
قال حدثنا ابو معوية عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يقول ان امينة العلم على بابها فمن اراد العلم فليأت الباب و نیز در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا احمد بن  
محمد العیسی قال ثنا عبد الله بن محمد الشاهد قال ثنا ابو بكر احمد بن قاده الطحان قال ثنا ابو عبد الله احمد  
بن محمد بن يزيد بن سليم قال حدثني رجاء بن سلمة قال حدثنا ابو معوية عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امينة العلم على بابها فمن اراد العلم فليأت الباب و نیز در تاریخ  
تاریخ بغداد و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا احمد بن محمد بن الخطيب قال ثنا احمد بن محمد بن سابط قال حدثنا  
عمر بن اسمعيل بن محمد قال ثنا ابو معوية الضري عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم ان امينة العلم على بابها فمن اراد العلم فليأت الباب و نیز در تاریخ بغداد  
علی ما نقل عنہ گفته حدیثنا محمد بن احمد بن رزق قال اخبرنا ابو بكر مكرم القاضي قال حدثنا القاسم  
بن عبد الرحمن الانباري قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سليمان بن ميسرة الهروي قال  
حدثنا ابو معوية عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان امينة العلم على بابها و وجه جمل و دوم آنکه خطیب این حدیث شریف از حدیث جابر نیز روایت کرده  
چنانچه در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بكر بن  
قال ثنا ابو الطيب محمد بن عبد الصمد قال قال ثنا احمد بن عبد الله ابو جعفر المكتبي قال اخبرنا عبد الرزاق  
قال ثنا سفيان بن عيينة عن عثمان بن عيسى عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية وهو خذ بيك هذا امير البرة وقال الفجرة منصور  
و فخذ من خذله عبد الله عليه السلام و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بكر بن  
شريف از حدیث جابر نیز روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنہ گفته اخبارنا عبد الله بن محمد

ثان الله خلقني  
وعليتا من صم



















الانی انشاء الله تعالی و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت جلالت و شتبار کتاب فردوس الاخبار مثل خود و یلی عمده  
الکبار از تصریحات اعظم محققین و التبار واضح و آشکار است از افاده خود و یلی طاهر است که هرگاه او اهل زمان  
خاص اهل بلد خود را ملاحظه فرمود که از حدیث اسانید آن اعراض کردند و جاهل معرفت صحیح و مستقیم گردیدند و کتب  
و اسفاری که اثر درین میا و حدیث تصنیف کرده بودند و سانسیدی را که ایشان در دفع الرض و مسکن و حلال و طرم  
و آداب و صایا و امثال و مواعظ و فضائل اعمال جمع نموده بودند ترک گفتند و بقصص و احادیث مخدومه و الاسای  
که نقله حدیث آنرا شناخته بودند و بر احدی از اصحاب حدیث مقرون شده بود مشتغل شدند و موضوعاتی که قصص  
وضع نموده بودند بر آیفتن قطبیان در مجالس طراقت طلب نمودند و یلی کمال حمیت ایمانی درین کتاب خود زیاده از  
دوازده هزار از احادیث صفار از صحاح و غرائب افراد و صحف مرویه ثبت نمود پس بنایت و صنوع ثابت  
که این احادیث مجموع در فردوس الاخبار بسیار معتد و معتبر است که یلی آنرا برای صرف اهل زمان خود از موضوعات  
و اکاذیب محضه و پس اگر گفته اند که حدیث مدینه العلم غیر آن از مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام که در آن کتاب مذکور  
یافته معاذ الله از اکاذیب و موضوعات است لازم آید که یلی عین غرض خود را قوت کرده با جتر جریه عظیمه نشر موضوعات  
سستی و بال بکمال شده باشد و از صد سند فردوس پس و یلی واضح است که یلی احادیث کتاب فردوس را از مسو  
خود تخریج کرده و ادعای تحقیق مستیقین بود که اکثر آن بلکه عامه آن را احادیث مسنده است و در مصنفات حفاظ ثقات و مجموع  
اثره اثبات ثبت است و نیز از آن واضح است که آن کتاب نفیس غریز الوجوه و مضمون پرست و جامع می باشد و در  
نبویه و نوایب جمعه و محاسن کثیره را صیبت آن با قیاس رسیده و تحت رفاق به تخط آن غلب گردیده و نیز از آن پیداست  
که در اسلام مثل آن کتاب نفیسیلا و توبیحا تصنیف شده و از قیام الایام ترصیف او ترتیب بسوی آن سبقت نکرده  
شد گو یا هر فضلی از آن فضول حقه مر و اید است که از لالی منظومه و در مکتونه معلوم است و یا طبله و اشده عطار  
که بنا قبا مشک مشحون است و نیز از آن آشکار است که یلی بسیاری از عجایب اخبار و غرائب احادیث جمع کرده که در اکثر  
از کتب یافته نمیشود پس آن کتابی الحقیقه مثل فردوس است که حق سبحانه و تعالی در وصف آن میفرماید فیها ما تشتهون  
و قلنا لا یحییون نیز از آن وضوح است که در زمان پس و یلی نسخ آن متکثر گردید و در بیان عباد بشارت رسیده باین حدیث که  
بلده از بلاد عراق و کوره از اقطار آفاق باقی نماند مگر آنکه علمای آن بر تحصیل آن مواظبت میکردند و ائمه آن بر  
اشترای آن اقبال ملازمست می نمودند و فضلالی آن بر قرأت و حفظ آن مداومت و شتند و در ریاض محاسن آن  
طواف و دوران میکردند و از ثمار فوائد آن اجتنامی نمود پس سیر کرد آن کتاب سیستمر بهر بلده و بهر بوب کرد

محبوب ریح در بر و جبر و استحسان میکردند و اثر ائمه و حفاظ و استفاد می نمودند از آن علما و وعظ و استطاب  
میکردند و از آنجا بر فضل و ارتضا می نمودند از آن کایس بلغا بسبب ثبات آن و بذل میکردند و ملک غایت استکمال آن  
برای خزانة خود و از روضه الفردوس مدعی عهد انبیا است که کتابی دروس اخبار بحری از بحر فوائد و کثر از کنوز لطائف که  
مشحون است بحقائق الطائیه و مخزونه در حدائق فضول آن با مصطفویه با وصف کثرت فوائد و شمول عواید و اقرب بود که  
انوار آن منطفی و آثار آن منطس گردد باین سبب استخراج نمود علی همانی از فقر محرومان شرف جوایز را و جید از اغصان ریاض آن  
الفن آنرا از افضلیت من روایه الدلیلی بعد لحاظ ماسره هو و ابنه و علی الحمیدانی من فضائل کتبه  
ان الحیث الشریف من احادیث التي هي مذکوره فی مصنفات الحفاظ الثقات و مجموعات الائمة  
الاثبات و انه من الغر و الدل النبویه و الفوائد الجمه و المحاسن الکثیره و انه مما طنت به الافاق  
و تناقت في تحفظه الرفاق الغیر ذلك من المحامد المجلیه الباهره و المفخره العلیه الزاهره و به  
پنجاه و دوم آنکه احمد بن محمد بن العاصی حدیث مدینه العلم را حق قول جناب التماسی علیه السلام و آنکه در آن کتاب از  
ثبوت و تحقق آنرا در مقام احتجاج و استظهار آورده و آن نیز بنده خود کرده و اثبات و طرق تیر بر آن نمود و چنانچه در وزن  
در ذکر جناب امیر المومنین علیه السلام بنیا علیهم السلام ذکر نمائیم ابینا آدم علیه السلام اما آدم علیه السلام فافق  
المشایبین المرفوضی بنیه علیه السلام بغيره اشیا عا و لها بالحق و الاثبات بالکمال و الثالث بالضا و الزوجه و الا  
بالترجیح و الخلقه و الخامس بالعلیم و الحکمه و السادس بالذهن الفطنه و السابع بالامر بالمعروف و النواهی  
بالاعداء و الخلقه و التاسع بالوفاء الوصیه و العا بالاولاد و العتره و در مقام تفصیل این بیانات و اما  
العلم و الحکمه فان الله تعالی قال لا دم علیه السلام و علم آدم الاله و کلها بفضل بالعلم العباد الذین کان  
لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون و استحق بذلک منهم السجود له فکما لا یطیعون جهلا و الغلام  
فکذلک لم یصمد لم یفضل بالعلم مفضل و کذلک حال من فضل بالعلم فاما من فضل بالعباده و اما  
مفضل لا العباد بما یسقط عن درجه العبادة ان کما معصا عنها او توان فیها تغافل عنها فیسقط  
فضله و لذلک قیل بالعلم و علی و لا العالم نیز و لا یز و من ذلک و سجن الوصف لله سبحانه بالعلم  
و العالم و فساد الوصف بالعباده و لا الذلک من علی بنیه علیه السلام بقول و علیک ما لم تکن یفعل و کانت  
فضل الله علیک عظیم فکما فضل علیه بالعلم و در بیان اکرمه به من الخصال و الاصل و اما فی  
البدل و الا فو کذلک لم یرضوا الله علیه فضل بالعلم و الحکمه فکما جمیع الائمة ملخصا لخالقها و المصطفی و الله



اجمعين ولذلك وصفه الرسول عليه السلام بهما حيث قال يا علي ملئت علما وحكمة و  
ذكر في الحديث عن المرتضى رضوان الله عليه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان ذات  
ليلة في بيت ام سلمة فذكرت اليه بالغداة فاذا عبد الله بن عباس بالباب فخرج النبي صلى الله عليه  
عليه وسلم الي المسجد وانا عن عبيدة وابن عباس غزيرة فقال عليه السلام يا علي ما اول نعم الله قال ان  
خالقه فالحسن خلقى قال ثم ما اذا قال ان عرفني نفسه قال ثم ما اذا قال قلت وان تعد وانعمة الله لا  
تخصوها قال ف ضرب النبي صلى الله عليه وسلم يده على كفي وقال يا علي ملئت علما وحكمة  
ولذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها  
وفي بعض الروايات انا دار الحكمة وعلى بابها اخبرني  
شيخنا محمد بن احمد رحمه الله قال حدثنا ابو سعيد الرازي قال فرغ علي بن الحسن بن محمد بن محمد بن  
القزويني بهما في الجامع وانا اسمع قال حدثنا ابو داود بن سليمان بن وهب القرافي قال حدثني علي بن  
موسى الرضا قال حدثني ابي موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي بن الحسين عن ابيه  
بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا  
مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب ولهذا الحديث طرق اخر ذكرها في  
فصل خصائص المرتضى رضوان الله انشاء الله وجل وجبه نجاه وسوم انك نيز عاصمي ايضاً شريف راجع  
اورده وانراحتم قول جناب سالتاب صلى الله عليه وسلم انك نيز عاصمي ايضاً شريف راجع  
جناب امير المؤمنين عليه السلام بابنا عليه السلام گفته ذكر مشابه د اودزي الايد صلوات الله و  
سلامه عليه ووقعت المشابهة بين المرتضى رضوان الله عليه وبين داود عليه السلام بتمامه  
اشياء اولها بالعلم والحكمة والثاني بالتفوق على اخوانه في صغر سنه والثالث بالمبارزة لقتل  
جالوت والرابع بالغدر معه من طالوت الى ان اوثقه الله ملكه والخامس بالانه المحمود  
والسادس بتسليم الجوامع والسابع بالولد الصالح والثامن بفصل الخطاب عاش عليه السلام  
مائة سنة وملك اربعين سنة وهو داود بن اساور مقام تفصيل ابن مشابهة گفته واما فصل الخطاب  
فقوله وايتناك الحكمة وفصل الخطاب ذكر عن ابي موسى الحامض قال فصل الخطاب الحكمة بين  
الخصمين وقيل معناه اصابة الحجة وقيل معناه ايجاد تفصيل كلاما بين الامين وقيل هو

ان المبينة على المدعى واليمين على المدعى عليه قيل هو ان يفصل القضاء بين المتخاصمين فذلك لك المرتضى  
رضوان الله عليه اولى من فصل الخطاب كما ذكرناه في معنى قوله عليه السلام انا مدينة العلم وعلى بابها  
وفي فصل قضائه وجبه نجاه وسوم انك نيز عاصمي ايضاً شريف راجع  
جناب امير المؤمنين عليه السلام بابنا عليه السلام گفته واما الاصل الذي سماه بهما رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ذكرناها  
فانما سيد العرب سيد البرية وقائل الفجرة واليعسوب الصند الاكبر الفارق العضد وفارس العرب  
سيف الله وقائل الناكثين للمارقين والفاطمين لكل مؤمن ومؤمنة والرفيق وشيخ المهاجرين و  
الاخصار وابن العم والنخس واللحم الدم والشعر البشر ومفرج الكرب واسد الله والوصي وخير  
الوصيين وخير الاوصياء وسيد المسلمين وامام المتقين وقائد الغر المحجلين والخليل والوزير والحليقة  
ومنجي الموعود وقاضي الدين باب مدينة العلم وباب الحكمة ووالله والسعيد والصالح  
والذليل ودر مقام تفصيل ابن اسما گفته واما باب مدينة العلم فانه اخبرنا محمد بن ابي بكر يارحمه الله قال  
فيما احبنا ابو حفص بن عمر قال اخبرنا ابو بكر بن اسحاق قال اخبرنا العباس بن الفضل قال  
حدثنا ابو الصلت الهروي قال حدثنا ابو معوية عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها انتهى في نسخة  
الهادي الى فتح الصواب باوضح الدلالة حيث ثبت من احتجاج العاصمي الحاضر للشرح والنبالة  
وروايته لهذه الخبر المأثور المحفوظ بالجلالة ان الحديث الشريف مراد به معدن الرسالة  
والاخبار الثابتة عند ارباب العلم الموصوفين بالفضل والمثالة في فهمه بالكذب والاختلاق  
صنيع المجاهد المنهكين في الغي والنذالة وسوم بالزور والافتعال ديدن المعاند المستعصين  
بسوء النسبة والقالة وجبه نجاه وسوم انك نيز عاصمي ايضاً شريف راجع  
حما وجزا وبقينا كمر شارة نيز عاصمي ايضاً شريف راجع  
گفته في مناقب زوج النبوت وابن عم الرسول ابي الحسن والحسين المبارز الكرار غير الفارغ  
الجيش سيد المهاجرين والاخصار امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم الله وجهه من اهل عليا  
فقد استمسك بالعمرة الوثقى الذي انزل تعالى في شأنه انا وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين







والامام ابو حنیفه والشافعی والعقل والعلم والعشق والقلب والتصوف وصفه البشرى  
الشیخ خة وغیر الغفلة والحكمة والشوق وصنعة الافلاك والربیع ومدح بھرام شاه  
ومدح ولده دولت شاه والحكم والامثال فرغ من نظمہ ثلثة اربع وعشرين وخمسائة  
وراء نسخہ عتیقة مدتیقة الحقیقة کثیرة نجف حاضرت ابن عبارت مرقوم میباشد قد وقع الفراغ من تنقیق  
هذه النسخة المتبركة الیمنیة المعظمة المحترمة العبدیة الرشیدة العلیة الحلیة الشیخة  
على آیات القرآنیة والاحادیث النبویة والاقتوال الصفیة والحکما الزکیة الکافیة لحل الشکلا  
الوافیة لیان العویصات الکافلة لتبیان انواع التشبیہ واصناف الاستعارات الختیة  
على سلاسة اللفاظ البدیعة ونفاسة المعانی المنیعة المنظومة بنظم یتترعقد اللؤلؤ  
من انتظام بدائعها المنشورة بنشر یتنظم سلك النخل للورد عند ابتسام روائعها الموصوفة  
المعروفة المسماة بجمیة الحقائق کاشفة قناع الدقائق المنسوبة الى الامام الھمام  
مقبول الخوام العوام عنام المعرفة مطر الرحمة المفضل بالفضائل الانسیة  
والشمائل القدسیة المختص بالمواهب الجليلة والمراتب العلیة المتکاتب بأداب اختیاره  
الابصار المھذب باطوار الاحرار والابرار العالم بصاحبة القرآن وبلاغته الماھر بطائفة  
الفرقان وبراعته الواقف فی اللغة والمعانی والفقه الحکیم المداوی امراض قلوب الابرار  
الاکامہ الذاکر فی مصنفه المنة والتحمید والتزید والتوحید والمبین لغت غیر البریة والھ  
القنیة واصحابه النقیة واحبابه الزکیة الواصف للعقل والعقلاء والعلم والعلماء الملک  
للعشق واهل العرفان الذام للغفلة والنسیان اللذین یتسولیان على الانسان الخیر جالات  
الاعداء والاحباب کاشف احوال الاعیار والاصحاب المنسوبة کیفیات الحركات السماویة  
المداخ للسلاطین الجامعین للکمالات الانسانیة الفاخر التصنیف نادر التالیف لا ھو  
شمس سماء الرافعة قمر افلاک الکرامۃ ممدوح الفصحاء محموق البلاغۃ تاج الادباء سراج العرفاء  
العارف الوثوق الصادق الصدوق المحاذق الحذوق الحکیم الامھی الخیر العارفین حضرت حکیم سنا العرف  
نوره الله مرقدہ وبرد الله مضجعه وھو الذی وصفه سلطان العارفین وارث حقائق کمال  
للمرسلین معشوق الاولین والاخرین سیدنا ومولانا جلال الحق والحق والدين محمد بن محمد بن محمد بن

فی بدو العبادۃ من التسمی والکرامۃ والبرودہ والایمان علی انما ذکرنا لفظنا ناکار و جہا یلیتہما انہ

على

على

سنة ۱۰۰۰

المکرمی المبحی الروی من زیار الله صدور السالکین بلطائف البھیة ونور قلوب العارفین  
بمعارفه الشھیة فی المنشوی الاولوی الاعلوی المعنوی افاض الله علينا من انوار عباراتھا  
السنیة ووقفنا لاقتباس اسرار اشاراتھا الشھیة فی تاریخ السابع من شهر ربیع الاول  
فی سنة التسعین الالف من الهجرة النبویة المصطفویة علی صاحبھا افضل الصلوات  
اکمل التحیات فی البلیة المتبركة المسماة بقیة الشاه ورضانہ الله تعالی عن الکسوف والفتور وسبعة  
واربعین یوماً یبداً ضعف عباد الله القوی المتین المستعین فی کل الامور من الله المستعان  
الغفور قیام الدین القاضی العثماني حفظه الله تعالی عن الوسواس الشیطانی واوصله  
الى المقام العرفانی واعناہ عن لذائذ الدھر الفانی بالقاضی صلاح بن القاضی شهاب الدین  
بن القاضی محمد بن القاضی شمس الدین بن القاضی عالم بن القاضی نجم الدین بن القاضی  
ابو الفضل بن القاضی تاج الدین بن القاضی اسمعیل المعروف بنجم الدین بن القاضی معری  
بن القاضی شمس الدین الذی قر له وفوضه امیر مائه وسلطان اوانه خدمة قضاء القصبۃ المتبركة  
المسماة بامیة می د نکر المتعلقة بالبلدة المعظمة المسماة بکرمینو المضافة الى المدینة المشہورة  
باودة بالشیخ صلاح الدین الذی جاء من الولاية وتوطن فی القصبۃ المعروفة المسماة بسترکه  
وکان ولیامر اولیاء الله عز وجل بن الشیخ اسمعیل بن سلطان العارفین زید السالکین وارث  
حقائق کمال المرسلین معشوق الاولین والاخرین حضرت ابو الحسن سنا السقطی بن المغلس البانی بن  
امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه ولغلس ابنان جبارۃ وھو محمد بن شہر  
وٹس بن السقطی المشہور بالکمالات فی الافاق برد الله مضجعهما ونور الله ضیچھما  
من النسخة المتبركة المصححة التي كانت مملوكة لعطريف الدوران جلال  
الاولان نجبة الدھر صفوة العص معدن الخلق والاحسان مخزن الفتوة والامتنان  
مقبول جناب الملك الغریز المنان المختص بالمواهب الجليلة والمراتب العلیة محمد جابر سید الله  
تعالی مادار اللیالی والا یام وکر الشہور والاعوام بجرمة النبی والھ الکرام وجہ بجاوه وشم  
اکمل ابو منصور شہر دار بن شہر دار بن شہر دار بن فناخر الدلیلی حدیث مدینه العلم را در سند الفردوس  
روایت کرده الفاوانستی کہ شہر دار بن شہر دار بن شہر دار بن فناخر الدلیلی حدیث را در کتاب الفردوس و سند الفردوس کتابیت

ابی

السری

السری



الشيخ وادى الى ان احدث كتاب الفروع و من الخور و امه اسانيد ذكر كرهه چنانچه علامه مناوى در فيض القلم  
الفتنه قولد يلى في مستند الفروع و من السمي باثر الخطاب المخرجه على كتاب الشهاب و الفرد و من للاهام  
عماد الاسلام ابى شجاع الديلى الفه محدث و الاسانيد مرتب على الحروف ليسهل حفظه و اعلم  
باز انما بالحروف المخرجه كذا و مستند لولده سيد الحفاظ ابى منصور شهيد دارين شيرويه  
خرج سند كل حديث تحتها و سماه ابانة الشهادة و معرفة كيفية الوقوف على ما في كتاب الفرد و  
من علامات الحروف و فضائل جليده و محاربه شهيد دارين يلى بزناظر كتاب المناقب الخطب خوارزم و كتاب  
في طبقات شافعية تاج الدين سبكي و طبقات شافعية جمال الدين اسنوى و طبقات شافعية تقي الدين اسد  
و مقاليد الاسانيد ابو مهدي نعلابي و بستان الحديثين خود خطاب و اتحاد النبلاء مولوى صديق حسن خان معاصر واضح  
و لا حست و كافي است برائى اثبات عظمت و جلالت و سمو و نبالت او كذا كبر محققين و اعظم منقادين و انجذرات  
او را بلقب جليل سيد الحفاظ يادى نمائند و باين صفت عظيمه كه بمصدق كل الصديقين جوف الفرائد او را مى ستايند  
و ليس يعازب عن المسعن الناقد و المبرم من الاتقان المعاهد ان الطالعون في مروي و يا مثل  
هذه العلم الواقد و عادم للراى فاقده و القادح فيها مضطغن لزيغ حاقده و المرتاب فيها  
غارضى سنة الغفلة راقده و وجه نجاه و مستند انكه عبد الكريم بن محمد بن منصور بن محمد التميمي السمعاني  
حديث مدينة العلم بايقين و جزم و قطع و حتم ثابت كرده كه بلا تردد و اوتيا ب على رغم المنكرين الا و شيا ب  
امير المؤمنين عليه آلا و السلام من الملك الوهاب رالقب مبارك باب مدينة العلم ياد كرده چنانچه در كتاب الاسباب  
كه نسخ عديده ان بغايت رب الارباب بنظرين خادم طلاب سيدة ميفرمايد الشهيد بفتح الشير المعجزة  
و كذا الهاء و سكن الياء المعجزة بنقطتين من تحتها و فى آخرها الدال المصممة الشهمر هذا الالهيم  
جماعة من العلماء المعروفين قتلوا و غرقوا بالشهيد اظهروا باب مدينة العلم و رجحانه رسول الله  
الشهيد بالشهيد الحسين بن سعيد شيا بان اهل الجنة و كان يكنى ابا عبد الله انتهى بقدر المطلق و الحمد لله  
المنان و حيث وضع الحق و بان و ظهر من انجلى ابايمان و زنا استلال اصحا الايقان بهذا الشاهد العلى الشا  
النير البرهان و لا اظن ان احدا من خطى بالفهم و الامعان و يستريب بعد سماع كلام علامه  
سمعان و فى كذب حلفاء الاضغان و وجهت ذوى الحقد و الشنان و الذين لها الكوا على  
تكذيب رشاد للبعث الى الانس و الحبان و صلوا الله و سلامه عليه و آلهما مختلفه الملو ان

شباب

و جلالت فضائل و مناقب فواصل و زواجر مفاتر و فواخر آثار سماعى نرد اكابر منقادين قوم زباده از انست كه  
استيفائى ان توان كرد شطرى از ان بزناظر تاريخ كامل و مختصر الانساب ابن اثير و تاريخ محب الدين ابن الخبار  
و وفيات الاعيان ابن خلكان و مختصر الوفا السمعيل بن على الايوبى و تمتة الخبير المظفر المعز و باين البورى  
و تذكره الخط و غير دول الاسلام محمد بن احمد بن سبكي و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و طبقات شافعية تاج الدين سبكي  
و طبقات شافعية جمال الدين اسنوى و طبقات الحفاظ محمد بن عبد الله المشقى الشهير بـ ابن ناصر الدين و طبقات شافعية  
تقى الدين اسدى و طبقات الحفاظ سيوطى و تاريخ خميس حسين يار بكبرى و مدينة العلوم فاضل الزينقى و كشف الظنون  
مصطفى بن عبد الله القسطلطى و تراجم الحفاظ ميرزا محمد خاشانى و ابجد العلوم و تاج مكل و اتحات النبالة  
مولود صديق حسن خان معاصر مخفى و محجب نيت نظر بختصار در پنجايه بعض عبارات اقتصار مير و د شمس الدين محمد  
بن احمد بنى و تذكره الحفاظ الفتحة السمعاني الحافظ البارع العلامة تاج الاسلام ابو سعد عبد الكريم  
بن الحافظ تاج الاسلام معين الدين ابنه بكر محمد بن  
العلامة المجتهد ابى المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن احمد بن جعفر  
التميمي السمعاني المروزي صاحب المتصانيف ولد في شعبان سنة ست و خمسمائة و حمله و الله  
الى نيسابور في آخر سنة تسع فلقى بمحضوة المعتمد عبد الغفار بن محمد الشيرازى و عيسى بن محمد  
الشمس و عقد و حضر بمصر على ابى منصور محمد بن على باقلا الكراعى فمات ابوا سنة عشر و تروى مع  
اعمامه و اهله و حفظ القرآن و الفقه فوجب اليه هذا الشان و عنى به و رحل الى اقاليم النائية  
و سمع من ابى عبد الله الفراوى و زاهر الشحامى و طبقتهم ما بين نيسابور و الحسين بن عبد الملك الخلال  
و سعيد بن ابى الربعاء و طبقتهم ما بينهم ان و ابى بكر محمد بن عبد الباقي الانصارى و طبقتهم ببغداد  
و عمر بن ابراهيم العلوى بالكوفة و ابى الفتح المصيصى بدمشق و بنجارا و سمرقند و بلغ و عمل  
المعجم فى عدة مجلدات و كان ذكيا فاضلا سراج الكتابة مليحها درس و افاقى و وعظ و امله  
و كتب عن دت و درج و كان ثقة حافظا حجة واسع الرحلة عدلادينا جميل المسير حسين  
الصبيح كثير الخط و قال ابن النجار و سمعت من يذكر ان عدلادينا سبعة الاف شيخ و هذا  
لو يبلغه احد و كان مليح المتصانيف كثير الشئ و الاسانيد لطيف المزاج حريفا حافظا واسع الرحلة  
ثقة صدوقا ديناسم منه مشايخه و اقاربه و حدث عنه جماعة قلت روى عنه و الله عبد الرحيم



مفتي مرقا وأبو القاسم وعبد الوهاب بن سكينه وعبد الغفار بن منين  
وأبو روح عبد المعز بن محمد الهروي وأبو الضوء شهاب المستداني والافتخار عبد المطلب الجلي  
وأبو الفتح محمد بن محمد الصائغ وخلق ذكر تصانيفه نقل أسماء ابن النجار منها الذيل على تاريخ  
أربعمائة طاقة تاريخ مرقا وخمسة مائة أدب الطلب مائة وخمسون طاقة الأسفار عن الأسفار خمس  
وعشرون طاقة الأملاء واستقراء خمس عشرة طاقة معجم البلدان خمسون طاقة معجم الشيوخ ثمانون  
طاقة تحفة المسافر مائة وخمسون طاقة الهداية خمس وعشرون طاقة غرر العزلة سبعون طاقة  
الأدب استعمال الحسب خمس طاقات المناسك ستون طاقة الدعوات أربعون طاقة الدعوات النبوية  
عشرة طاقة غسل اليدين خمس طاقات أفانير السابيين خمس عشرة طاقة دخول الحجاز خمس عشرة طاقة  
صلاة التسبيح عشرة طاقات النجاة است طاقات تحفة العيد ثلاثون طاقة فضل الذيل خمس  
طاقات الرسائل والوسائل خمس عشرة طاقة صوم الأيام البيض خمس عشرة طاقة سلوة الأحياء  
خمس طاقات التحبير في العجم الكبير ثلاثمائة طاقة فطر العوام الساكني الشام خمس عشرة طا  
مقام العلماء بين يدي الأمراء إحدى عشرة طاقة المساواة والمصاحفة ثلاث عشرة طاقة ذكرى  
جيب رحل وبشرى مشيب نزل عشرون طاقة الديار الخمسة مائة طاقة فوائد الموائد مائة طا  
فضل الثلاث طاقات وفيات للتأخير خمس عشرة طاقة الأمالي ستون طاقة بحار بحور البحار  
عشرون طاقة تقديم الجفان إلى الضيفان سبعون طاقة صلاة الضحى عشر طاقات الصدق والصدقا  
الريح في الصجارة رفع الأرتاب عن كتابة الكتاب أربع طاقات النزوع إلى الأوطان خمس وثلاثون طاقة  
تخفيف الصلاة في طاقين لقبة المشتاق إلى ساكن العراق أربع طاقات مكنية أبو سعد ثلاثون  
طاقة فضائل الشام طاقين فضل ياسين في طاقين وقد ذهب أبو سعد البيت المقدس و  
زاره والنصارى يومئذ ولأله وذكر في كتاب التحبير ترجمه شيوخه فافاد وإجماد طاعة مات  
في ربيع الأول سنة اثنتين وستين وخمسة مائة بمصر وله ست وخمسون سنة ونيز في ربيع  
من غردورق سنة اثنتين وستين وخمسة مائة كفته والحافظ أبو سعد السمعاني تاج الإسلام عبد الكريم  
بن محمد بن منصور المزي محمد المشرق وصاحب التصانيف الكبيرة والرحلة الواسعة عاش  
ست وخمسين سنة سمع حضوره من السجور وأبي منصور الكركي رحل بنفسه ولثلاث

الغرام

بعية

عشرون سنة فتبع من الفراءى وطبقته بنيسابور وهرارة وبغداد وأصبهان ودمشق وله  
معجم شيوخه في عشر مجلدات وكان حافظا ثقة مكثرا واسع العلم كثير الفضائل طريفا لطيفا  
متبحرا نظيفا نبيل شريفا كوفي في غرة ربيع الأول بمصر وجيخاه ومفتي مرقا  
بن أحمد بن إسحاق الخوارزمي المكي المعروف بأخطب خوارزم حديث مدينة العلم وأبناؤه وأبناؤه وأبناؤه  
باب المدينة رازجمله القاب جناب أمير المؤمنين عليه السلام ذكر فرموده جياخندركتاب المناقب كمنع عديده أن از  
نظر قاصر نشه بعد ذكرنا في أنجب كفته الألقاب له هو أمير المؤمنين ويعسوب الدين المسلمين  
ومبيل الشراك والمشركين وقاتل الناكثين والفاستين والمارقين ومول المؤمنين ومبيل هارو  
والمقتضى ونفس الرسول وأخوه وزوج البتول وسيف الله المسلول وأبو البسطين وأبناؤه  
وقاتل الفجرة وقتيل الحجة والنار وصاحب اللواء وسيد العرب وخاصف النعل وكان شرف  
الكرب الصدوق الأكبر وأبناؤه وأبناؤه وذو القرنين والهادي والداروق والواعي  
والشاهد وباب المدينة وبيضة البلد والولي والوصي وقاضي دين الرسول ومفتي  
وعده وجيخاه ومفتي مرقا أنه أخطب خوارزم حديث مدينة العلم وأبناؤه وأبناؤه وأبناؤه  
علم جناب أمير المؤمنين عليه السلام أن جياخندركتاب المناقب كمنع عديده وأبناؤه وأبناؤه  
علم جناب أمير المؤمنين عليه السلام أن جياخندركتاب المناقب كمنع عديده وأبناؤه وأبناؤه  
الخوارزمي قال أخبرنا شيخ القضاة اسمعيل بن أحمد الواعظ قال أخبرنا أبو بكر أحمد بن الحسين  
البيهقي قال أخبرنا أبو الحسن محمد بن الحسين بن داود العلوي رحمه الله قال أخبرنا محمد  
بن محمد بن سعد الهروي الشعماني قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الشافعي قال حدثنا  
أبو الصلت الهروي قال حدثنا أبو معوية عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا مدينة العلم وعلى بابها فمن أراد العلم فلينأ بالباب  
وجه شصتم أنه خطيب فضل الثالث فصل سادس عشر كتاب المناقب كفته روى أن أمير المؤمنين علي  
بن أبي طالب أرسل إلى معاوية وسله الطرمح وجريه بن عبد الله الجلي وغيرهما قبل مسير  
إلى صفين وكتب إليه مرة بعد أخرى يحثه عليه ببيعة أهل الحرمين له وسوايقه في الإسلام  
لئلا يكون بين أهل العراق وأهل الشام محاربة ومعاوية يعتل بدم عثمان ويستغفر

النيسابوري



بذل لك جمال اهل الشام واجلاف العرب ويتميل طلبه الدنيا بالاموال والوليات و  
كان يشاور في اثناء ذلك ثقائه واهل مودته وعشيرته في قتال علي عليه السلام فقال له  
اخوة عتبة هذا امر عظيم لا يتم الا بعمر بن العاص فانه قريع زمانه في الدهاء والمكر يجند و  
لا يجند وقلوب اهل الشام مائله اليه فقال معاوية صدقت ولكن يجب علينا فاحاف  
ان لا يجين في فقال اخذ عه بالاموال ومصر فكتب اليه معاوية من معاوية بن ابي سفيان خليف  
عثمان بن عفان امام المسلمين وخليفة رسول رب العالمين ذي النورين خنجر المصطفى علي  
ابنته وصاحب جيش العسرة ويبرر ممة المعدم الناصر الكثر الخاذل المحصول في منزله  
المقتول عطشا وظلما في محرابه المعبود باسيات الفسقة الى عمرو بن العاص صاحب رسول الله  
صلى الله عليه وسلم وثقته وامير عسكره بذات السلاسل المعظم رايه المنفحة تدبيرة اما  
قلن يخفي عليك احتراق قلوب المؤمنين وما يصيبوا به من الفجعة بقتل عثمان وعار التكب  
به حارة حسدا وبغيا باقتناعه من نصرته وخذلانه اياه واشلاء الغاغة عليه حتى قتلوه  
في محرابه فيا لها من مصيبة عمت جميع المسلمين وفرضت عليهم طلب ماله من قتله و  
انا ادعوك الى الخط الاجر من الثواب النصيب وفر من حشر الباب بقتال من اوى قتلة  
عثمان واحله جنة المأوى فكتب اليه من مشهور العاص صاحب رسول الله صلى الله  
عليه وسلم الى معاوية بن ابي سفيان اما بعد فقد وصل كتابك فقراته وفهمته فاما ما  
دعوتني اليه من خلع ربيعة الاسلام من عنقي والتمس في الضلالة معك واعانت اياك على  
الباطل واخرط السيف على جبه علي بن ابي طالب عليه السلام وهو اخو رسول الله صلى  
الله عليه وسلم ووصيه ووارثه وقاضي دينه ومنج وعك وزوج ابنته سيدتنا اهل  
الجنة ابو البطحان الحسن والحسين سيد شباب اهل الجنة واما ما قلت من انك خليفة عثمان  
صدقت ولكن تبين اليوم عرك عن خلافة وقد بويغ لغيرك وزالت خلافتك واما ما عظمته  
ونسبتني اليه من صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم واني صاحب جيشه فلا اغتر بالركبة  
ولا اميل بها عن الجلة واما ما نسبته ابا الحسن اخا رسول الله صلى الله عليه وسلم ووصيه الى الحسد  
البغي على عثمان وسميت الصحابة فسقة وزعت له اسلامه على قتله هذا غواية ويحك يا معاوية

رضي الله عنه

رضي الله عنه

رضي الله عنه

اما علمت ايا حسن بذر نفسه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم وبات على فراشه  
وهو صاحب السبق الى الاسلام والهجرة وقد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم  
هو مني وانا منه وهو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وقد قال فيه رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يوم غد يرخم الامم كنت موكلا فعلى مولاه اللهم وال من والاه  
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وهو الذي قال فيه عليه السلام يوم خيبر  
لا عطين الالية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله وهو الذي قال فيه عليه السلام يوم الطير اللهم  
ايتني باحبت خلقك اليك فلما دخل اليه قال والي والي وقد قلل فيه يوم النضير على امام  
البرية وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله وقد قال فيه علي فليكن من بعدي  
واكد القول عليك علي وعلى جميع المسلمين وقال اني خلف فيكم الثقلين كتاب الله عز وجل  
وعترتي وقد قال انما مدينة العلم وعلي بابها وقد علمت يا معاوية ما اتزل الله تعالى من  
المتلوات في فضائل التي لا يشترك فيها احد كقول تعالى يؤفون بالنذر واما وليكم الله ورسوله  
والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون افسن كان على بيته من  
ربه ويتلوه شاهد منه رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه وقال الله تعالى لرسوله عليه  
السلام قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى وقد قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترى  
ان يكون رسلك سلمي حربا حربي وتكون اخي ولي في الدنيا والاخرة يا ابا الحسن من احبك فقد  
احبني ومن ابغضك فقد ابغضني ومن احبك ادخله الله الجنة ومن ابغضك ادخله الله النار  
وكتابتك يا معاوية الذي كتبت هذا جولة ليس مما يجند به من له عقل او دين والسلام  
انتهى فالحم لله على توفيقه وهدايته وتسييره وكفايته حيث ثبت من افادات الخطيب  
الخطباء الممدوح بالمدائح الجليلة المستينة والمنثني عليه بالمناقب الجميلة الرضية ان حديث  
باب المدينة من الروايات التي هي بالقبول والتسليم قرينة ولاخبار التي لا يطعن فيها الا  
ارباب الحقد والضغينة وانه مما اثبتته عمرو بن العاص في محاجة معاوية معهما عليه  
من العناد والداد والمراء والهجاج والبغضاء الدفينة والشحناء المبينة للاصفياء  
المطهرين الذين هم لخدمة المتسكين احصاف سفينة وخطب خوارزمي ازاك برقة في مومنين واجله



سبها في سنيها اعظم فضلاي ماهرين واقام كلامي بارعين وثقات مشاهير مخبرين واشبات نهار مخبرين  
بوده بداح فزهره ومناقب مبهرة ومحاسن شارقة ومفاخر بارقة بطون اسفار قوم مملو شجون ست وقسموا  
وعلو فخر او برمتيج افادات اساطين اعيان ومحرره عالي شان مثل ابو حامد محمود بن محمد بن يحيى الصالحاني  
وعما الدين محمد بن محمد الكاتب الاصفهاني والفتح ناصر بن عبد السيد بن علي الطرزي ومحمد بن محمود بن الحسن  
البغدادى المعروف بابن النجار وجمال الدين علي بن يوسف بن ابراهيم القفطي والمويد محمد بن محمود بن محمد الخوارزمي  
والوعد محمد بن يوسف الكنجي وشمس الدين محمد بن احمد بن يحيى وجمال الدين محمد بن يوسف الرزدي و  
صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي وعبد القادر بن محمد القرشي ومحمد بن احمد بن علي الفاسي واحمد بن ابراهيم بن  
علي الصنعائي المعروف بابن الوزير وشهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل وعلي بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف  
بابن الصباغ المالكي وجلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر سيوطي ونور الدين علي بن عبد الله السهمي وشمس الدين  
محمد بن علي بن يوسف الشافعي الصالح وشهاب الدين احمد بن محمد بن علي بن حجر المكي وكمال الدين بن فخر الدين  
جهمي ومحمود بن سليمان الكفوي واحمد بن الفضل بن محمد باكثير المكي وعبد الله بن محمد الميمني وولي الله الكهنوي وخو  
طوب الشافعي وفتحها ووجه شخصت ويكلم الله ابو القاسم علي بن حسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر  
الدمشقي حديث مدينة العلم بطرق عديدة روايت مؤوده جنان محمد بن يوسف بن محمد الكنجي در كفا لطالب  
كفته اخبرنا العلامة قاضي القضاة ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضي القضاة محمد بن هبة الله  
بن محمد الشيرازي اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القاسم بن محمد السمرقندي اخبرنا ابو القاسم  
بن مسعدة اخبرنا اخبرنا بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن عبد الله بن النعمان بن هرون البليدي  
ومحمد بن احمد بن المؤمل الصغير وعبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن يزيد  
المودب حدثنا عبد الرزاق بن عيسى بن عبيد الله بن عثمان بن جثيمة عن عبد الرحمن بن جهمان  
قال سمعت جابر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية وهو  
الحديبية علي بن ابي طالب وهو يقول هذا امير البرية وقال الفجر منصوص من نصرة و  
مخدول من خذله ثم مد بها صوته وقال انا مدينة العلم وعلي بابها فمن ابدا العلم فليأت  
الباب قلت هكذا رواه ابن عساكر في تاريخه وذكر طرق عن شيوخه انتهى فاذنيت ان ابن  
عساكر زوى هذا الحديث الشريف الفاخر فخر طرقة عن مشايخه الا كابر فلا يكذب ولا

الحاج احمد الجار والمعاد الحاسر والمحاقد البائر الذي لا يدري الذائب من الخفاش  
ولا يخاف نكال ذي البطش الشديد القاهر ولا يبالى من الاقضية صاحبه المنقذين الا كابر  
ولا يحتفل مظهره ونقصه ووقاحته لدى المنصفين الحائزين الجاهل الماثر ولا يكتفى  
من وضوح نصبه واعتدائه وجفائه وشقائه عند الجهادة الحاوين لمعالي المفاخر و  
عساكر ازمنه كبر وفقهائى عالي فخر ومشاهير اعظم مفاخر واقامهم بوجه مداح وناشر ومحاسن مفاخر او برناظر  
مجمع الادب ايا قوت حموى واسماء الرجال جامع مسانيد الى حنيفه تصنيف محمد بن محمود الخوارزمي ووفيات الاعيان  
ابن طحان ومختصر في اخبار البشر ابو الفداء الايوبي وجملة المختصر في الوردى وذكره الحفاظ وعبر في خبر من غير دول  
علامه في ذمى ومراة الجنان عبد الله بن اسعد يافعي وطبقات شافعية عبد الوهاب سبكي وطبقات شافعية عبد الرحيم  
اسنوى وطبقات شافعية ابو بكر بن احمد بن قاضي شعبة الاسدي وطبقات الحفاظ بلال الدين سيوطي و  
تاريخ خميس حسين بن محمد بن حسن الديار بكرى ومدينة العلوم الزينقي وارجح العلوم وراج مكي واثبات النبلاء مولوى  
صديق مرخان معاصر مخفى ومجتبى نيت درخاير بعض عبارات الكفاير وداين خلكان در وفيات الاعيان  
كفته الحافظ ابو القاسم علي بن محمد الحسن بن هبة الله بن الحسين بن عبد الله بن الحسين  
المعروف بابن عساكر الدمشقي الملقب ثقة الدين كان محدث الشام في وقته ومن اعيان  
الفقهاء الشافعية غلب عليه الحديث فاشتهر به وبالغ في طلبه الى ان جمع منه ماله  
يتفق عليه ودخل وطوف وجاب البلاد ولقى المشايخ وكان رفيق الحافظ ابو سعد عبد الكريم  
البيضاوي في الرحلة وكان حافظا دينيا جمع بين معرفة المتنون والاسانيد سمع ببغداد سنة  
عشرين وخمسمائة من اصحاب البرمكي والسنوخي والجيهرية رجعهم الى دمشق ثم رجع الى الخراسان  
ودخل نيسابور وهرقة واصبهان والجبال وصنف التصانيف المفيدة وخرج التواريخ و  
كان حسن الكلام على الخط في الجمع والتأليف صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلد  
الزينية بالعجايب وهو على سنن تاريخ بغداد قال في شيخنا الحافظ العلامة زكي الدين ابو محمد العظيم  
المنذرى حافظ مصر دام الله به النفع وقد جرى ذكر هذا التاريخ وخرج الى منه مجلد او طال  
الحديث في امرة واستعظمه ما اطن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ من يوم  
عقل على نفسه وشعر في الجمع من ذلك الوقت والافعال العظمى عن ان يجمع في الانسا مثل هذا الكتاب



بعد از اشتغال و التنبه و لقد قال الحق من وقف عليه عرف حقيقة هذا القول و  
مضى يتسرع الإنسان الوقت حتى يضيع مثله وهذا الذي ظهر هو التفتك ختاره وما صح له  
هذا إلا بعد مسوحات ما يكاد ينضب طهرها وله غير تواليف حسنة واجزاء متعة وله شعر  
الاباس به فمن ذلك قوله **هـ** **ألا إن الحد يشجل علمه** واستوفى الأحاديث العوالي **هـ**  
وانفتح كل نوع منه عندك **هـ** واحدة الفوائد والأمال **هـ** وانك لن ترى للعلم شيئاً يبقفه  
كما فاء الرجال **هـ** فكيف يصاح ذا لوص عليه **هـ** وخذ عن الرجال بلا ملال **هـ** ولا تأخذ من محف  
فترمى **هـ** من التصحيف بالداء العصال **هـ** ومن المنسوب اليه **هـ** أيا نفس يحك جاء  
المنشيب **هـ** فبما التصابي وماذا الغزل **هـ** يتولى شبابي كان لم يكن **هـ** وجاء المنشيب كان لم يزل **هـ**  
كان بنفسه على غرة **هـ** وخطب المنون بها قد نزل **هـ** فيا ليت شعري من أكون **هـ** وما قد رآه الله  
لي في الزل **هـ** وقد التزم فيها ما لا يلتزم وهو الزناء قبل اللام **هـ** والبيت الثاني هو بيت على جبل  
بالعكوك وهو قوله **هـ** شباب كان لم يكن **هـ** وشيب كان لم يزل **هـ** وليس بينهما إلا تغيير يسير كما  
تراه وهذا البيت من جملة أبيات وسيأتي ذكر قائله بعد هذا انشاء الله تعالى وكانت ولادة  
الحافظ المذكور في أول المحرم سنة تسع وتسعين وأربعمائة وتوفي ليلة الاثنين الحادي عشر من  
رجب سنة إحدى سبعين وثمانمائة بمشق الحرة سنة راحة الله تعالى وصلاحه عليه الشيخ  
قطب الدين النيسابوري وحضر الصلوة عليه صلاح الدين رحمه الله تعالى دفن عند والده  
وأهله بمقابر باب الصغير ودفن في ربيع ورواها **هـ** وسبعين **هـ** خمسة كغفته وفيها توفي الحافظ  
ابن عساكر صاحب التاريخ الثمانين مجدداً أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله الدمشقي تحت  
النظام ثقة الدين ولد في أول سنة تسع وتسعين وأربعمائة وأسمع سنة خمس وخمسمائة و  
وبعد هاهم النسب الطاهر الجبائي وطبقه ههنا عن بالحديث ورجل فيه إلى العراق وخراسان  
أهملها وساد أهل زمانه في الحديث ورجاله وبلغ في ذلك الذروة العليا ومن تصفح تاريخه  
علم منزلة الرجل في الحفظ توفي في حادي عشر رجب **هـ** ووجه شهرته **هـ** وهم أنك فضل الدين إبراهيم  
بن علي المعروف بالخاقاني حديث مدینه العلم وجرنا اشياء منوعة وچنانچه در تحفة العراقيين که ذکر آن کاتب  
در کشف الظنون باین پنج منوره تحفة العراقيين فارسى منظومه لافضل الدين ابراهيم بن علي الخاقاني

فارسیه

الشاعر المتوفى سنة ثمانين وثمانين خمساً و زده من راجعاً المسند و روح محمد بن طهر علوه كفته **هـ** این قدر صفا  
که خاطر من را از غمت سید جل نماید **هـ** ان مایه که طبع انوارم **هـ** هم هست **هـ** امام **هـ** ذوالفضل محمد طهر **هـ** آن عرت محمد  
آن مرقومیه مصطفی **هـ** ان و از حد مرصی **هـ** قدرش دو کون برگشته **هـ** یکمورست طغی نگشته **هـ** الی قن **هـ** ل **هـ** و شهر علم حید  
وین **هـ** و یکمورست **هـ** وقف ابدیت بر اینش **هـ** هر خانه که داشت **هـ** شهرش **هـ** جانشینت **هـ** بحر علم **هـ** استاد **هـ** شهر علم **هـ** است  
پیش کرش **هـ** و تسنیم **هـ** پیش قلمش **هـ** بوی تعلیم **هـ** شهری که خرابش **هـ** اور و دهر **هـ** از یهود **هـ** باغ **هـ** انجان **هـ** شهر **هـ**  
و هذا ابراهيم الخاقاني شيخهم الفردي وكابرهم الصمداني قد ثبت الحديث الشريف حتما  
جزوا وحسم شبهات المنكرين والمبطلين حتما وجدنا في راعهم انوار المجاهدين المدغليين  
رغما وحطم صدور المعاندين حطاً وقصم ظهور المتعصبين قصماً وهدم اركان المجادلين  
هدماً وفضائل فاخرة ومناقب باهرة خاقاني وجلالت عظمت او زواكا بر انحضرات بر متنبع و متفحص حقيق  
دولت شاه سمرقندی در تذکره گفته ذکر ملک الشعرا خاقانی حقائق رحمة الله عليه نام او فضل الدين ابراهيم  
علي شيرازي است فضل و جاه قبول سلاطين و حکام اورا شير شده در علم بينظير و در شعر استاد بوده و در جاه  
مشار اليه خياجه استادان ماهر مدح او گفته اند که از اصفيه الضمير نام کرده ميگويند ز ديوان ازل مشهور کمال  
در بيان آيد اميري جمله را دادند و سلاطاني بخاقاني **هـ** براي حجت بني ابراهيم پديد آيد **هـ** زينت آذ صنعت  
سجده شرواني **هـ** در آخر او اذوق فقر و شکست نفس صفای باطن ظاهر شده و از خاقاني که زهره از اندر باز ملازمت و خدمت  
استغفا خواست که بخدمت اهل سلوک مشغول گردد و خاقان چون ل بسته صحبت او بود اجازت نمیداد  
تا آنکه بی اجازت خاقان از شیروان گریخت و به یلقان رفت گماشتگان شیروان او را گرفته بدرگاه فرستاد  
و خاقان او را بنده فرمود در قلعه شایران مدت هفتماه مقید و محبوس از غایت ملالت و دلنگی و قله بن میگوید  
و حالات ترسایان لغات و اصطلاحات ایشان بیان میکند و این قصیده مشکل است و شیخ عارف از شرح  
این ابیات مشکله در جواهر الاسرار میکند و چند بیت از آن قصیده اینست **هـ** فلک کبر و ترست از خط ترسای  
مراد اسل سلایب **هـ** پس از تعلیم در بنزهت مردان **هـ** پس از تزیل و حی از بهوت قمر **هـ** پس از مبقا  
و چ و سعی و عمره **هـ** پس از قران و تعظیم **هـ** مصلای **هـ** مراد از بعد پنج ساله سلام **هـ** پس از دید چون صلیبم بند بر پای  
روم ز نار بندم زین تخلم **هـ** روم ناقوس بوسم زین نعلیه **هـ** و گریتم گال را ز زینت **هـ** بکنم زنده رسوم زنده **هـ** است  
بگریم خر عیسی بر بندم **هـ** رعان جالبین تا شکلیا **هـ** و چون این قصیده موقوف شرح است زیاده







علی جیبی علی رضی الله عنه ان کتبت فی طرہ کتاب حجاج فیما قلته تکذب فی قول من  
فیه الوری یرغب بذاک علی بن ابیطالب یمثله او منہ یتقرب بیکفیه ان کان ابن عمی الذی  
فی جکھه تطمع یا مذنب صلی علیہ اللہ من سید ما تطلع الشمس و تغرب یرغب فیها  
انظر الی الحجاج وقله جده مع سطا حذره یقول فی موکنا علی هذه المقالة ویرغب قاله تأ  
ما حمله علی هذا القول لردی الی الحد المردی و الا فقد علم الغوی ان مکان علی فی العالم المکان  
العلی کیف والنبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول فیه انامدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم  
فلیاتہ من بابہ وابن عباس رضی اللہ عنہ یقول واللہ لقد اعطی علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ تسعة  
اعشار العلم وایہ اللہ لقد شارکتم فی العشر العشر وقال عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ اقضنا علی و  
قال ابن مسعود رضی اللہ عنہ اعلم اهل المدينة بالفرائض ابن ابیطالب وصدقوا رضی اللہ  
عنہم کہ لم یسبق فی العلوم ورفیق و بصیر فی الحساب و تدقیق حتی کانہ ینظر الی الغیب من ستر  
رفیق و کم قضیة قضاهما تا بلغت الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم امضاها وعا تبسم علیہ السلام  
اذ اسمعها استصوبا کما لفتها اذ راها صوبا و کم مسئلة بدیعة دقق فیها النظر فان بالبحر  
فہذا البکوی ابو الحجاج یقسم ظموا اهل المراء و اللجاج و فتا سورة حجی ارباب الریغ و  
الاعوجاج یولیان ان سیمہم فی الابطال الحق خذاج یتثبت اثبت هذا الحدیث الثقیل المہر  
الانلاج یحتمل وخرمافی مقام العذل واللوم والتانیب الترتیب والاحتجاج یتثبت ان الحجاج  
ومسلفہ او لحقه فی التکذیب لا یطال یمغرمون بسوء الحجاج معروضون عن سوا المناج  
مقلدن فی الاعراض عن فضل علی علیہ السلام للحجاج یتناصب لمعاندا الحاقدا بلا ارتیاب  
اختلاج وجه شہرت و یحکم ابو السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر الخیر فی الشافعی حشد  
مدینة العلم باروایت کردہ چنانچہ و جامع الاصول فرمودہ علی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کما  
انامدینة العلم و علی بابها اخرجہ الترمذی و شباب الدین احمد و توضیح الدلائل کفہ عمر علی رضی اللہ  
تعالی عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انامدینة العلم و علی بابها رواہ  
فی جامع الاصول وقال اخرجہ الترمذی انتہی فی هذا ابن الاثیر الذی اصبح عندہم و هو حق  
الانکار و جمیعہ اخباره و ابن بجزرة الاسرار و طالع الخیر الاعتراف قد روی هذا الحدیث

العزیز المشرک المنیع المستشار من صحیح الترمذی احد خطاطہم الکبار و واحد الثباتم الاحبار  
فلا یقالہ بالحق والاکثار ولا یقدم علی هذا الاحترام الاحتراز الا من بلی بالاحتیاج و  
الاختیار و معنی بالادبار والاستکبار فخاص من لباطل علی الغبار و ركب من الریغ متن التبار  
ووطا قدة الزلل والعشار فاهال لعسفه قدام النبی و آثاره و محاسن علیہ و مفاخرہ و مکارم کثیرہ  
ماثر اشرہ بن اثیر نہایت فیر و غزیرت سبہ از ان برناظر تاریخ کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثیر و تاریخ ارباب البکرا  
مبارک بن احمد المعروف بابن المستوفی و وفیات الامیان ابن خلکان و مختصر البوالفداء الیولی و تتمہ الخیر فی الوری  
و عمر فی خبر من غر و دول الاسلام ذہبی و اسماء الرجال مشکوة ولی الدین الخطیب و مرآة الجنان یا فعی طبقات  
عبد الوہاب سبکی و طبقات الشافعیہ عبد الرحیم سنوی و دروض المناظر ابن شحمة حلبی و طبقات الشافعیہ ابو بکر اسدی  
و بغیة الوعاة سیوطی و مدینة العلوم از نسفی و تاج مکمل و اسجد العلوم و احتاف النبلا مولوی صدیق حسن خان معاصر  
خفی و محتجب نیست اکثرین عبارات و درجہ حدیث طرشدی درینجا اکثر عبارات میر و دلاج الدین  
عبد الوہاب سبکی و طبقات شافعیہ کفہ المبارک بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی العلما  
محمد الدین ابو السعادات الخیر بن الاثیر صاحب جامع الاصول و غریب الحدیث و شرح  
مسند الشافعی و غیر ذلک ولد بجزیره ابن عمر سنة اربع و اربعین و خمس مائة و نشأ بها کما انتقل  
الی الموصل فسمع من یحیی بن سعد و النقطی و خطیب الموصل الطوسی و سمع ببغداد من  
ابن کلیب رضی اللہ عنہ و لقی و الشہاب القوسی و جماعة و اخر من روی عنہ بالاجازة فخر الدین بن البخاری  
و انقل بخدمته الامیر الکبیر مجاهد الدین قیاماز الی ان هلك فانصل بخدمته صاحب الموصل غلظ  
مسعود و ولی یوان الانشاء وله دیوان رسائل و من تصانیفه غیر ما ذکرنا کما ان انصاف الجمع  
بین الکشف و الکشاف تفسیر الثعلبی و الزمخشری و المصطفی المختار فی الادعیة الاذکار و البدیع  
فی شرح فصول ابن الدهان فی النحوی و الفروق و الانبیة و کتاب الاذواء و الذوات و شرح غریة الطوال  
و کان بارعاً فی الترسیل و عرض له مرض فومن ابطل یدیه و رجلیه و عجز عن الکتابه و اقام بداره  
و انشأ رباطاً بقریة من قرى الموصل و وقف املاک علیہ و کان فاضلاً رئیساً کمشار الیہ تو فی  
سنة ست و ست مائة و جامع الاصول کتابہ و ف مشہور و مقبول اکابر فحول ست مصطفی بن  
عبد القسطنطینی و کشف الظنون و ذکر ان کفہ جامع الاصول لاحادیث رسول اکبر السعادات مبارک



بن محمد المعروف بابن الاثير الجزى الشافعى المتوفى سنة ست وستائة اوله الحمد لله  
اوضح لمعالم الاسلام سبيلا الخ ذكر ان مبنى هذا الكتاب على ثلثة اركان اولها في المبادئ  
الثاني والمقاصد الثالث الخواتيم وورد في الاول مقدمة واربعه فصول وذكر في المقدمة ان  
علوم الشريعة تنقسم الى فرض ونفل والفرض الى فرض عين وفرض كفاية وان من اصول فرض  
الكفائيات علم احاديث الرسول عليه الصلوة والسلام واثار اصحابه التي هي في ادلة الاحكام  
وله اصول واحكام وقواعد واصطلاحات ذكرها العلماء يحتاج طالبها الى معرفتها كالعلم  
بالرجال واساميهم واسماهم واعمالهم ووقوت وفاتهم والعلم بصرفات الرواة وشرائطهم  
التي يجوز معها قبول روايتهم والعلم بمسند الرواة وايرادهم ماسموعة وذكر مراتبه والعلم  
بجواز نقل الحديث بالمعنى وروايه بعضه والزيادة فيه والاضافة اليه ليس منه والعلم بالمسند  
وشرائطه والعالم منه والنازل والعلم بالمرسل وانقسامه الى المنقطع والموقوف والمعضل  
والعلم بالمخرج وبيان طبقات المخرجين والعلم باقسام الصحيح والكذب الغريب والحسن والعلم  
باخبار التواتر والاحاد والناسخ والمنسوخ وغير ذلك فمن اتقنها اثار هذا العلم من بابها  
ذكر في الفصل الاول انتشار علم الحديث ومبدأ جمعه وتاليفه وفي الفصل الثاني اختلافاً في  
ومقاصدهم وتصنيف الحديث وفي الفصل الثالث اقتداء المتأخرين بالسالفين وسبب اختصار  
كتبهم وتاليفها وفي الفصل الرابع خلاصة الغرض من جمع هذا الكتاب قال ولما وقفت على  
ورايت كتاب زين وهو اكبرها واعملها حيث حوى الكتب الستة التي هي ام كتب الحديث و  
اشهرها فاجبت ان اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما انتهت به وجدته قد اودع احاديث  
في ابواب غير تلك الابواب ولي بها وكره فيه احاديث كثيرة وترك اكثر منها فجمعت بين كتابه  
وبين ما لم يذكر من الاصول الستة ورايت في كتابه احاديث كثيرة لم اجدها في الاصول  
لاختلاف النسخ والطرق وانه قد اعتمد في ترتيب كتابه على ابواب البخارى فلما جئني نفسي ان  
اهذب كتابه واربت ابوابه واضيف اليه ما اسقطه من الاصول واتبعت شرح ما في الاحاد  
من الغريب والاعراب المعنى فشرعت فخذفت الاسانيد ولم اثبت الا اسم الصحابي الذي روى  
الحديث ان كان خيراً واسم من يرويه عن الصحابي ان كان اثره اوفر دت بايا في اخر الكتاب

تضمن اسماء المذكورين في جميع الكتاب على الحروف وامامتون الحديث فلم اثبت منها الا  
ما كان حديثاً او اثره وما كان من اقوال التابعين والائمة فلم اذكره الا نادراً وذكره رزين في  
كتابه فقه مالك ورجحت اختياره ابواب علم السانيد وبنيت الابواب على المعاني فكل حديث  
انفرد بمعنى اثبتته في بابيه فان اشتمل على اكثر اوردته في اخر الكتاب في كتاب سميت كتاب اللواحق  
اني عمدت الى كل كتاب من الكتب المسماة في جميع هذا الكتاب فضلت الى ابواب فصول اختلافاً  
معنى الاحاديث ولما كثر عدد الكتب جعلتها مرتبة على الحروف فاودعت كتاب الايمان  
وكتاب الايمان في الالف ثم عمدت الى اخر كل حرف فذكرت فيه فصلاً يستدل به على مواضع  
الابواب من الكتاب ورايت ان اثبت اسماء رواة كل حديث او اثره على هامش الكتاب هذا اول  
الحديث ورقعت على اسم كل باب علامة من اخرج ذلك الحديث من اصحاب الكتب الستة واما  
الغريب فذكرته في اخر كل حرف على ترتيب الكتب ذكرت الكلمات التي في المتن الختلافاً الى الشرح  
بصورتها على هامش الكتاب وشرحها حداءها او مولوي صديق حسن خان معاصر در انجمن النبلاء لفته  
جامع الاصول لاحاديث الرسول في السعادات المباركة بن ابي الكرم محمد بن محمد بن عبد  
بن عبد الواحد الشيباني المعروف بابن الاثير الجزى ودين كتاب صحاح سنة رابر وضع كتاب رزين  
جمع كرده ليكن باز يادوات كثيره اوله الحمد لله الذي اوضح لمعالم الاسلام سبيلا وبنيت كتاب  
بسمه ركن ست اول در مبادئ دوم در مقاصد سوم در خواصم ودر وي نوشته ولما وقفت على الكتب  
الستة ورايت كتاب زين وهو اكبرها واعملها حيث حوى الكتب الستة التي هي ام كتب  
الحديث واشهرها فاجبت ان اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما انتهت به وجدته قد  
اودع احاديث في ابواب غير تلك الابواب اولي بها وكره فيه احاديث  
كثيرة وترك اكثر منها فجمعت بين كتابه وبين ما لم يذكر من الاصول  
الستة ورايت في كتابه احاديث كثيرة لم اجدها في الاصول لاختلاف  
النسخ والطرق وانه قد اعتمد في ترتيب كتابه على ابواب البخارى فلما جئني نفسي ان  
اهذب كتابه واربت ابوابه واضيف اليه ما اسقطه من الاصول واتبعت شرح ما في الاحاد  
من الغريب والاعراب المعنى فشرعت فخذفت الاسانيد ولم اثبت الا اسم الصحابي الذي روى  
الحديث ان كان خيراً واسم من يرويه عن الصحابي ان كان اثره اوفر دت بايا في اخر الكتاب

وذكر

الاشير



فخرت و ثابت است که اسم الصحابی الذی روی الحدیث ان کان خیارا و اسم من یروید عن الصحابی  
ان کان اثر او قدرت بابا فی آخر کتاب يتضمن اسماء المذكورين في مجمع الكتاب على المعروف اما متواتر  
الحديث فلم يثبت منها الا ما كان حديثا او اثر او ما كان من اقوال التابعين الا انه قد ذكره الاندلس  
وذكره دزين في كتابه فقه مالك وبحث اختيار الا جواب على المسائل ونبئت الا جواب على  
للغاني فكل حديث انفرادي ثبت في بابيه فان اشتمل على اكثر او رده في نحو الكتاب في كتابيته  
كتاب اللوح انتهى ووجه ششم آنکه شیخ فزادین محمد بن ابراهیم الهادی المعروف بالعطار حدیث  
مدینه العلم را در اشعار بلاغت شاعر خود نظم فرموده و ثبوت و تحقق آن بحکم و جزم و ناموده و چنانچه در ظاهر العجب  
گفته **مصطفی گفته که حیدر پاکر اذی مرتضی گفته که علم او بداد مصطفی گفته که او حق است**  
مرتضی گفته که چون جان بر تن است **مصطفی گفته که نه بد سر غیب** **مرتضی گفته که او اینست عیب**  
**مصطفی گفته که علی بابا** **مرتضی گفته که یا خیر الوری** و نیز در آن گفته **رو تو ترک مذہب نیست بکن**  
یا تو گفت **مصطفی را گوش کن** **مرتضی گفت باب علم اوست** **مرتضی گفت حیدر خود نکوست** و نیز در آن  
گفته **پیچ میدانی که قرآن خوان که بود پیچ خورد در میان جان که بود پیچ میدانی که باب علم کیست**  
اندرین عالم سجود و حکم کیست و نیز در آن گفته **عشق میگوید حق را شناخت** **مرتضی گفته که در وادی حضرت می**  
**شناخت عشق می گوید علی بابا** **مرتضی گفته که سر را با و نیز در آن گفته که پیچ میدانی که بحر آن کیست**  
وین همه مدح و ثناء در شان کیست **مرتضی گفته که نهاده پای بر کف رسول** **مرتضی گفته که چو سحر جش قبول**  
**مرتضی گفته که بده خود تا جدار نامه که بده در ملک معنی** **مرتضی گفته که بده قرآن ناطق در میان** **مرتضی گفته که در کشف اسرار**  
و ان **مرتضی گفته که علم از گفت رسول** **مرتضی گفته که خود را بودست در علم قبول** و نیز در آن گفته **چو هر مخفی من**  
**خود حیدر است** **مرتضی گفته که در وادی جان گوهر است** **مرتضی گفته که در وادی بابت بخت** **مرتضی گفته که در وادی**  
**مرتضی گفته که در وادی علم عطار آمد** **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی عطار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
در اسرار نامه گفته **مرتضی گفته که تو باب اندر میدان مرتضی را** **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
که تا بینی تو خود تا جملش **مرتضی گفته که باب علم و علم و فتوی** **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
امیر المومنین است عیسی مریم **مرتضی گفته که باب نبوت** **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
امیر المومنین ابو جعفر است **مرتضی گفته که باب نطق زبان** **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**

جمع

و ذکر

مصطفی بن عبد الله القاسمي  
در وقت الطنون گفته عطار  
فارس منظوم و شرح عطار  
محمد بن ابراهيم بن محمد بن  
سید علی بن محمد بن محمد بن

مصطفی بن عبد الله القاسمي  
در وقت الطنون گفته عطار  
فارس منظوم و شرح عطار  
محمد بن ابراهيم بن محمد بن  
سید علی بن محمد بن محمد بن

امیر المومنین ان شاه کامل **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
اگر فزادین فرزان شه بر **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
و نیز عطار در الهی نامه علی مافعل عنه گفته **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
از یک نور و یکی باشند هر دو از دوی **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
از شاه میر غفران کبار و اکابر و افعین حقائق **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
بتفصیل جمیل انشاء الله الجلیل **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
بن ابراهیم الدین محمد خانی **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
چنانچه در منظر عطار بر میسازد و نیز در بیان ذکره الاولیا که بوی منسوبت میگوید که یک و ز بر امام محمد الدین بغدادی  
در آدم ویرا دیدم که میگفت **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
الصلوته و السلام **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
کار تو بعلت نیست مرا از نیقوم گردان **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
باستدیان بعضی گفته بحسب باطن **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
بعد از صد و پنجاه سال بروح مقدسه فزادین عطار تجلی فرموده است و مری او شده گویند که سبب توبه وی آن بود  
که روزی در دوکان نشسته بود و روشی با بخار سید چند بار شنیدند گفت وی بدیش نیراخت در ویش گفت  
خواجہ تو چو گوی خواهی مرد عطار گفت چنانکه تو خواهی مرد ویش گفت همچو من میتوانی مرد عطار گفت بلی در ویش  
چوین داشت زیر سر نهاد و گفت الله جان بحق تسلیم کرد عطار را حال متغیر شد دوکان را بر هم زد و با سطر لقه درآمد  
گفته اند که مولانا اجلال الدین وی در وقت رفتن به کعبه رسیدن شایه بود و صحبت وی در حال کبر سن رسیده کتاب  
اسرار نامه بوی ارزانی فرمود و وی و اما اثر آنچو نگاه میداشت و در بیان حقائق و معارف اقدار بوی دار و چنانکه  
میدانید که در عطار گشت مولانا پی شربت از دستش بودش نوش **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
و چشم او به مازنی شنائی **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
دی اندراج یافته در سخنان **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
الفاسه آریفه ای روی در کشیده باز آمده **مرتضی گفته که در وادی اسرار آمد** **مرتضی گفته که در وادی**  
است بعضی اهل انرا شرح نمیکو گفته اند و در شرح بیت چنین مذکور شد یعنی ای آنکه روی خود را که نور ظاهر و نور

۱۹

مصطفی بن عبد الله القاسمي  
در وقت الطنون گفته عطار  
فارس منظوم و شرح عطار  
محمد بن ابراهيم بن محمد بن  
سید علی بن محمد بن محمد بن

سنائی

فارس



بر روی پوشش تعینات و صورت در کشیده و پوشش مبارک ظهور آید خلقی باین طلسم صورت که بر روی این گنج مخفی کشیده  
و با سطر کثرت تعینات مختلفه و اثر متباین گرفتار بعد و هجران و غفلت و پندار غیرت گشته با خود بوسط سیرت بر تو  
نور جمال آن رود در روی پوشش مظاهر و صور جمله گرفتار بلا و صورت عشق و محنت محبت گشته بعضی عاشق گشته  
و بعضی صورت سعادتی معنی و بیرون تو اسم است و تویی گنج و همه عالم طلسم است به عاشق صورت پیوسته و مستغرق  
و در افتاده اند و نمیدانند که عاشق کیست و در بای ایشان چیست و کیست سبیل خلق جمله عالم است اما ابد  
گرفتار شدت و گرنه سوی تست و درین دستور تمام قصیده را شرح کرده است و از جهت خفا را بینه قدر افتخار  
افشا و شهادت وی در کتب و عشرین و ستائنه بوده است بقول مخدوم جهانیان سید جلال بخاری شهادت و  
در خوارزم بر آن طرف همچون بوده است چون کفار سر از قنبر مبارک او جدا ساخته اند سر خود را بر دست گرفته اند و  
گفته اند که شش بهر خوارزم آمده در آنجا مدفون گشته چون کفایت این کرامات از وی معاینه کردند همه سلام آوردند و خانقاه  
وی نیز در خوارزم واقع است سن می صد و چهار بوده است اما مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره در نفحات آورده اند  
که در قدس فزاد الدین عطار در دنیا پورست چنین معلوم میشود که از خوارزم نقل کرده اند و الله اعلم بالصواب  
و از دلائل واضحه و برهین لایحه غطت و جلالت و رفعت و نباط از دنیای آنست که کمالی با این همه عصمت و عناد  
او را بشیخ جلیل یاد نموده و بقول او در مقام اثبات دلای اهل خلد خود با البیت احب علیهم السلام الی یوم  
المعاد احتجاج و استناد کرده چنانچه در صورت گفته قال الشیخ الجلیل فرید الدین احمد بن محمد النیسابوری  
من امن بمحمد و لم یؤمن باهل بیت فلیس بمومن اجمع العلماء والعرفاء علی ذلك و لم  
ینکوه احد و خود مخاطب نیز در حدیث اثبات این خیال محال بر آمده راه تعظیم و تفریع عطار می نماید و بکمال احتیاج  
ثبت باقادات او بنماید چنانچه در همین کتاب تحفه میفرماید که در حدیث فزاد الدین احمد بن محمد بن محمد بن عطار و اشعار  
عزلی میفرماید فلا تعدل باهل البیت خلقا باهل البیت هم اهل السعادة فیغضهم  
من الانسان خسر حقیقی و جسم عبادت به این اشعار را شیخ بهاول الدین آملی در کتاب خود نقل نموده  
باز از شیخ موصوف نقل میکنند که میفرمود من امن بمحمد و لم یؤمن باهل بیت فلیس بمومن  
انتی و علاوه برین انفاذ استی که شا به صاحب در باب المکاید همین کتاب تحفه بفرج مریم عطار را  
از کلام مصبولین اهل سنت و انموده و باطهارا یعنی که او از جمله بزرگوارانست که بنا کارشان و نامدارانست که کثرت  
و طریقتشان از سرتا قدم بر مذہب اهل سنت است می باشد در اجلال و اعظام و تجلیل و اکرام او باطنی افزون

و لعلم ان نكول المخاطب عده الاحبار عن قبول حدیث مدینه العلم الذی نظمہ الفریل العطار فی عدد  
مقاطیع اشعاره بالحتم و الحزم القاطع لدلالات الکتاب بعد تمسك باقاداته العا الاسعار و حمل و انتی علیه  
بالاعلان و الاجراء و اظهر مقبول بل لا ریب استنکارا عن الاعصار و اعجب عجیب مرعجا الادوار و الله  
و التوفیق للاستبصار و الاعتبار و وجه شریف و مفهم اندک باین حدیث که در حدیث فزاد الدین احمد بن محمد بن محمد بن عطار  
مدینه العلم را در الفاظه و کلامه چنانچه گفته اند انما نازید بن الحنفی بن یزید بن الکلبی و غیره گفتا قالوا انبانا ابو منصور زرق  
انبانا احمد بن علی بن ثابت انبانا احمد بن احمد بن رزق انبانا ابوبکر بن مکرم بن احمد بن مکرم القاسم  
حدثنا القاسم بن عبد الرحمن البیاضی حدثنا ابو الصلت الهروی حدثنا ابو معاویه الاعمش عن  
مجاهد عن ابرع بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما نزل العلم و علی بابها فملاها  
العلم فلیات باهله فی هذا العلم انما نزل العلم العالی الا ان یزید قد روی هذا الحدیث  
الخطیر و رقیبا للقاء المرید للتفویض فلا ادری کیف یجتزئ بعد ذلك علی الطعن جاحد غیر  
او برتبك فی شبائك الضلال غب ذاك متیقظ خبیر و الله ولی التوفیق و التیسیر و هو المیسر  
لکل حرج عسیر و یحبب نماذک البو الحسن علی بن الاثیر نزد سنیه عارج معارج اقضای فضل و کمال نماز نزل  
منتهای شرف و اجلال و فائز مراتب عالیه نقد و تحقیق و محرم مناقب غالیه سیر و تدقیق بوده مفار سائمه المقام و  
برناظر و فیات الاعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر الوافد الایوبی و تذکره الحفاظ و عبر و دول الاسلام  
تصنیف فی هبی و مرآة الجنان عبد الباقی و طبقات شافیه تاج الدین سبکی و طبقات شافیه  
عبد الرحیم اسنوی و روض المناظر ابن شحنه حلبی و طبقات شافیه تفری الدین اسدی و طبقات الحفاظ جلال الدین  
سیوطی و مدینه العلوم ازینقی و غیر آن ظاهر و آشکار است در اینجا بنا بر اختصار بعض عبارات اقتضای میر و  
قال الذهبی فی تذکره الحفاظ ابن الاثیر الامام العلامة الحافظ فخر العلماء عزالدین ابو الحسن  
علی بن الاثیر ابی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد النیسابوری الخجری الحدیث  
اللعن صاحب التاریخ و معرفة الصحابة و الانساب غیر ذلک و اخو العلامة مجد الدین صاحب  
جامع الاصول و الوذیر ضیاء الدین نصر الله صاحب کتاب المثل السائل مولده بمجریة ابن  
سنة خمس و خمسين و خمس مائة و سبع من خطیب الموصل ابی الفضل الطوسی و یحیی الثقفی  
و غیرهم بالموصل و من عبد المنعم بن کلیب و یعیش بن صدقة و ابن سکینة ببغداد و ابی القاسم